


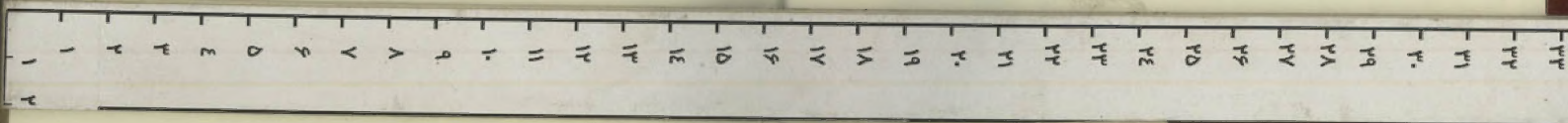
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی

۱۶۶۱۱

رقعی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب	مجموعه مناجات و امثالها	
مؤلف	از قرن ۱۱	
مترجم		
شماره قفسه ۱۷۷۱۱		۲۵۷۷۷۶






رقعی

۱  
۱  
۸  
۸  
۳  
۵  
۶  
۸  
۷  
۶  
۱۰  
۱۱  
۸۱  
۸۱  
۳۱  
۵۱  
۶۱  
۸۱  
۷۱  
۶۱  
۸  
۱۸  
۸۸  
۸۸  
۳۸  
۵۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب	مجموعه مناسک و آدابها	
مؤلف	از قرن ۱۱	
مترجم		
شماره قفسه ۱۷۷۱۱		۲۵۷۷۷۶

رسمی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 مجلس شورای اسلامی شماره ثبت کتاب ۲۵۷۷۶
کتاب	مجموعه مناجات و امثالها	
مؤلف	زهرن ۱۱	
مترجم		
شماره قفسه ۱۷۷۱۱		



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله



نبوة دلائل عالم نبوة و در بعضی از مکاتیب این کتاب  
که قبل ازین در وقت کتابت نقاب خطاب و جوارش  
موصوف بر صفت اطاعت و استقامت بود در حین تالیف  
خیام عبارتش چنین بیساطیست و صمیمیت باطناب الفا بیاض  
در ذوق عقل هر سخنی کان بود بلیغ الا چون زلفی خوش  
است اگر چه مطول است تا جماعت در سلطان کثرت  
بفصاحت و البسب از یاد و بر اعینت کرده و موجب  
انصاف است و مهارت در سلوک طرق فصاحت و صون  
سواد خطاب بر بایض این کتاب مانند زلف هر خال است  
نشر منسوب بود و کاتب مکاتیب و امای تالیف  
بطرز ترقیب نشر مکتوب گشت تا نقاب تکلف  
تقدیم و تاخیر مکاتیب که از ملاحظه مرتبه مکتوب الیه ناشیست  
از جهه و مخدیره کتاب صواب باشد در صورت جمیع مکاتیب

میدان مسجد و در  
و در سینه کتب  
یازدهم

خواهر میر  
نامدار

مهارت  
دانش سون

نشر منسوب  
مکتوب

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله



ای بار خدا یا بنما هر

من

نواب نور محمد سلطان

وليس لهم العقل فيه مطاع فلما التفتوا لأفندي حملها إلى الدلالة السب

بر دافتر دست فراد بر سر حیوت سایان باد شاه خیال آن

صاحب کمال سافہ تخت روان و تاج دل بی ہم عشق یہ

در مزار مال به دست فشو، کاشته و از بنو غرام بولی بستانه و در

ایمان و شاداب داشته و بویست این بضاغت و ذریعه این

مزارعت از حضرت سلطان یارگاه ازل و فیاض رافضی مستان

امل میسر و ماحول است که عقیق بل نعل و سونف و کھل  
توتوم اشع و لعل - بار وصال و قوط - فلک کلا و در کز

توفیق کون

اللاجئون

جلیل

تاساں کا

مزالق

122

فجل

اقتباس

۱۰۰

تتم

الف

لقب ر



الذی لم یتمکّن یغوب القلوب عن مادة الاثران ولکنه اللاب  
یوسف ومار ولا یستقی الثوب الفواد من بلبله الا لکماله  
ما الحیوة من رهنه حاله اللهم کما ترقی بعبادت الحی بین العلم  
البعین لایدرنی ازاله مادة الدین من رهنه لکماله کیف  
الایثار فغشادت فلو بنا یور لقا الحین من رهنه لکماله کیف  
الارشا ویدرا ازاله فی یوسف من رهنه لکماله کیف  
ار تباط عاشق وداغ عیشوق بدن ویدر لکماله کیف  
سر ایدر چه دینش امید وصال آن صدر محافل قرب انس و فیه قدوم آن  
شاه باز فضا فی قدس انس فلو لا رجا الوصل با عشق سالت

الذی لم یتمکّن یغوب القلوب عن مادة الاثران ولکنه اللاب  
یوسف ومار ولا یستقی الثوب الفواد من بلبله الا لکماله  
ما الحیوة من رهنه حاله اللهم کما ترقی بعبادت الحی بین العلم  
البعین لایدرنی ازاله مادة الدین من رهنه لکماله کیف  
الایثار فغشادت فلو بنا یور لقا الحین من رهنه لکماله کیف  
الارشا ویدرا ازاله فی یوسف من رهنه لکماله کیف  
ار تباط عاشق وداغ عیشوق بدن ویدر لکماله کیف  
سر ایدر چه دینش امید وصال آن صدر محافل قرب انس و فیه قدوم آن  
شاه باز فضا فی قدس انس فلو لا رجا الوصل با عشق سالت

دایره وخطایر جمال خورشید اسانه وفاق تحقیق تجشیه جمال حقایق تحقیق  
لادی غیلان رب سر در صفویان صومعه خاک نو بخش مجا و ان قیتم  
ار شک نقاد حقایق رموز اشارات کشاف فراهین و قایق عبادت  
الذی لم یتمکّن یغوب القلوب عن مادة الاثران ولکنه اللاب  
یوسف ومار ولا یستقی الثوب الفواد من بلبله الا لکماله  
ما الحیوة من رهنه حاله اللهم کما ترقی بعبادت الحی بین العلم  
البعین لایدرنی ازاله مادة الدین من رهنه لکماله کیف  
الایثار فغشادت فلو بنا یور لقا الحین من رهنه لکماله کیف  
الارشا ویدرا ازاله فی یوسف من رهنه لکماله کیف  
ار تباط عاشق وداغ عیشوق بدن ویدر لکماله کیف  
سر ایدر چه دینش امید وصال آن صدر محافل قرب انس و فیه قدوم آن  
شاه باز فضا فی قدس انس فلو لا رجا الوصل با عشق سالت

طلب  
صلی الله علیه و آله  
باده عشق  
ادری طلب ساقی علیان  
باده عشق  
غوازی  
جمع غوازی  
نرسد  
عظم  
اعصاب  
جمع اعصاب  
بیلار

دلو لا ضیال ما آتیه  
کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی

کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی

آه شکیم بر اندوهی در شرفی بفر  
الذی لم یتمکّن یغوب القلوب عن مادة الاثران ولکنه اللاب  
یوسف ومار ولا یستقی الثوب الفواد من بلبله الا لکماله  
ما الحیوة من رهنه حاله اللهم کما ترقی بعبادت الحی بین العلم  
البعین لایدرنی ازاله مادة الدین من رهنه لکماله کیف  
الایثار فغشادت فلو بنا یور لقا الحین من رهنه لکماله کیف  
الارشا ویدرا ازاله فی یوسف من رهنه لکماله کیف  
ار تباط عاشق وداغ عیشوق بدن ویدر لکماله کیف  
سر ایدر چه دینش امید وصال آن صدر محافل قرب انس و فیه قدوم آن  
شاه باز فضا فی قدس انس فلو لا رجا الوصل با عشق سالت

کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی  
کرامید وده زودان وصلت نیستی

الذی لم یتمکّن یغوب القلوب عن مادة الاثران ولکنه اللاب  
یوسف ومار ولا یستقی الثوب الفواد من بلبله الا لکماله  
ما الحیوة من رهنه حاله اللهم کما ترقی بعبادت الحی بین العلم  
البعین لایدرنی ازاله مادة الدین من رهنه لکماله کیف  
الایثار فغشادت فلو بنا یور لقا الحین من رهنه لکماله کیف  
الارشا ویدرا ازاله فی یوسف من رهنه لکماله کیف  
ار تباط عاشق وداغ عیشوق بدن ویدر لکماله کیف  
سر ایدر چه دینش امید وصال آن صدر محافل قرب انس و فیه قدوم آن  
شاه باز فضا فی قدس انس فلو لا رجا الوصل با عشق سالت



الفصاحه  
 شعر  
 الجنت  
 صافي كون  
 والكر  
 زو

شفق  
جوشن  
نور  
در آینه برآورد  
مرتفع الحمد لله  
فلا رب  
على كتاب  
شفق  
الطفا  
رستن اکبر

درست است











مجلس اول  
در بیان  
الغیب  
فصل فی تحقیق و سلاک از غایت  
جهان به قاضی آقا رضا علی بیگ  
آوا جانان شای خود شنید  
سنگر مانده  
آوا جانان شای خود شنید  
سنگر مانده

حاجب  
محمد حبیب

سکون حق اودل  
تربیت هر صفتی که در این دنیا است  
بس از سکون حق اولی و آخری  
و اگر بگویم من ای دانا که علم حق را تو خود کلام

مشترک

10/10/10

[illegible]

خاتم لایا القادر مریه نیالیت شریک ایل بحسب ادبی الدر  
مراد و تقاضای عالم حبیب دست مردم چشم از غمزدن چین  
اللهم احب و عیای و لا تحب رجاءک علی ذلک قدیر و الاحبا  
میدرد بر خاطر حبیب مناظر که خلعت الفاظ خاخر بر قامت انکار  
انکار فیضی مناظرش مظهر از ان من البیان بسحر است و بر دلی  
بر اطمینان که کمال آینه حجاب الطور دارد او میرا است که فایده تلق  
تغیبات اردو به بخاطر اصداف اشیا ح است که در غمزدن وجود و بدید  
جلیله و غریب فیضی وجود که هر منور بحسب صورت و کرد و دیرست  
استادان یازد در خان و احب با جمل طریق و اکل تنقین جمل مشق  
آمد قطره کوش بادشاه سماک غیب و میشود و نیاید و معهود و منحل  
وجود و غریبش در دیر و فایده با کمال چون قطره جان در صدف شکست تیر  
در که وجود که هر صورت است که چون تمام شد صدف شکست  
بر طرف کمال کوش سلطان نشست و مانند جلیله و غریبش

[illegible]

غیبیہ  
تائیل او سو

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

نصف

مکتبہ اسلامیہ

المستأول

ففيهم  
في القلعة  
بقصر

١٠٠



[illegible]





الاصول  
في تاريخ الجبل اودن

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

1877

مجلس ۱۱  
مجلس ۱۲  
مجلس ۱۳

[illegible]

قنطرة  
 ١٩٤٥  
 اقليم  
 ولا  
 نيفيت  
 حادول  
 اقليم  
 الى الحوز الى

یا منادایم لکن مشور و دغما  
بالصلا اراکان مشور لازال قالیک بالمشاور مشور و عدد و ایک  
الفرار مشور الی غیره و الا و آدم است از او اهل عالم چون زمین و آسمان و آبی  
و زمین واجب و لازم است که بر بعضی فخران اوفاد و کم انعام و نعمی غلامه

و در آنکه کلمه که در این کتاب است  
در آنکه کلمه که در این کتاب است

دست خزانة فی مملکت  
ت

19

میرزا دلشادی و الفی الحیات کوشش اوست و در روشی و فکرش روش  
 میان خفته است و از بخور هزاره محمد مسجد و نواز و عطار شکرانی در آن وقت  
 و در آن وقت از کان ابدان از اشعار و آنستایس ساواریس می بخورند  
 کرد و اندک که غودار که آب شتر قیاس است و آسان نماید و یکی چنان باور  
 شمع پیاس بی قیاس چنان روشی سازند که از قیاس انعکاس آن نور  
 بود و آنست که در میان طوطی و کبوتر می خورد  
 شکر منم واجب آمد بخورد و یکشاید در شمع آید غفلت از وقت  
 حیدر غفلت کنی با شکر ساه که طوطی محمد و در آن زمان و غافل غافل و افغان  
 زمان و غافل جهان آفتاب جهانانی از مشرق غنای الهی طالب است

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

1861  
1862  
1863  
1864  
1865  
1866  
1867  
1868  
1869  
1870  
1871  
1872  
1873  
1874  
1875  
1876  
1877  
1878  
1879  
1880  
1881  
1882  
1883  
1884  
1885  
1886  
1887  
1888  
1889  
1890  
1891  
1892  
1893  
1894  
1895  
1896  
1897  
1898  
1899  
1900  
1901  
1902  
1903  
1904  
1905  
1906  
1907  
1908  
1909  
1910  
1911  
1912  
1913  
1914  
1915  
1916  
1917  
1918  
1919  
1920  
1921  
1922  
1923  
1924  
1925  
1926  
1927  
1928  
1929  
1930  
1931  
1932  
1933  
1934  
1935  
1936  
1937  
1938  
1939  
1940  
1941  
1942  
1943  
1944  
1945  
1946  
1947  
1948  
1949  
1950  
1951  
1952  
1953  
1954  
1955  
1956  
1957  
1958  
1959  
1960  
1961  
1962  
1963  
1964  
1965  
1966  
1967  
1968  
1969  
1970  
1971  
1972  
1973  
1974  
1975  
1976  
1977  
1978  
1979  
1980  
1981  
1982  
1983  
1984  
1985  
1986  
1987  
1988  
1989  
1990  
1991  
1992  
1993  
1994  
1995  
1996  
1997  
1998  
1999  
2000  
2001  
2002  
2003  
2004  
2005  
2006  
2007  
2008  
2009  
2010  
2011  
2012  
2013  
2014  
2015  
2016  
2017  
2018  
2019  
2020  
2021  
2022  
2023  
2024  
2025  
2026  
2027  
2028  
2029  
2030  
2031  
2032  
2033  
2034  
2035  
2036  
2037  
2038  
2039  
2040  
2041  
2042  
2043  
2044  
2045  
2046  
2047  
2048  
2049  
2050  
2051  
2052  
2053  
2054  
2055  
2056  
2057  
2058  
2059  
2060  
2061  
2062  
2063  
2064  
2065  
2066  
2067  
2068  
2069  
2070  
2071  
2072  
2073  
2074  
2075  
2076  
2077  
2078  
2079  
2080  
2081  
2082  
2083  
2084  
2085  
2086  
2087  
2088  
2089  
2090  
2091  
2092  
2093  
2094  
2095  
2096  
2097  
2098  
2099  
2100  
2101  
2102  
2103  
2104  
2105  
2106  
2107  
2108  
2109  
2110  
2111  
2112  
2113  
2114  
2115  
2116  
2117  
2118  
2119  
2120  
2121  
2122  
2123  
2124  
2125  
2126  
2127  
2128  
2129  
2130  
2131  
2132  
2133  
2134  
2135  
2136  
2137  
2138  
2139  
2140  
2141  
2142  
2143  
2144  
2145  
2146  
2147  
2148  
2149  
2150  
2151  
2152  
2153  
2154  
2155  
2156  
2157  
2158  
2159  
2160  
2161  
2162  
2163  
2164  
2165  
2166  
2167  
2168  
2169  
2170  
2171  
2172  
2173  
2174  
2175  
2176  
2177  
2178  
2179  
2180  
2181  
2182  
2183  
2184  
2185  
2186  
2187  
2188  
2189  
2190  
2191  
2192  
2193  
2194  
2195  
2196  
2197  
2198  
2199  
2200  
2201  
2202  
2203  
2204  
2205  
2206  
2207  
2208  
2209  
2210  
2211  
2212  
2213  
2214  
2215  
2216  
2217  
2218  
2219  
2220  
2221  
2222  
2223  
2224  
2225  
2226  
2227  
2228  
2229  
2230  
2231  
2232  
2233  
2234  
2235  
2236  
2237  
2238  
2239  
2240  
2241  
2242  
2243  
2244  
2245  
2246  
2247  
2248  
2249  
2250  
2251  
2252  
2253  
2254  
2255  
2256  
2257  
2258  
2259  
2260  
2261  
2262  
2263  
2264  
2265  
2266  
2267  
2268  
2269  
2270  
2271  
2272  
2273  
2274  
2275  
2276  
2277  
2278  
2279  
2280  
2281  
2282  
2283  
2284  
2285  
2286  
2287  
2288  
2289  
2290  
2291  
2292  
2293  
2294  
2295  
2296  
2297  
2298  
2299  
2300  
2301  
2302  
2303  
2304  
2305  
2306  
2307  
2308  
2309  
2310  
2311  
2312  
2313  
2314  
2315  
2316  
2317  
2318  
2319  
2320  
2321  
2322  
2323  
2324  
2325  
2326  
2327  
2328  
2329  
2330  
2331  
2332  
2333  
2334  
2335  
2336  
2337  
2338  
2339  
2340  
2341  
2342  
2343  
2344  
2345  
2346  
2347  
2348  
2349  
2350  
2351  
2352  
2353  
2354  
2355  
2356  
2357  
2358  
2359  
2360  
2361  
2362  
2363  
2364  
2365  
2366  
2367  
2368  
2369  
2370  
2371  
2372  
2373  
2374  
2375  
2376  
2377  
2378  
2379  
2380  
2381  
2382  
2383  
2384  
2385  
2386  
2387  
2388  
2389  
2390  
2391  
2392  
2393  
2394  
2395  
2396  
2397  
2398  
2399  
2400  
2401  
2402  
2403  
2404  
2405  
2406  
2407  
2408  
2409  
2410  
2411  
2412  
2413  
2414  
2415  
2416  
2417  
2418  
2419  
2420  
2421  
2422  
2423  
2424  
2425  
2426  
2427  
2428  
2429  
2430  
2431  
2432  
2433  
2434  
2435  
2436  
2437  
2438  
2439  
2440  
2441  
2442  
2443  
2444  
2445  
2446  
2447  
2448  
2449  
2450  
2451  
2452  
2453  
2454  
2455  
2456  
2457  
2458  
2459  
2460  
2461  
2462  
2463  
2464  
2465  
2466  
2467  
2468  
2469  
2470  
2471  
2472  
2473  
2474  
2475  
2476  
2477  
2478  
2479  
2480  
2481  
2482  
2483  
2484  
2485  
2486  
2487  
2488  
2489  
2490  
2491  
2492  
2493  
2494  
2495  
2496  
2497  
2498  
2499  
2500  
2501  
2502  
2503  
2504  
2505  
2506  
2507  
2508  
2509  
2510  
2511  
2512  
2513  
2514  
2515  
2516  
2517  
2518  
2519  
2520  
2521  
2522  
2523  
2524  
2525  
2526  
2527  
2528  
2529  
2530  
2531  
2532  
2533  
2534  
2535  
2536  
2537  
2538  
2539  
2540  
2541  
2542  
25

مشترک و مزبور  
سکونت دارد

دکن  
پیر  
نجات  
چین  
کمان

ملفوظ  
مجلس  
فلسفہ



دعوت  
آرام دہ  
صالحہ

طریقہ  
۱۰۰۰  
بایزید

[illegible]

الحمد لله الذي جعل  
العلم نوراً

[illegible]







دایم و بیرونی است  
که گشت زاردا شکست ناپذیر  
که در این دنیا هرگز شکست نخورد

و دایم و بیرونی است که گشت زاردا شکست ناپذیر  
که در این دنیا هرگز شکست نخورد



کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

تشی الفکر السلطنة والخلافت والمعلمه رب کما کنت الیه نایما  
الذین جعلته من افضل السلاطین شرق مساجد العالمین من  
جیت فتح المبین قمر طوره بشاره ظهوره کما یعلون فی بعض السنین تا  
تمام الساعه ساعه قیام تا بانور خشان است برین مژده که  
نشانم در است کراچی مژده آسایش جانهاست اقله خدایان  
که سیاهان کار افکند سعه مهر بقوت اتمام حدس و احاسیس قدسه با روی  
فکر قیاس بر حدس و حدس نیست لفظی او توانه بر حدس و این الزامی نیست  
لیکن جیمن نیست و حدس نیست کلینک ضایع طست من از شاخه رطله  
در سال بعدیت بنوعه الوعیه لافزت التبول و الیه لاول کسی و کسان  
ملکوت را مرقع می دارد و مردم از تار و پود و عیدان خلقی بفرستگان و مقام  
استکانت و خشنوبی فولاد خود میسازد کار کند که مسلمان بحد  
جهرو ماه خزان شوق دست بوی را بافتن و خلقی فرستاده و کفایت و کبریا  
هر طرقت سعادت از در را در جاده سکندر میسازد و استن نزهت و عیدان با از ارم  
صانع

مقتطع

افند

کتابخانه

تتور

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

و مران نفوذ پیش او ام بر مقتضی و اسفا علی و سنف حیف تمام بهایم از آن  
اسلوب که منافی اولی رضا قبول نیست اجتناب نمود و بموجب فحایم لایطوره  
و لایکی طوره و شایسته که بنده قیوم حالش اتوب و سکن محترم پیش التوب بنابرین  
بنان تفرض بیان از دامن کمال آن کزناه کاسته و تم رجاء و رحمت عیان است  
بیان کاسته که زکریا مران از آیه عیان بر عقل شوق بر دایره جیمن و خسار  
هر کتی نور و نور منور و زود که عین السعای حله نماید یعنی تقبیل انامل بر نایل ابر  
صفایل بعبادت تقبیل بر حجاب سراید و توفیق با کمال طریق حاصل آید از علی و علی  
تقدیر و بالا حجاب جدید عالم خیالی بر ابر و اوراق خنایای غایب شاه حال و خاطر و دایا مال  
است و کتی بشیبه اگر خزانة فیضان شوق و جادو آوان و طمان اجابت و عود  
لاکن غلطان سحر در زمره جهان دست خشنوبی است و در حدیث و کواب  
و لاسجاد و خطی اندر طره و نه بال بر مال و طلال نفع و اشتهال طایر سافره گرفته  
نوع و خافقین و دره التاج سلطنت مرتضی درین کج آن کج و عود بقین  
کتاب و بر حسب احکام بخان حادی بکف و کاف آن حضرت منوط باشد

کتابخانه

تفرض

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

و در هر اسلام از این قریب و دایات فزونیات منور و مضبوط

خیزد که در حدیث است برادر استم قریب سوز دل ناله و کما ۱۱  
عجب نردم از الطاف حضرت یزدان که در هیچ حکم تو که در ماه نامایی  
و در آن حال که در آن در میان صاف البرقه سالی بیک سده یک یک در آن لایب  
کامیاب طویل که در حسن نام بر روی است که در سطح سبط اقبال از این اهل  
و الوضی چشم سبط در بطور حکم حفظ آن بادشاه جهان بنا مرتب و در وقت  
در میان عالم انگاه عجب جولان محمد دولت آن شاه شاه فلک باری که ماده  
و بعضی و با وجود کباب بشیله در لایط در آن که در لایط ظهور است هر توفیق برادر  
از آن روز و دایات طریق با صحت فلک رتبت در راهی قناعت کشیدن و دریل  
ام سعادت اساس انا جعلناک خلیفه فی الدنیا حکم بین الناس بالحق بیت  
تظلم و تقوی در حیدر نه نقطه در رتبت فلک حقیقت صاحب قرانت بیت  
برای این دولت که در هر هر که از این یارای امهد ان الخلفات  
شوب قد خففت اذ البت قلم یفعل بل یقره ماد و ماله

این کتاب در حدیث است  
و در هر اسلام از این قریب و دایات فزونیات منور و مضبوط

کشیدن

تقوی

اذا البت قلم یفعل بل یقره  
خففت  
و قریب سوز دل ناله و کما ۱۱  
عجب نردم از الطاف حضرت یزدان که در هیچ حکم تو که در ماه نامایی  
و در آن حال که در آن در میان صاف البرقه سالی بیک سده یک یک در آن لایب  
کامیاب طویل که در حسن نام بر روی است که در سطح سبط اقبال از این اهل  
و الوضی چشم سبط در بطور حکم حفظ آن بادشاه جهان بنا مرتب و در وقت  
در میان عالم انگاه عجب جولان محمد دولت آن شاه شاه فلک باری که ماده  
و بعضی و با وجود کباب بشیله در لایط در آن که در لایط ظهور است هر توفیق برادر  
از آن روز و دایات طریق با صحت فلک رتبت در راهی قناعت کشیدن و دریل  
ام سعادت اساس انا جعلناک خلیفه فی الدنیا حکم بین الناس بالحق بیت  
تظلم و تقوی در حیدر نه نقطه در رتبت فلک حقیقت صاحب قرانت بیت  
برای این دولت که در هر هر که از این یارای امهد ان الخلفات  
شوب قد خففت اذ البت قلم یفعل بل یقره ماد و ماله

فی احدی قریب و دایات فزونیات منور و مضبوط

این کتاب در حدیث است

خیزد که در حدیث است برادر استم قریب سوز دل ناله و کما ۱۱  
عجب نردم از الطاف حضرت یزدان که در هیچ حکم تو که در ماه نامایی  
و در آن حال که در آن در میان صاف البرقه سالی بیک سده یک یک در آن لایب  
کامیاب طویل که در حسن نام بر روی است که در سطح سبط اقبال از این اهل  
و الوضی چشم سبط در بطور حکم حفظ آن بادشاه جهان بنا مرتب و در وقت  
در میان عالم انگاه عجب جولان محمد دولت آن شاه شاه فلک باری که ماده  
و بعضی و با وجود کباب بشیله در لایط در آن که در لایط ظهور است هر توفیق برادر  
از آن روز و دایات طریق با صحت فلک رتبت در راهی قناعت کشیدن و دریل  
ام سعادت اساس انا جعلناک خلیفه فی الدنیا حکم بین الناس بالحق بیت  
تظلم و تقوی در حیدر نه نقطه در رتبت فلک حقیقت صاحب قرانت بیت  
برای این دولت که در هر هر که از این یارای امهد ان الخلفات  
شوب قد خففت اذ البت قلم یفعل بل یقره ماد و ماله

تقوی

کشیدن

اذا البت قلم یفعل بل یقره  
خففت  
و قریب سوز دل ناله و کما ۱۱  
عجب نردم از الطاف حضرت یزدان که در هیچ حکم تو که در ماه نامایی  
و در آن حال که در آن در میان صاف البرقه سالی بیک سده یک یک در آن لایب  
کامیاب طویل که در حسن نام بر روی است که در سطح سبط اقبال از این اهل  
و الوضی چشم سبط در بطور حکم حفظ آن بادشاه جهان بنا مرتب و در وقت  
در میان عالم انگاه عجب جولان محمد دولت آن شاه شاه فلک باری که ماده  
و بعضی و با وجود کباب بشیله در لایط در آن که در لایط ظهور است هر توفیق برادر  
از آن روز و دایات طریق با صحت فلک رتبت در راهی قناعت کشیدن و دریل  
ام سعادت اساس انا جعلناک خلیفه فی الدنیا حکم بین الناس بالحق بیت  
تظلم و تقوی در حیدر نه نقطه در رتبت فلک حقیقت صاحب قرانت بیت  
برای این دولت که در هر هر که از این یارای امهد ان الخلفات  
شوب قد خففت اذ البت قلم یفعل بل یقره ماد و ماله



وَمَا أَتَانِي إِلَّا رَجْعُ اللَّهِ سَلَامًا  
وَفَوْضَلٌ  
وَلَوْ أَنَّ فِي كُلِّ نَفْسٍ سَمْعًا لَسَمِعَتْ أَكْثَرَكُمْ فَقَطْرًا  
بَلْ كَلَّمْتُمُوهُمْ فِي مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ







این کتاب را در شهر...

این کتاب را در شهر...

اقتد خواجه... در این کتاب...  
در این کتاب...  
در این کتاب...  
در این کتاب...  
در این کتاب...

سخت  
تجرب  
در این کتاب...

کما حوت...  
در این کتاب...  
در این کتاب...  
در این کتاب...  
در این کتاب...

کفر  
در این کتاب...  
در این کتاب...  
در این کتاب...

در این کتاب...  
در این کتاب...  
در این کتاب...

در این کتاب...



منه و انما نكتب اليك كتابا  
و منه و انما نكتب اليك كتابا

منقوطة

است سقاوند کذا  
در وقت  
در وقت  
در وقت

محمد بن سید مرتضیٰ

المشوش  
الى مانند پروانه را کند  
شد سوخته نماید

مفتی  
الکرامت  
العلیہ السلام

مجلس علمیه و معارف  
از تفسیر و تفسیر و تفسیر

فان













احد که در ترتیب تقریر نصیر خانی معلوم گشت که ارسال رسایل و کار  
و بیان و داد حسن انوار از طرف بیت ظهور یافته است می باید که  
از جهت رعایت شعرا رسالام بر حسب مغزای خان بخیرالسلطان  
لها از جانب نیز ظاهر و ماهر گردد تا برین رنگ حقیقت و جدال از ارسال  
و در رساله بر مقتضی از ایستیم به تمییز حق و باطل و در و ما صد کنیم  
حامی الحسین و الشیم فلان و ام سموی را باید و کار فرستاده شد و بودی  
کلیات بر وجه الم تحول تقریر فلاح کور است و احوال آن در وقت  
اجال اگر بی نهایت چغایات الهی جمع جهام بر وقت حرام میراست  
و بحکم و اقلح و رباع عبده اصنام به تبلیغ خویش رسالام سر  
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله زیاده  
برین الحق اقللام را در میدان کلام جولان دادن و در خارج  
مقتضی مقام خود را حرم بعین قسار اختتام نمود و در بتویت  
دین و تشریف بیانی مستقیم و توقیف مگر

منها  
کلیات  
اجال  
و احوال  
آن در وقت  
اجال اگر  
بی نهایت  
چغایات  
الهی جمع  
جهام بر  
وقت حرام  
میراست

بکی است

یکی رنجو آمدن نشاء طبعیت جو که در دفتر خبر نشانی سخن پانچان  
بر زمین آه احوال انوشس تو بر پانچان مرسیانی مصمص حساب کتاب  
و مصمص ریاض روح و در وقت یعنی کتابت بلاغت صبا چیت بر آ  
ملاحظت که مستعمل بر اعلام و حوت اتمام و اعلای اعلام تا مونس در تمام  
و اختیار کنوز رضا حقی بر دو اتم و اظهار از ما رشک و شمار و از شمار  
سان تمام ارسال کرد و بودند از شخص او ضاع جمال مفرد است و توش  
دلی و حلال اختراع مرکبات آن فنون محبت حسن اعتقاد و صرف  
طریقه و کمال و او منظور و مشهور گشت فلاحه من الشمش ان لوح بر  
خیر و پاک و خاطر پاک خفی نماند که میالیک اصلاح با کمال فی فلاح مطلقا  
مسدود بود و صورت قبول پیام این پیام در آیه خاطر مستحسن نمی نمود  
اما چون فلاحین نزد ملوک و حوا قعین متروک آمدند و بالضرورت این  
محب بر وفق خاطر ملوک سپرد که نموده تسلیم قلم به سینه رنگینه  
و ادون دوزده لیک مال و بر ادون بر جاگوی منفرد نصیر شد

مص

اخلاص

فقد



کنند مقصد

اگر این محب در این چنین ایام اعراض میکرد و غرض از رفتن او  
و اگر در وقت توجیه این غرضها میگردید در نظر من بوجهی است  
استقرار می یافت بنا برین تلقی نمودن واجب بود و بعد از قرار حال  
بر طبق مقال فیه مقصود نه که در حد فضا گرفته که چون فضا را بکینه تسلیم  
نماید با جمیع بلاد کان اقطاع کو و و نکیند و بجوم سواران ملک  
و جان و جرایب سبکتر که اکثر ولایت پهلوانان یک اهتمام سخن  
خواهد شد بنا بر علی بنده از او ای لازم اصلاح نمودم شده و چشم  
بخت نشان در صدد فضا بیک گشت و آنچه در خاطر این قوفت است  
علیه تو بر نظر جاد و افاض علی ساخته حال کل چنین فتوحه کور  
بود و خارج تحقیق بر دریافت و تبیین دانند که از رضای این محب  
بر اصلاح ذرات این سهم افشا و کفر فضا و در او همان مکان  
برهه فضا جان خودشان لاحق شده و این محب بقبایه حضرت  
فشان در مسکن رمان و مضارعتی بر جسد سابق آمده و بیان تفصیل

ساخته تحقیق  
نماید  
اقیان

ان

آن کلام بحضور خان مقضی قیامت بنا بر صلاح حال و زهدت بشکال  
بر جسد ولایت ان بر شکل توقف کرده اند تا از جمیع اطراف فضا ان تمام  
نمود اند که اگر با کول یکصاع و از یک سو یک ذراع در ولایت و فضا  
ان منفرد از اطراف انصاع و ارباب و غیره نکند و بلاد کان کمره اش  
ان تمام درین بر جسد ان لفظا و قیام بقیام ان مقتدر گرداند و با اینها و بعضی  
روغنی فضا ان نشان را که در کماله پدید میاید است از جیب و بند و  
یا تها و از انصاع حدیث باران از عدم غله و قلمه اعوان فی ملاقات  
و توان گشت سیرج استعلاء استیلا بر ایشان متغیله و بعضی  
عدم طیران نماید و بلیک خوش مقام مقضی حال بر نهال مالش این است  
هر چه برده بودی و دوات آمده بود تو تو کج باختی کسی چه کند  
و اعیان است که برین محسوس جیل و اتیصال جزیل انور نامر سر فضا  
حضرت بادشاه قضا احکام فضا اللامع انتم الی يوم القیام و انما رسی  
جده و ایشان اقل خدایس و جمیع اسلام و مسامع خاص و عام

تا انچه تمام سواد عالم و انصاف خلیل نسل نبی اوم نکرده و مشهور و نامیده  
 صورت حال برین منوال بود و واجب نمود که راضی بالانسان است بحاج  
 بیان حقیقت حال منقروار و مورد و برپا برود و حرم خاطر پس احوال  
 افکار متغیر و عظام نفیس برکشش دل را برشش متغایر و بالنبی و الاله  
 و صبحه الانی و زرقه الله تعالی طریق الرش و والسه  
 و وفقه علی الترویج الی ذروت المراد و عاقبت لایه و الاحاد و موصیته  
 ان اسناد معلوم ان فرزند باد که حصول جد و حاد و عاقبت عروس  
 استحقاق معروف با احتمال متوقف است بر کسی بودن موجود  
 دست خانه کند که پیش تنه مشقت سپر نوزاد و یقین است  
 که تا نظام کماله و احوال مستلزم غروب آفتاب اقبال است  
 و مشار این حال عدم ادراک لذت احوال و اعتبار عدا خطه حال احوال  
 و حالت تحریر چنین استعلام افتاده که دیده است و در اسباب کمال  
 نظام است و خود شنید و حال اقبالش در نظام عدم اهتمام متواری  
 بر سر

و حال

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 و الصلاه علی محمد و آله  
 و سلم

و حال اگر نایک عنان سعادت کسیت که توفیق تحصیل علم و ادب  
 را از حضرت باری جل جلاله تیغ فرغ و زار خواهان پند و اندیشه  
 شوق و دلوع فیض و معراج در عین جاری و در وقت سفار  
 و شب شیب تار را مطلق افتات بخیر و دانه بقدر الله تعالی  
 و من طلب العلم سهر السیالی و من دام العلمی من غیر کده اضلاع  
 المهر فی طلب الحیالی و قبول بقیه در دستمان موما منبع النهار کماله  
 دانه و تلقی نصیحت ابنی بجا لب خصوصاً قنایه بر نور جلاله در  
 سخن من اگر بفعل این کلید کیم سعادت در این در و در و در و در  
 نصیحت بدرج دل تنهی بی خود زکات در سبیلی خوار و در کرم  
 الین ذراته نایه و در سلک اولی عاقبت سلک آیه قلاد کرم  
 غفلت و جهالت و وسوسه و عیلت و کسالت بنوا بد و در متواتر  
 اخبار اهتمام و اعتنائ او اصل شود تراض و اشتقاق این دانه که  
 عنون صحائف محامد دست باضعاف حاصل باید پیست

در وقت سفار  
 بیدار دولت

موند

حاج  
 ۳

تم اغنی  
 حاجی محمد بن محمد



20

Handwritten signature: *W. H. R. 1880*

[illegible]

ادرس  
مجلس وادرس

۱۲  
 در این روز که در این روز که  
 در این روز که در این روز که  
 در این روز که در این روز که  
 در این روز که در این روز که

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "الحمد لله" (Praise be to God).

[illegible]

ایده کوسس کن حرم الکندکون علماس تدار کیر بحسبند صوامی ارزدر

ایمان و توبه و بندگی و تقوی و شکر و کرم و سخاوت و

استفسار

ببر بر مقدمات قبول ان محض موجب الهی است و موجب حصول علم  
مرتبت غیر متناهی باید که نسبتین مذکور بنفیس شایسته و کلش جهات ششم است  
واجبه و مکلف و در وسعت باطن و ظاهر و دنیا و سیاق و سطر و ظاهر و باطن  
و جان و جنان و طلب عقل و علم و ادب مشغول باشد و غنائی باقی بخواهد  
رضای این و البیصر مصروف دارد تا محبوب دلی را بر گرد و محیط اوار و غنائی  
قدیر در کتب حقایق پیش از حب عقل با نایب بیکسو کفر و کفر  
شعری دست لرز و تودیه و در آن به شوی تا کجیا هر پای و در  
همواره قبول نصیب اگر خاصیت موفق با و قوام رضای این و الله شایسته  
در ظاهر ان فرزند برین و متعلق ثواب منافات حد و پس و ثواب  
شکلی قیاس حضرت افرید کالی را نوزاد و نام احسان که تا رغبت و شرف  
و شرف و زای که شرافت انرا با عقل و افعال و صفات و سلاطین و نندارد  
الضباب سیاح حسام خونبار و آفرین دلی الاقتدار و مشغولی و متعلق است  
و تفرق اوقات و فاق ایشان را از مشرق حاجتم بنفوسه اخوان شارق

بس حقیقت که بنده ان ضایع  
حرار حق که در او را بر  
کدامند

بنفست

کردنیده که شری و مسافرت کرامت پناخت روح غیر از اطلاق علم  
و همداد و سواد و فتنه و غنا و حیرت و اخت و در و دنا محدود و بر و طبع باک و در  
نظیر صاحب لولای لولاک و برال رفعت مال و اصحاب پسر و جناب  
و اشیا و اشیا و طوبی الهی و حیرت باب او با در حد فتنه ابواب مرقه و انجا  
و شمع پوسه شنان محبت و دوداد و ابلان و نیات مشکینه الفوجات و اقبال  
تسلیات و درویشیه التفات که روح محبت و یکاکی ان کلمه و روانی سکان  
افلاک نشخوار فایده محمد ایوان کواکب سبعة و سیلایم ترکیب مرکب  
عناصر ادجیا باشد بر خیزد که انبیه نه پسر سیاحی و جلال و دسان منصبه تحدید  
خجی نماند که بر فتنه بخت پهلایین عالی رتبت و اجیب است که بر مقتضی  
قوانی ان سدید یکب معالی الاهوری بنفیر سیاقه با نظرات سعادالغیاث  
و نیات رفعت سمات بر عظام امور و کرامات ابداحیه و طعمه جهاد  
بقوت تامل و دین ارثا رفعت و غنا و متمز و دین یک و بر و اخت که در اندک و یک  
را کمال محبت و جلالت ایشان بر وقتت سکک نظام اسلام و وقتت  
بر اندک و دین

طالعی  
شمس  
عمود جلد



توضیح  
در بیان  
اصول

توضیح  
در بیان  
اصول  
قیاس

فلك التیام كل انام معروف باشد و كلی افكار خواطر و كلی نوب بطین  
و ظاهرشان بر توجیه صواعق قلب عبده اثنای و تفریح تاج نشسته و فیاد  
بر اهل ایمان محفوظ بود و در مرتب مغربی المودى طبقا تمثل شرقا قیاس  
سما علی العقب و الاصلی خست و جود شانرا جیاه سیوف غیرت وین  
میرین و باران یگان سها م تاج پست سید المرسلین از صفیه و نیار  
جود شانرا جود طلوع آفتاب التیام سلاطین اسلام موجب فروغ خیال و رفیع  
حال جمع آماجیت و تشدید مبانی و دوا و اتحاد ایشان مستلزم است  
استقامت احکام سداد و مقتضی اتفاق معانی و کواکب رسانی  
خالق از مظاهر مصاحفتشان تا این و بر اهل مملکتی مکه من قاصد ان اسلام  
از سهام بار و حرام و خوف صاعقه التیام شان و اهلان و حسیران  
لذو شنان کشنده تیغ و فلان یومیت با یکدیگر شوند جود و یا و شاه دست  
و حکایت جند که در مقتضیات اسلام و موجب اتفاق و التیام  
است ملک الشرق فلان بیش تریت احمد الله البش و جوابد  
لا و

از

البشیر

و سائید

و سائید قبول و اصغر آن سبب ترقی درجات عقیق و علت نامزدانم  
نظام و فیاد اندر ابدات احتیاج تبایک ندر اعلام سلطنت بیازونی کو  
الهی قائم یار و تشدید مبانی ششمت با عید عنایت انزوی دالم  
و لم از من عیوب انماس عیبا کفخص الحاد  
علی التیام کسی که آفتاب قیامت الامان احسان حضرت وقت محکمت  
و جلت کلمه بر سایر ساجت اوقیان باشد و ساوس شیطانی و جود  
نشان فی تیام کسالت و ضلالت الودایجیه انرا بر شانرا و لیلیست  
و برانی قاطع که روشش هوشش از طرز توفیق خالیت و سائر تعالی  
باعتبار عنایت الهی غیر خالی در کج حجره گرفته نور آفتاب ان جود  
مانعت از نور تشدید و خلقت و اگر بوفیق قیامت سمع و بکلام حمت  
در میدان سیح و ابتها در روان دارد و حال قبول که طلب کسالت در  
جود البیاب شرک عزت پرستیاری احتمال ششمت بر و نمذ گردانند  
علا قیامت و اصح و امارتی لایع که لال آفتابش در فلك جلال بر خواند

توضیح  
در بیان  
اصول

بازید  
ملاح و باضیان

در کمال کمال و کمال کمال  
 در کمال کمال و کمال کمال  
 در کمال کمال و کمال کمال  
 در کمال کمال و کمال کمال

فرزوی از دانه خاخرش در محافل امتحان افاضل و الحابر مدسی  
 فی المهند یخلق عن بجاوت جدته اثر النبیات ساطع الیرقان  
 ان الهمال از اهرامیت تنوّه یقنت بدراعنه فی المعان الکون ان  
 ارضی و متعال بی رالابق و مطابق مقتضی حال و انداختیار کند  
 اونی دانه ملازمی نیست از فرشت سرشته در حیوان گردن میل میکند  
 کم ازین و در جان میل میکند از ان یقین و اندک این و اندک شب و در  
 روز که کوشش بر اختیار رسا گشت و پست و چشم اشتغال بر مشا  
 رضا و الوار آن فرزند نهاد و تا صیت محال جدا اتمام روز ندر شنیده  
 اید و تا رسن اجتهاد ان قره العین بعین التیقن دیده شود اللهم اجب  
 دعای دلائب رجایی اکف علی ذلک قدر و الا حاجت جدیر  
 بعضی فضل و محله الکرام شهنشید کل بریغ و در  
 بحر افترج کر اربع محبت و دوا و دریای ولاد استعدا و خیریت  
 یعنی کتاب ملائکه ترا و از ان معدن جواهر ماس و مطلق انساب قبول

س

در کمال کمال و کمال کمال

مراد بر اعتراف

خا

در کمال کمال و کمال کمال

خاطر لانه الله ربّه از ان التیقن یقنت  
 اعلی سید کمال و چین طلوع پیوسته و وصول و در و بافت و ضنون معجم  
 اوج طریق معلوم گشت بر خیزش زنی خانه که همواره از شایه اشال ان احوال که  
 فرموده اند خاخرش در فیه پیغام ملائک و کواکب تصور یال ابرج و طوط  
 و الی اما سید کرم حق متعال جنایت کفایم تا روضه اش از پیش نورش ید مال  
 تر نفع کوز و در چین نو از راه وصول لان می یک خاخرش رفیع از نور این نفع  
 الام بر ج نفع پست تمام نکودانده و پس مرام بر بندگی حصول منظور و اندوگر  
 از حجوم غلام و شیخوم موم قدرت بیان کثرت التیاه که داخل جبطک اشاع پست  
 خیر و به باشد که موم محو و در که اند همواره تیراه و ال او ایه نبوت و ثوق رجاء  
 کمان شمع و قنوع بر به فیه پیغام رسا و اصل اید و ارقام فروات ایل  
 قبا و باب تنقیر لیس از لیس پستی را بل غنیه تقی العقی و نه یق الباطل  
 مکتوب عیب المصنوع غیب چون  
 که بجانب خلف الافاضل جمع بدایع التخیل و انص قوا عده العیاه شایع انکشاف

نجوم

اول  
 ساره زنده



بین الاماچه شیخ نجم الدین محمد دلا رایت کورکب رتبه مرغوبه مرغوب  
 الصعود و مبلغ و مرسل بود و زندانی که چون اصدالی عاکرم الانج بر تو  
 و جاد و صرت خود موج بر موج مینمود و دست و رو داشت فیصله است  
 کلام کان مارا انزل لولم لیکن مشوبا بالکدر و ترکم شیخ چون تاله کان انضام  
 الشجر لولم ترغیب الی المظلل لایتم بغیر نجات و تسلیات که مراد است  
 عبارت آن طایفه حیطه اوصاف شخصی و نوعی بیرون از احاطه دلالات  
 عقلی و وضعی باشد و موازات و مجازات داد و آید بر عاقلان مشتاق  
 واضح و واضح بود که دو پنجم در کتاب پیمت ارقام یافته بود و در کل  
 حاصل بیاید سر بر علی معروض آرد چون کلکون نشان در میدان بیان  
 جولان داده در کل قابل بر وقت و من رسایند در جواب پنجم اول  
 فوان خبات شد که مبانی مدیات صراط و قد که دعایم ان مطابق واقع  
 است ساخت کاشش از غبار و عرض خلافت و محسوس است  
 خود صفت کلمات شعریه و حکایات قمریه و توفیق و روانی و تزوین محسوس  
 است که در کتاب آمده است

این کتاب در بیان  
 احوال و عیال  
 و غیره است

و جواب این نوع بیام محمول بیان سنان و حسام است نه بر زبان  
 اقلام و السیف اصدق انبار من الکتب زیرا که سید توفیق است  
 میان سلاطین اسلام بیان تنگی فام گشت نشان اقلام ارمیه قطع و  
 و قطار غرور و کفایت غرور بر زور توفیق شریعت و اقصای کیدت و صفت  
 خدا و تحلا عنونی و غیره صفت فتن که هم صغیر الود من غیر اله فقلنا هم  
 و وق الشبهه قد الحلقم یکس که در دعاوی توشیح صادق و غیره فانی  
 باشد بی شبهه زبان معاش ما هوق الیها لایق است زیرا که چون صبح صادق  
 دم و از وضع بنیاد توشیح زنده و دم بدم امارت حدیث و صفای  
 باطن صاف و نفس پاک و زلف پاکان که خاک و منتظر طاق و روان  
 غلام برتری شود و دقیقه صدق دعوتش که عید است از روز است  
 توفیق فتح اقصای و سلاطین سعادت غیر متراب روشن و متجانس  
 و او بار کورکب و انهرام صبح کاذب و بار صبح معزنی ثم ازیری  
 و بوجوب فوای کذب و طوبی دو کوره عدلند و فرار منکر غیاب  
 من ترل او بار کورکب میکند

و انهرام  
 که بخشن

اقصای  
 بر پندین

الصلا قیم  
 و الصلای  
 و الصلای  
 و الصلای

متراب

اسما لک  
 همه ما از کعب

و انوار اطراف مشارق و مغارب فرکیان می مثل و معصوم و قد این حال  
و معنوی و این معانی که بعد از وفات سلطان هر قوم منور و نور کو که ضعیف  
اعراض و دفع ملکیت ظاهر گردد و بود که کار می شمار جایگزین و ملک  
مقتضای همه و متفق المصلحت جهت تفهیم اعلام اسلام و دفع و لغو  
کنز و غلام درین طرف اندر بودند و بعد از آن وقت سلطان موسی  
سپهسالاری فرقه بنیاد و انحرار و جوس نیشانی طایفه طغیان با یکایک  
تقصیر این دیار که اعظم مادیست است و شرف مرام نگاشته بر تیر  
خود و احتیال که در پیچیده خیال است از کان لایق بقدر قوت و قدرت  
نویسند و حاکم و حاکم که در نیام سید اسالی هند الا ایام مستور  
پست که وقت و مسکین و ساخت و در طریقت خود خمر کرده که باغی  
کنار و بگذشت صاحب و ناز وین غنای زمین و لایق هدایت است و نحو  
ساز و اما چون به بناییت الهی و فرود و است نیستانی زمره که در  
مکرر متفرقه فرقه من فیسون منهوم و آکره ساخته آمد و بای است

سادس  
مهم  
لایق  
سید  
کشتن  
کینه

در غایت

در غایت نوعیت آورده و بختال و بدال این طرف اشتغال تو شد و همیشه  
و معیر این طرف را که همسین اختطش میاد و بایان تازی بیاد ملک دار  
آه و در میدان معصاف که مقام ظهور جیانت و شجاعت است که کل لاف  
و کداف سران لشکران طرف را مثل چهارچاقان تا که چندیری وزیر ملک  
وزیر و غیره که سران میسر و آن جانب بودند در خاک ملک انداخته آمد  
و تربیت زوال از دست سابقان روز قتل که ستان و بنای و بنای  
چنانکه از آن طرف آثار همیشه و میره در ساحت امتداد قوه با بر و ملقا  
تم و لکن در آن طرف زمان ازین طرف ملکه ترک کفی الحقیقت و  
و شمس ملک بود و در قلب لشکر منصوب و بایم و داری که عسکر مستور  
هنگام از شراب عام و قربت مست و پشوش کشته و دیک و غمش  
از آتش سودای خام حکومت در جوش آمده از جهنم استلا و استعلا  
خود و ابتلا می بعضی از روز را با شجاعت و خرد که همیشه و میره از طرف  
بر آکنده و بریشان ساخته بودند بعد از آن ساعت نظر از راه وجود میانه

جیانت  
بیاد و نام و در  
شال  
چشم و شال  
پیکان و تیر



وعدم مقدرت طلب هر دو شکر از روی کوه غرور منور متواضعا در  
 ترکان نزار فرشتن و انوشیروان امید بهی در شستن سرش  
 کم کردنت بنحیب اندرون مار برودان است زید کوهان بدین  
 عجب سیاهی بریدن نشاید در شب و اگر بر حسب اقتضای حکم الهی  
 کفی الحقیقت مصداق امتحانی و احاطت جنود و بیستم شمار بازی  
 سوار صحابه بکار غزو انجای رانست که قلیل الاعداد و ضعیف القواد  
 و خوف الفیول عظیم الشان علی ان طرف غالب آمد با شد مقام اقرار  
 و انتصار نیست بک قتل تا مل و انتقام است که دست برد و انجی است  
 بی قیاده و غیره بکثرت چشم و شکر بود یا بسوره مردان شجاعت فریا  
 بجوید فیصل و شدة سلاح یا بحدیث سیوف و تفل اول رماح و کل و کل  
 کم یکن و یکن کل کل و کبوة و کلل عام بنوة یقتضی الله امر اهل خانه  
 و غلبه فر و ابوسفیان بر جنود ملایک اعران حضرت خلاصه کردن  
 با وجودی بر قضا امر مستشایع و زتب کیفیت انتقام حضرت  
 علیه السلام

ضمیمه  
 شماره

محل

صلح  
 صلح

توان

و هم این بنوة است لیکن زهر روان مرد را کلام است  
 در هر حال که مرگد را هر که قضا کند صواب است  
 کار او بر حق است

سبحان مفتی کوه مبارک و بزرگان فرقه در عقب آن هک انبار و آثار لامع  
 و در لطف الهی و الاخرة که یکدیگر تم تو کبر شکی نه چشم نه خواب الله  
 بر او تمام شش برین هنوز بریدن افرو سیاه اندرست و سید عالم الدین  
 علیه السلام متقلب بنصب و انوار است و الله تعالی و اید الکمان الکره و اقمه ذکر  
 در آیه نظر صورت کسری خود را در البصر بصیرت محض فتح و عین نصرت بود  
 خدای عز و جل را بنصیر هر چند لطیف است که کس را از ان خبر نبود  
 و مقتضی اشیا و مقتضای علت است و احرار و مختص این لاف سبب خذلان  
 کرد با فیان و موجب حرمان شرم طاعتان آمده و مستلزم استقامت صافی  
 و دوت و عظمت و شرف انتقام هر رسالت و شمت کشت  
 و من العداوة ما یبالیک ففهم و من العداوة یا یقر و یولم ای باب کارنا که  
 در علم رود و عالمی زنده برهم در نظرات بدو کران نه غیر علی حد دران شد  
 و هر ره نشا رکعات خند موشی گردانیده بود و یعنی متصود اصلی و مطلق  
 کلی از توجه این طرف تقویة السلام و کتب فیکر کفار و پیشه بدو فرجا

سبحان مفتی کوه مبارک و بزرگان فرقه در عقب آن هک انبار و آثار لامع  
 و در لطف الهی و الاخرة که یکدیگر تم تو کبر شکی نه چشم نه خواب الله  
 بر او تمام شش برین هنوز بریدن افرو سیاه اندرست و سید عالم الدین  
 علیه السلام متقلب بنصب و انوار است و الله تعالی و اید الکمان الکره و اقمه ذکر  
 در آیه نظر صورت کسری خود را در البصر بصیرت محض فتح و عین نصرت بود  
 خدای عز و جل را بنصیر هر چند لطیف است که کس را از ان خبر نبود  
 و مقتضی اشیا و مقتضای علت است و احرار و مختص این لاف سبب خذلان  
 کرد با فیان و موجب حرمان شرم طاعتان آمده و مستلزم استقامت صافی  
 و دوت و عظمت و شرف انتقام هر رسالت و شمت کشت  
 و من العداوة ما یبالیک ففهم و من العداوة یا یقر و یولم ای باب کارنا که  
 در علم رود و عالمی زنده برهم در نظرات بدو کران نه غیر علی حد دران شد  
 و هر ره نشا رکعات خند موشی گردانیده بود و یعنی متصود اصلی و مطلق  
 کلی از توجه این طرف تقویة السلام و کتب فیکر کفار و پیشه بدو فرجا

ضرم

و از دامن حرم جنت نعم او  
 و از دامن حرم جنت نعم او







وریا در امان باشد و رقیب از زاری و شکست ما ندیده دل اهل و عارفان  
 بر خفا عذر که بجای صورت عوالم باطن و ظاهر است و اصرار و باور که صوفیه  
 شریف که سواد و سطوح و صفات این آینه جمال شب تجلی بود و گردن و گوش  
 و گوش محبت و ولایت و طاعت و طاعت ان کو شب تاب محلی  
 سطور سواد فی بیاض کائنات خطوط عوالم فی خد و عوالم فی ارم و صل ان یعنی  
 خان عظم محمد خاندان اجد الزمان شیخ محسن النعوت و مکارم الشیخیم بالبرهان  
 والعیان اسلام خان دام سوره که حاصل لوازم رسالت و شامان صفات  
 احصاست در حسن اوقات با جمل صفات است و وصول ایت و  
 مطابق اسمان اقا و ثواب فخرای محبت موافقش مزین آمد  
 و صبا و مصافات از اقیع عبارتش منظور و معین و انچه برایت  
 و رسول و افرو را یتة تحول بود شایب مجمل و مفصل ان با سالیب عجیب  
 و غیب متناظر و متقابل گردانید و در نبوت سید السوات و مطلق  
 نجوم مناقب الصفات سید مظهر الدین که در سطر عکال نسیب و خلا

حاصل

تقدیر

قلا و صوب و چین اوبرت و لکال اخلاص و تمام اختصاص منسوب  
 و لولای و لای لایین بر دوشش پوشش او منسوب محبوب خاں عظم که  
 فرستاده آمد بهایک محبت و موافقت را بتواند لوازم مضامین و شمع در  
 و صدر او لایا و لایین را با جمل کلمات صفات ایت فخری ترقب و طالع  
 است که لب طبع مصداق و تاتبعه سطور و از این صفاتی و افروز منور  
 و موشح گردانند و اوراق چین و فاق را با نصیبات سخا و خطا منفرد  
 و موشح سوم بجز کند روضه بودت خشک اگر نه و سطر ششم قلم باشد  
 تا ازین آثار آن دول و چین استنباط در نظر عقل و حواس بر و مندای  
 و شمار و در اوراق فو و مشاغل فوا که خلد برین نایه و دیگر اگر چون فخر  
 و شمار و در صبا و نیت و احوال ستار برادی و جبار از لوازم شیخ شام  
 کامکارست و درین جین حصا و کلانر عظیم پ کز نصرت شمار اگر بر شمع  
 فی التایید اوقات بیغ و قلع و قمع بر سر کنی التفات فرما شد مشور اشد  
 و زمین بطورای توفیق آن اعراس مومس و مزین خواهد بود و از محبت

سطر  
 قلم  
 سطر  
 سطر



این اتمام حصول براتی مرام در آینه روشن ایام دور خواهم نمود و خود بر حق  
و قلاع عداوت بسهم سهام و خوف صدام فتح ایات مستخرجا و در شکر  
خداوند و در فتح حصار و قطع اشترار موفق که نظر محمد و صدر  
بهترین کلام که در اینجا بیان پیام و فرما جبره مرام باشد در حد و ثناء حضرت  
شش شایسته است که تلال جز سلاطین عالی قدر را خال رخسار نام در آن  
جهان ساخت و جبره مخدومه امن و امان را با بختی از سطور مرسل است  
ایشان پر و اخت و در روز معدود که قدم قلم بر این کتب و کتب  
کردید و دیده بآن خرد سلایم بر این سلیم نماید خدا آن نتواند دید بر خد  
منظور و مقدمه محطه حضرت اهل رسل و افضل هدايت سبیل  
محمد کافر پیش هست خاکش بر ازان ازین بر جان پاکش رسول  
که افاضل ادبا و مصنف خطبای عرب را که در اینجا اشارت به و انجا  
و اتمام و توفیق و رسل و افضل و الهام و انجا که در اینجا اشارت به و انجا  
بوده که و کلون نیز کلام انجا را و نشانی و قید بر حق نوش حرام

سرور سلیم

مصطفی  
محمد مصطفی  
صلی الله علیه و آله

تجلیل

بیعت

تجلیل و اعظام او در نیافتد و بر اهل محبت و ایدان که حضرت ان مصاف  
و فانی و ایحان و مبارزان میدان اظهار نمایند و بصیرت و بصیرت و بصیرت  
تجلیه ایات که از ظاهر طبعی حال و ظاهر بیوت فکر و توفیق و جنت  
نصیر و تصدیق کرد که کلام کلام تحقیق آن نتواند برید و سر هم و یک هم  
نیز نبوت مقدمه فیکس و مونه از اکاب خرابی تو این بر حد معرفت  
که با پس آن تواند رسید و روشن و واضح و مبرم با و در وصول  
سلطان الاکابر و اولا و جنتی محاسن الشمل و الحاد فیکان صلیف ملایقه  
بطایف یاه مصافات منصوص گشت و اختصار از این و فانی بهر سبب جماعت  
مخصوص و درین وقت بر افق ایشان جامع آیتی السیاده و الا صالیه و را  
رایی انطوص و الی صالیه فیکان را فرستاده اند تا قواعد مودت مهمل باشد  
و مانی محبت مانند صرح محمد و مرین و شید عوار معان اتمام بقوت شمار  
اسلام موقوف با و و کلین و طبع و قطع اشترار که در صورت بالنی و از این  
تا شهریار نماید در مصاف

نیز رنگ

تا شهریار نماید در مصاف





در حق چنانچه محتاج بود بهر شرف و تقوی که شایسته است و غرض از شکایات  
 تشییع با ساطع و اسبی غیر از ویر و امیر شریف شریف نشد و در  
 تدبیرش با لباس رای ساطعین باطنی متغیر بود و در میان منکر و کالان  
 متغیرش بکثرت عساکر و عده وافر مغلوب بکس نیامده اما بزودی غیر  
 و نیز بویاری اشتهال و اگر متغیر در این به نظر آید رجاء حصول مصلحت  
 قریب و یقین است که مقرب و از الحرب بیجا که اصحاب نادر و کج  
 بلا و نجوم جدا و هم و متغیرش هم قریب از اسلام گردد و امید بود که برادر کرد  
 کار دست دولت و بیعت و صالت استوار می باید که در آن مقام نجای  
 الدعا که حصات حرم شریفش رشک کواکب فلک بینا ایزد  
 و تراب خبا بس در در عیون سکان عالم بالا در اوقات خلوص  
 توجیه خلط و تنگام جریان دموع متغیر بالائی و دعوات اجابت آیات  
 الحقیق است کردن و کوشش بآتش مسیولیات را درین و منور  
 گردانند و انتقام مخالفی نفرت کجاست برست یارین با زنی است  
 حواله از آن خطه

ایستاد  
جایگاه

سقوط  
سقوط کرده

در دور  
هر

در دور

و ترکیب کلیه ضعیف طوبیت میسر و تند زیاده برین مصلحت بعضی از شکایات  
 نه افروخت و کسوف عبات و طراز استعاره بیوزن حقه و حسن و رشت و رشت  
 و خست عماره و قواطل فضایل از منزلت افروزند از آن بار و منور هر ادبش با حقوق  
 از آن کمال را شایسته سید الا و آخر والا و ابدان  
 انگس که بنده فعل نیز بر خورشید بل پیش ازین بیت که سید  
 در سید بر اهلان خاتمه مسلک سعی و تعب و حد نشانیان ملک فعل و الا  
 مانند نور و عالم افروز را پیش طلق روانی روز و میوه است که علامت لغوی  
 عالی عمل که بر بکام یاد شده اند از عرشه و جل خلع استحقاق عقد و تعلی یافته  
 اند از بیت که در جای دولتشان بر دوش همت بطراز قوت اقبال است  
 ممتاز باشد و او را کوشش ناموش در شمع جانان با بر غنای حیات و ساز  
 و از امانت انیس کبار اقیقت فی برادر الا احسان و محبت سکون  
 و دعوت و دوستی حق برستی و راحت علاقه آنکه با سلسله لبس بخشش  
 در کارخانه احوال و تسبیح است و تربیت تعلیم در کلاس موس و هوا  
 در هر یک از اینها هر یک در یک است در هر یک از اینها

دعوت  
اول بیان و دلیل  
کینه جان

خاتمه

حفظت



و بعد از برادر افتاد و نشان رسیده اند و ایتلاف است که حال

فصل این محب را آنچه صورتی است و بیست و پنج خیمه خود میدهند  
و بجز تراکم شکل قبیله کذب مرگ و انفراد و وضع از علی و علی حدیق هیچ  
و حق هیچ در علم مودع با یقینت فلک رفعت چنانکه دانند و این قدر میدهند  
که در فایده هر دولت که در عهد عهد فطرت برود و لبان لطف و صفا  
حضرت عیسی علیه السلام و صورت و ماه و بر شش از صدق نیست و صفا  
طوبی بی شبهه جبهه خالشان از دهن که خور و آل مصون خود بود و در  
کسوف آفتابش از عرض دست اختلالی مامون فقره ای کان بدست  
قدرة حق شد بلند کی رسد از پیشه ملکسان او را کردند و چون دیده شد  
ایشان از غبار ریا و نفاق کفایت است و انشای علم سوز حسد در نور و انشای  
مستعمل محقق است که غبار غلام خندان بهیوب نسیم در چشم کرم و جهان  
محض خیانت که مایه اندازد لا بدول ما بالعرض صفا طفاست و نار  
حسد صوب و با نقاب صحاب فیض وجود و ادراک نسیم محمد و عین  
میزان در ایل مسود و درستی

قال

و بعد از برادر افتاد و نشان رسیده اند و ایتلاف است که حال

فصل این محب را آنچه صورتی است و بیست و پنج خیمه خود میدهند  
و بجز تراکم شکل قبیله کذب مرگ و انفراد و وضع از علی و علی حدیق هیچ  
و حق هیچ در علم مودع با یقینت فلک رفعت چنانکه دانند و این قدر میدهند  
که در فایده هر دولت که در عهد عهد فطرت برود و لبان لطف و صفا  
حضرت عیسی علیه السلام و صورت و ماه و بر شش از صدق نیست و صفا  
طوبی بی شبهه جبهه خالشان از دهن که خور و آل مصون خود بود و در  
کسوف آفتابش از عرض دست اختلالی مامون فقره ای کان بدست  
قدرة حق شد بلند کی رسد از پیشه ملکسان او را کردند و چون دیده شد  
ایشان از غبار ریا و نفاق کفایت است و انشای علم سوز حسد در نور و انشای  
مستعمل محقق است که غبار غلام خندان بهیوب نسیم در چشم کرم و جهان  
محض خیانت که مایه اندازد لا بدول ما بالعرض صفا طفاست و نار  
حسد صوب و با نقاب صحاب فیض وجود و ادراک نسیم محمد و عین  
میزان در ایل مسود و درستی

و نیستند بر لب تابینا ریشا

انفعال حال نقص و جهل قضا و بر روشن و مبین است اگر دیده رعد وید و نور و شیان  
 این سودا و نور و نورش به تیر و سید اعرای باشد و ظهور بعضی از اهرام این بدان  
 بر یکس عادات بواقی جهان جاری چنین است که خلقت منقبت بر قامت  
 مرتبت این محب که تا نخواهد بود یک جا یا جان فرکو و مظهر و بکار  
 اخص و آه خواهد نمود فضل و علم نقص و عیب ارشد به دست آن چه با  
 تراکم این بود و باشت فضل و علم عار از بیاض لوح هستی هم با و آما به  
 صورت مامیت زشت سواد این و از آنکه اوصاف ایشان میگویند  
 بالقباب موفته و انصاف بودی صورت و غفوة لاف و کدورت و غشوات  
 کراف در آید و در آن بنایه الغایه قبیح نمودی خرمی که آینه انصاف  
 می بود از آخر آن چایه باشد از ریش و اگر در حصول و نش و ادب و نظام  
 مضایق طلب برایشان لایح می رسد و انتساب دانستن مراتب اعتداف  
 افزون این بر طلاق دل و رواق حاصلشان طالع می گشت هم اما که تراب  
 اعتبار لجاج بصیرت و نلال و اوج جان و چشم سریره خویش می آید باشد  
 بهر

دیز

و تیر و خدای از آنجک طابع بر طایران اولی اجتهاد شنی و شمش و یایع  
 نمی آید باشد و لو علموا اما یقتب المکره تصور و لکنهم لم یفکروا فی العواقب  
 و اگر حرف ناز و اوصاف فتور و خصلیل و شمایل را یک امتحان و انصاف زنده  
 حقیقت حال فتور و بوالطن مانند ثوابت فلک تا این و خزان خال و متکین می  
 خوش بود که محک تجربه آید بیکسان مناسبه روی شود هر که در و نش باشد  
 و انسان عین طاهر و بحر حیرت سباحت و قوه عاقله در بودی طریقی  
 و ملک انصاف و قوس و درین نیز باز از هیچ و هیچ از عدم فرق ز خالص از  
 بهر آن چه مقصود است و بر اقتضای دور و طول و ابواب امتیاز از ازل  
 از آن از طایفه و خنونی چرا مسدود و کرون همیشه سنده و درین پروردگار  
 سود بکره نبوی هر دو فائده چه سود و قلب بهر چه در خالص جو  
 یکسان است حرف فضل که چه محک می خرد چه سود یا در صفت تیره  
 نایه جراح کام می که بهر نظم و جو خمار او و چه سود و چون این است  
 سعادت است شهادت محکم و در قیامت اندک و لکن حقیقت است و  
 ماسر که آید و سر می ماند

نقد

اممت  
بندی



اینست که

سقط قلوب است و اشهد علی الناس لاجرم نظرات بر رخسار که حرکت مختص  
 عزت عدت قدرته و جلالت مکتوبه و غمان الی صوب خشوع و  
 اقبال معطوف که الطور معارف و دار این فیزیکی تعجب میان مشاهیر اتران  
 و صاحب شادان عدل در حساب باشند نامه ترجمه اعمال را بر کای کون  
 حرف طعنی رضایش پس بود در شمار و اگر این فرق بدکان به او پیش  
 در غرور و غنا و فضل و اقرطه کوشش سزنده و الی جواهر را از  
 دقوم موجب انضامی و نمونش و سانس شیطانی بر و نه نقیص که در تقصیری  
 و لو نه مفلوکه با یو فطون مکان خیر الهم از جاست قیاس است بقضای او یک  
 کلام عام بلیم اصل مستثنی گفته موصوف به ذات اقدس و کلام و حمد و  
 السزایه ملک خود بود نیکوایان در بند و یکایک نیکستان شوند پند  
 پیر و ارز سبب انصاف اخترف نماید و بر سبب تمایز انصاف  
 یک نیست که بر حسب قوای و جزای سبب به تمایز و بر وفق بعضی آن  
 استم استم لافتم که و ان اساتذم خلفا صور جاد است و حرارت سیات  
 بر

اصل است  
 که در این بند  
 از و حمد

قرنی

حکایت

خویش جوانه و تحقیق و تین از عظیم و همین و یسار و عین زانی و بل و صفا  
 و تین خود نشاند و در جبهه که سینه بیکه از فاضلین که گوید از اول بود  
 انصاران خارج و در به حسن شکیلیت نشاید شکایت زودمان پس  
 که شیری شکایت کرد و کس اما باران لام متواثر بر مجاری خاطر فایز چه دستا  
 بود و جرم بعضی اگر که در کان و پستان تقریر و تحریر شد است چون زحده  
 که شدت ترجمه تنخ و شمن بر علم نون علی در سیاه و رنگت از کون قلم  
 دوار انکاب کتاب فقیص و نام بر سبب این کتابی است و بقیان  
 کنت و مکانه و جدران قدر قدرت چون طلب و بر سوار و مرکز کمره غیرا  
 مستقر بود اما انقطاب و الا و تا و

از اول و توجیه فی جبهه او هم نمیدانم از ان غایت و کلمات رقوم حکایت علی و حیدر  
 از لایحه انوار طریقه عبد از قبول غیبات و تسلیات اقتضای آیات که  
 میات سطور حسن صفاتش آینه جمال انصاف ذات باشد و در اول کلمات  
 کل سانش منور و دیده کاتبان نامه حساست بر توجیه میر که میزان کلام

عبارت

10

[illegible]



مجلس ششم از کتب معتبره  
در بیان احوال و عیال  
و در بیان احوال و عیال  
و در بیان احوال و عیال

اینجا که بی عقل ندای و خامه عاقبت و شامت خاکست باو آید  
و در او است و بر طبق انقضای آن کالبدی که در او است  
مماثلت و نصبت مماثلت باک است در خاطر و در عیال و در عیال  
نگ برانست مال شایسته سر فلک آمد و در حق دوستان و خردی و عیال  
مالک رقاب ملک و تیغ و در پیرمال و عیال و در پیرمال و عیال  
منال محسوس و در پیرمال و عیال و در پیرمال و عیال  
کرانفش آید کفای باز آید سری و عیال و در پیرمال و عیال  
را با شیران محارک و معاف و عیال و در پیرمال و عیال  
با عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
نه و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
سجده و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
و اساس و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال

در عیال و عیال

در عیال و عیال

مجلس ششم از کتب معتبره  
در بیان احوال و عیال  
و در بیان احوال و عیال  
و در بیان احوال و عیال

اینجا که بی عقل ندای و خامه عاقبت و شامت خاکست باو آید  
و در او است و بر طبق انقضای آن کالبدی که در او است  
مماثلت و نصبت مماثلت باک است در خاطر و در عیال و در عیال  
نگ برانست مال شایسته سر فلک آمد و در حق دوستان و خردی و عیال  
مالک رقاب ملک و تیغ و در پیرمال و عیال و در پیرمال و عیال  
منال محسوس و در پیرمال و عیال و در پیرمال و عیال  
کرانفش آید کفای باز آید سری و عیال و در پیرمال و عیال  
را با شیران محارک و معاف و عیال و در پیرمال و عیال  
با عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
نه و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
سجده و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
و اساس و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال  
در عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال

در عیال و عیال  
در عیال و عیال  
در عیال و عیال  
در عیال و عیال





خواهد بود و علم غایت مستطاب عقل و درش او بر روشن روشن اندو  
 الی یوم التمام و موقوف و جوهر من جمیع الصیاح اذ ابداء من بعد ما  
 انشئت الاضواء ناولی ان الصبح یسیر بطلع الی ان عینا انکشت  
 عینا کفر حمر اذ بنید یوم حمر نوز و خروشد موم یک  
 روشن شود که بویک شوم است از درک نور خود محروم نبرد  
 برین قدم عباده در بکار بیان غیاض و غویب ان فرق بی برایت  
 جاری نمود زیرا که انساب فرشت و فرج در نظام اندوه و ترجیح  
 بود و در هر مرتبه ادوار خاک بر وفق مقتضای خاطر در آن یک  
 و صفت عفو سیر انیم کرد که خاک بر طبق اراده طبع پاک مقدر  
 بگرد و با بکر و غیر و عثمان و حیدر

تا بر و از در و معنی در بیان بیان کاه بر شجره طبریه سخن نادر بیانت و کاه  
 بر سر سده قلم و دود و لایق بیان و سلطان جان کفایت انظر انست  
 کاتبین قوه عاقله صیادان کامل انظاره عیون و در چکای اذن در قفس

صورت

سیر انیم ایا بیهوش

صورت لفظی و در سبک حروف کتابی تقریب کنان شهاب و درت و سلطنت  
 آن قدر قدره و فضیلت است مصحح کتاب لازم خلافت مصحح کتاب خلافت  
 و رافقه مطلق نورشید کرم و جیس شامظهر فایده جیب لفظ و درت مصحح  
 شامظهر خلافت فیدون کویا و صیاد و درین اندوه تیرف کرم و کان خلافت خلافت  
 سه و قیر حرف بود و درین یک سخن حق بر دست توفیق روان نهاد  
 این دو کان کرد و دست تو ساخت چرخ بس مهر و درین زمین دان نهاد  
 حیدر حال مصافح بر رانصاف الطاف الی انضا قدر قدر در دست  
 امر انقضای تون بر باید و خیم خراف با من و تصور الزمان ختم انقضای  
 علی الامس و لوقم باید انقضای انقضای انقضای لاول شمس

سوار کاه عساکر و تعداد و اهرامه اکثر من در الغیاب و اذ من عساکر  
 و غیر در ایه الصائب و صدقه فکر الشاقب مقصود البلاد بالکتاب و بالکتاب  
 در هوای فضا کاه مرئی صیاد و درانی با دافل خدام و فاسیره صفایر شمس

کوشک خیل طلس بطراز خاص ان و دران سلطنت و رافقه توانان  
 اکبر حکم کن کنده نماند و در اول و در اول و در اول

امروز بر قدر و از ترقی کیم خند او و در تیر و در تیر  
 قصه از انقیاب

اجداد  
 اموری

صلم

الصلح  
 الطاهر  
 الکبری

مطراست و در وجه شمس را لیس در جویبار و مانع چشم تنهایی است  
خاندان فلک مکان تنه و درج و عوار و خدمات اختصاص غایت  
که از آن کلمات فراغت پیشانی آیت قبول بعد اوقات متروک باشد  
و از جبهه صورت عبارات و نور محزون خلوص جانش انوار آیه کریمه  
فیما یصلح خلق بر بال عالی میون فال صیاح و جیاح و در هر صبح بال روح  
بدرگاه باری متواتر جاری میسازد و در آیه نیا و ششوع برکت جنان  
مرفوعت و لالی دهن از یکدیگر بر لبیک رخسار موضوع که منجوق است  
فتح امارات کن بادشاه ملک صفات ملصوق ستف سماک باشد و  
سامت خاک قدم قدم شرافت موسوس محسود تصور اخلاک  
ای منجوق رتبه اخلاق تو ملک آرد و مقدم تو سری فخر بر ملک  
اگر استاد و در آن رشته شعر جاودان بسوزن سرتن زبان در کشد و  
قواعد تقطیع و ترکیب و لوازم تزیین و ترتیب از ممکن قوه بیظهر فعل  
رسانه کسوت بیانش که منسوج کارخانه حقیقت و بجای زینت بر قامت

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
و الصلوة علی محمد و آله

تغزلیع

بر ششوی میون

قدر شوق

قدر شوق و نیاز بجز زینت و زکاء آن سکندر را قیاس قاهر نماید و معاصات  
ساحت لویه دل را استعدا و باج یکم فصل و تعداد و ذراع یکم متصیل جافری نماید  
خیاض اول که در باب بی عوض و بدست سعاده خدمت آیت بادشاه جمع  
که نور آن علامه که احسن مارک محبت و واسطه قفا و کرون نهفت غنچه  
نصیب کردند که بپادشاه باشد بار بخت چمن حیرت کل در ششوی ای مرغ  
خون خون غم غمور این صحنه انصاف و الوالا و خیر جادی الدولی از مداد  
سویا است تحریر و اطلاق است نبی از که کلمات احسان حضرت من  
جل جلاله و عنوا که بر صفات احوال و مسانعات حصول امانی با نیست و از  
میقت محبت آن سری ترا و جبهه مخدوم و بر سطح منصفه اجماع و منظور  
نظر فرود آمد الله الذی جعل شکره سبب المیزان و جری من یتاج العلو  
الی مجاری الارضه و الا ان شکر و التمجید از صفات جانی و زکات جانی خدا هم ظاهر  
الکون و افر و تبه که بر جنبای امر از ظاهر و اوقف آند و مسنود است تجلی عباد  
مخالف بود و ما و که فوض خاطر خسته و مقصود و شکسته از فرستادن قرین بود





کل در میان کور پی در در کشید تا به در و دفع سر از کلاب گشت  
 و در و نور اهتمام کرد در اصلاح مقام او و خردن خاطر مستقامست مولانا  
 محمد خورشید و مقصد سر و کجسته ضبط و در بطن امور فرستاده بود و چون در این چنین  
 اخبار موصوف و آثار شمس از این طرف متواصل گشت و طوفان طلال  
 از استماع این مضال بر اجتناب از نازل در جهت کوفتین فکر و تشبیه و ترس  
 و دویه فرود شبات و تعدیل مضال شمس و شک از این مضال ان سبب  
 سبب است و غیر نموده و طایر روان در غیر مضال احسان این نوشت و در  
 نشان به طرف نرید که به غیر چون رخ کند که در هر حال  
 کی غیر نموده و طایر روان در غیر مضال احسان این نوشت و در  
 جریان صادر شود و اهتمام تمام در حصول حرام اخلص خدمت نماید  
 کاف و حال بعد از اصلاح و صواب مبتل اید و صورت تمام حاکمان  
 در آینه زمان بود اجل نباید که میکی عمارت این دل گشت خراب  
 انوار مدبر دل و بران من بتاب و اگر کلب نظر سخاوت سیر

م. کلام

در مقام فضل با کمال طالع فرایند و بعلی مقنون است سبب مخلص را بخون  
 گردانند و در بکار کم گویم انحضرت فیض تو ام غیب نخواهد بود و در سال  
 عقوبت صحیفه انبیا معصی با تعقیب و اجال احسان با حضرت ارسال  
 میداد و معانی عبودیت جانی بدعا و خاتم و بساط ماه خرمین از حرمین  
 فرود و نقد اعتقاد و کمال سکون در القرب موز دست بیک اخلاص  
 مخصوص و دیگر نگارند و افت ب تربیت سبب مخلص در صف حال معتقد  
 جامع خوانند از ملاحم بکار الطاف و تراکم شیخون حال اوستاد  
 سبب می بینی نمید اما جان مامور کرد و در تشبیه امور رسمی از  
 بنظر در سبب و بیت و جابر و پودر انجلی انحضرت مستند و بسته  
 در سر خردی و علی مار ب سبب نواب ظامیاب و اجب و اند  
 ای بشت جهانی قوی از مستند لطفت یارب که چنانچه اجتهاد  
 بشت نمای چس از این از ناکلام و شمار حرام از غنی و ملک  
 قلم نام سبب ابراهیم و محمد تقی خادم در دست لاجرم غنائ دل

رجا برادر





کتابخانه

7

بالقسي

اعلیٰ باب  
جمع کتاب

۱۲۹۹









پیشہ و پیاں

لادال الملکوتہ قطرہ  
عوارک شایسته علی الصف و مع مکره الصبار و مخیر من غوائه و مستر  
بالکف بجز یک کجی حال اذراست مخفی نماند کس کس خود را عالم  
مدرس است و الا بهر شخص شک تهنیت ملک و ربک از صاحب کمال  
صفیات ملک و فرود از ازان هم حضور ارضی و ارضی و جوی و من و خال  
آمار اقصای صاحب بر خوار و آب با هر غوائی اعیان را توقیر و کمال  
حاضر و شمس را و در برج اقلید بر افلاک ایادی را و اگر لایله الیقین و سرور  
بمستقر حضور علی نورس از و غبار ملال ارساقت بال انصاف است

کتبہ الفقہاء  
خطہ الی امیر اہل انوار  
میرزا محمد علی

یہ کتاب فی محبت اللہ

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

قدوم و انفعال در روزگرد است و نور و کمال این یکانه افلاک و جان جنین همگام است  
 غیب تو که بود / روز تو برافروز و شب تو نور کش کین که تربت کار  
 همه و انقباض نیست زیاده برین سبب و قویف و شبیه و جام الهی و قیبه  
 نوحیت و انوار و کون و قیض و طهر این خاک و قیض و نوحیت نور و انوار و انوار  
 بر وفق طبع سائل باد و غیره و خاص و طلب خاطر اهل و دروایل  
 حفظ الله تعالی خلیل و جود فی حصول مصدق  
 عن زار ان تفرغ و جعل نور بحیث فی زجرات القلوب محسوسه و الحواسب  
 محسوسه و الحواسب الذوات و این زمان که فرایه از زمانه بدو مقصود است شایع است  
 و حکام کلها مانند شبیهیم که انقباض و انبساط و در این زمانه جو بارگاه کل و فرق و  
 نش و خست و تکلیف و قامت نهال و صوره خیال این در این زمانه آب زلال و نخل و  
 مضاعف و سفیر کمال و در بر استیناس با باغ افواج جابر و غلام غم یافت  
 می که عدم قنودیر اگر جمال و داده این نور حضور درین کرد و تنه مجلس  
 بشیخ قدوم و انقباض النور و درین فراتر از آسمان و حرم رب و انقباض

الحمد لله  
محمد بن عبد الله

مفتاح

الفن في هذا الطريق له في جميع الأسس

[illegible]

مکتبہ سجاد سید محمد علی

نظام  
جمع غزوات





اینست که از آن جهت که در این عالم  
 هر چه که میسر شود در این عالم  
 لا اله الا الله و محمد رسول الله  
 در این عالم هر چه که میسر شود در این عالم  
 لا اله الا الله و محمد رسول الله  
 در این عالم هر چه که میسر شود در این عالم  
 لا اله الا الله و محمد رسول الله

محقق العتق بعد از این که در این عالم  
 در این عالم هر چه که میسر شود در این عالم  
 لا اله الا الله و محمد رسول الله  
 در این عالم هر چه که میسر شود در این عالم  
 لا اله الا الله و محمد رسول الله  
 در این عالم هر چه که میسر شود در این عالم  
 لا اله الا الله و محمد رسول الله  
 در این عالم هر چه که میسر شود در این عالم  
 لا اله الا الله و محمد رسول الله

احسان

ادامه خبر نام

ادامه خبر نام  
 در این عالم هر چه که میسر شود در این عالم  
 لا اله الا الله و محمد رسول الله  
 در این عالم هر چه که میسر شود در این عالم  
 لا اله الا الله و محمد رسول الله  
 در این عالم هر چه که میسر شود در این عالم  
 لا اله الا الله و محمد رسول الله  
 در این عالم هر چه که میسر شود در این عالم  
 لا اله الا الله و محمد رسول الله









سید محمد حسین  
سید محمد حسین

قدیم چہار

الغلا و  
کمرانی غله ۱۲  
جدر  
گاو  
بازنده  
فنگ نه  
سپهره خنجره  
نمونه

بازن تو را به ابرو بکشد

که ششین دانت مرین آید از شیشه این سلطان ملک صفت  
 دل در زبان گنجه و شال شست عجب با دهن دل و پرده ان  
 و صورت اجابت قیاس که وصف کمال خاص کیش و در ملک  
 بود و ترانیه رحمت سبی در جات که کمال حال حسن خصوصیتش عجب  
 و چنان و قوت عقل در آن باشد بر سپهر طالعوس نجوم مخصوص روح و متعارفات  
 درین زنگ صباغ ابله میدارد و بدست فصوص زبان و ششون رتق لال اوید  
 و افیه در رشته امتداد زمان منک است که نقش شست و علقه که در صفت  
 ایجاد انت از آن کلام مستاده کارخانه تفریح نشاید ای شود و در صورت  
 قدرت و فضل که از تن سراسر آمده آن نصیر که الله خلق غالب لکم جود و مکرود  
 نقش ایوان سلطنت و طلال ان سلطان مثال باشد و بن دعایت که در  
 فلک نرفته کندش لطف الهی بقول استقبال جاکسوار روان میرود  
 که ملکون لسان را در مضار امتیاز نازد و کوی پان شوق و غرام در میدان  
 مقتضی مقام نواز و ویرکان استعاره و ابهام و قوت با نور ملک اقتدار

ویر

ط

کلام بختی که با حق و دل بهر دستها رساند لکن در کتب  
 سر زبان جلیقه و پیاوشش بجان ووشش آتش بر دست  
 صفت ازین الفاظ و اخبار و مجاز سر سر کعبه عبادت و عبادت  
 بیابان شش شوق عالم سوز خواهم سوز با آن سوز ساز  
 آتش از شوق و جان برزور سر بر سر عبادت را بسوز  
 باین شش شوق عالم سوز و غم الفاظ انداخت و عبادت  
 فکر از ساحت حمد بعد و علم در ساخت بیت فکر  
 ورق سوز و قلم لکن سیاه و ریز و در کشت از آن لکن  
 قصه عشق در دفتر بی کفایت در به سلامت خدمت  
 انجمن در در ملک خیط شمع بصر منظر لقا و در منور دل  
 که نشین تدر در جای التفات بکار الهی و حال سر سبز  
 و غرض انصاف که از قفا دل آید بخت که بخت  
 نسیم و عجم تملاتی صفت بالین و الا و اما

وقت  
 بخت  
 بیت

فکر

ل  
 سر



منی بعد از این بعد عینی تراکم و اسحق من تکرار الیه و غیره  
 یارب کران صبا بود و کنز نسیم آن کرد و شام کر من کار ساز من  
 این صمیم الاقبال که مسطور دست لوتی بالی است و درات  
 سمرات خرفش اصداف و خضار و افلاک و دل خوش و در  
 او خورشید و ماه و اوقات و خجانه بر سر بر سر و خورشید و ماه و اوقات  
 ظهور یافت منی از آنکه دل بهر موسی گیت که در ظلمت و غیبت  
 بهر سحر و اخوان و غلب و غم و دامن جوان و دلشانی و غلب  
 لب و پند و نصیحت کتاب و کوه و شب تاب و غلب و غلب  
 بر رقص و خجانی و با جمل الیه و الاشیء و با جمل الیه و الاشیء  
 صبر و انسی و صبر و انسی و صبر و انسی و صبر و انسی و صبر و انسی  
 کینه صبر و انسی و صبر و انسی و صبر و انسی و صبر و انسی و صبر و انسی  
 و صبر و انسی و صبر و انسی و صبر و انسی و صبر و انسی و صبر و انسی  
 مراد و غم و صبر و انسی و صبر و انسی و صبر و انسی و صبر و انسی  
 و صبر و انسی و صبر و انسی و صبر و انسی و صبر و انسی و صبر و انسی  
 و صبر و انسی و صبر و انسی و صبر و انسی و صبر و انسی و صبر و انسی

بیت

السرور  
 سیاه لب  
 و السمرات حمی  
 حیات

بجود

مصطاب

و نه

بر نوع جان که از عالم دریا کافرت حیران بود و غیبت حیاتش در  
 عین طوفان و بکاهم الموج و کل جهان سرگردان از سبب غایت ازل  
 بهر سبب نسیم لب و در جیم یار نوع و اوطان و کلمه شایر و جود  
 حصول مراد و منی نازل آنکه صبا پاک از جنت نسیم اوقت بیت  
 را درین جهان ز برای دل بری آورد و بعد از تقدیم بر ارم  
 نماند و تقویم جهانی از غایت دعا بر برای ملازمان کواکب و انوار  
 از صبا پاک و انوار و منی شود که از کفایت کن صادق و انوار  
 حیات و انوار و منی حیات و منی حیات که از کفایت کن صادق و انوار  
 ناموس و نام و اوقات و منی حیات که از کفایت کن صادق و انوار  
 بهر سبب و مررت و اوقات و منی حیات که از کفایت کن صادق و انوار  
 خال کرده و منی حیات که از کفایت کن صادق و انوار  
 تنفس و منی حیات که از کفایت کن صادق و انوار  
 و منی حیات که از کفایت کن صادق و انوار

صوبه آردن و شایر

پیران

حاذق  
 صد کفایت

آوردن  
 و منی حیات

مشکوة

باتش حرمان و اخراج سوزنده شد و غرق و بی درون از مشکوة  
 زبان از دهنش گشت باز شعله نار عار و دود آه بلوغ مبارک  
 و صدای احمق و افسوس بر فوشت نام و ناموس از زاریش  
 بشری با تاراج ملک الهی فرجید آه دود آسای کوفه  
 سوز از تشنه یار من در دل تنگین او زنت در غار امانت  
 و حضور محمدر از فرستادن او باستان دولت یاه که  
 بود که دیده بر سرش از کحل تربیت آنحضرت نبوغ من  
 سیرت منور آید نهال و از تشنه از سحاب التفات لایق  
 محاسن صفات شمر و خون در ریخت از کفایت ایا پر زبان  
 حرم حسا و خلاف ماملی حموا اسه چنان معلوم میشود  
 تابش نور شید رحمت آنحضرت از صحت حال آنحضرت  
 ای افتاب ملک از نور و دیگر و ای سایه مهدی از نور  
 بر تنای اکنون لکناس از آنحضرت ملک اسباب شرف

سمره آ  
 بیت

که از خیال احوال او از لذت صحبت از ال ظاهر فرامید دور  
 سینه حرکات نامناسب او آثار هر چه ظاهر کوه اند  
 بندج و دراز و انظار و ترویت کرد و منوبه و باران  
 در خون مشک و جگر کوه تابانسد که از تاثیر تربیت  
 آن بر جیس اثر مانی خصایل او از نوحیت جمالت ازال  
 مان کرد و وسعت صحبتش از لایم که بر آنفسه و طهر صون  
 و حکمت مبت بنده بر آن مصروف بود که او را از جانب عین  
 سال دیگر موقوف دارد و تالوع و لیس از فتوشش در آید شایان  
 خالی کرد و وجهه حیالتش بر قوم حسن خصایل حال شود  
 رخسار به شعاع و تابارش از رخ قلامه ملاطه اهل در کار محروس  
 مانده بر ابرو نقشش عامه دانش اصل سلامه و اقامه محسوس آید  
 لیکن چون ضعف و فتور در بنیان مزاج منظور بود و نور  
 شید غمت و از دیوار تن کنار عیان علم می نمود

بیر

تا آنکه ظاهر  
 نشانی

تا آنکه  
 نشانی

سعد



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

لن يدخل الشيب من طر يقيل بها حتى ترحل منها صاحب  
الدار بنابرین شرف من در شرف و مندرس کارخانه و تیر که  
عقلت چنان صوابی که احوال توقف و احوال استن سوار است  
مثال برسل دارد و تا از نیم شرفیت آن خود شیا اثر خال و جود  
کوچکان بنس کرد و دمان و مانا اهل کار از کلبه است انا و خصا لش  
مطر خزه و نه در وایت و در عالم که یک لحظه خود برید  
جها بیکر و مطلق شالی از حضرت جها نیالی است که در  
التفات قمر ظهور بر جهور احوال محمد سرور لایحه فرایز کیفیت  
صلاح امور معتد که بر شریف اسم الله تعالی بشیر الجبور  
سبحه اید قریع ثالث الله خاطر بنده اخلاص و پانته و ابادار  
نفا لیرشاره تاثیر محسوس و خورشید بنیر کو اندزاده  
برین الما قلم و ما چون بیان در مجاریب ثمرات حروف سجد نداست  
و پیش ازین نهال جرات و جبار و جریبار اسالیب عباده  
نفا است

بیت

مرات

بیت

نفا است اطلس در است و بنای تقاس  
از اسان یا و امتداد زمان با و دست قضا و ملک قدر  
کاتب انجم خوانده از نیروان  
ناخند در ذاتی تو از دیده خون او و در سینه که تا فلک نیلگون او  
بر و نه از زنده جاوید کن و بدل دین جان عالم تو بهل تا بهی او  
تالی در در موج بالما سرت بر شرفه سفتن و بنابر جراتی از سرت  
چنان بجا و ب زبان زنتی در شرف جان بنابر جراتی از سرت  
دل جراتی سوختن و چراغ غلام بر شکوه کلام در انجم خاطر مستهام  
اندر خفتن و بر جامه و عمر و حیات طراز تر جی لعل العیون  
بعد و نکاح او در خفتن و تا جند صورت خیال وصال بقلم حوک  
مژگان بر پیشین طاق نظر بهشتان نفا استن و الما خوش  
تقریر الما و چون انا مل بشمت خم را و در مجاریب حروف

کتابت انجمت اللامه احوال احوال

نفا است

در صفوف طور ساجده داشتن کون از شین شمع الیقین  
 بگویند که با چه می میرد و نیر و ک بار و ک اختر ای با ختن و شمع  
 و عا از بیکان و موی از شست با کله شوی و کمان کجک لکون متصل  
 بیت انداختن که کبر تر دل چون زخمی بمیل باشد ز تیر  
 بهرت در خاک و خون غنیمت ز دست دل را قوت دفع  
 با صبر و تدبیر و دلس جان را قدرت احتمال انشقاق اجز  
 الیایات للاحبات ان یتر حلال للبعد و الیوان ان یتر حتما  
 اما جز با نامل امید الیوب و حصول شریة و تدبیر نفوس  
 و تخم زجای و فاعر صحنی چین و لا بسیلاب سرشک زرد  
 اذ اطمینت الاذان قلت فکر کنی در آن غفلت  
 عینی رجوت التلقیا الی از ریح جفا از تیر صبر خور  
 خلل بندیر نشد خزه اودت ما تو کاکر کرب و حال  
 بول و اخر اینچنین بود نفس افرین شهادت با حضرت  
 حاکمان و مومنان که در توحید و کمال و کمال و کمال  
 جسم من اصدور است و مظلوم است

سر  
 سر

در اب الوجود و کفایض و ذائقه عذابه و عذاب کفوز و عوز  
 معارفست کماله ملاقات آن در حد ف انجا و زنده  
 تر یکید صبر و عوا و نور یکید آسمان و جود و فوق جباه و نما  
 صوت عشق و شوقی که محیط احوال و مناقب باطنی و صمد  
 در حلالی از انب صاحب لای مصنف سلطنت و کانت قدوة  
 فارغان قلامت ملامت و عمامت اناعت مالک علم و معارف  
 ظاهره و کما مریه ز جواهر و اصبع عظیم نعمت طاهره و  
 باطنی رب که صفت حجاب الکثیره و حسن قیانه عینیت  
 التوفیق استغفار فیض فضلک من عین لقای زلال  
 التوفیق یزق مرا هر زوق خاطر مستها کنا و معتقد  
 راسخ الانتقاد که بر صمیمیت و دوا و شکر است صفات  
 سحرانی که مست و محمده اقلای نوادش در جمله لفظ و کلام  
 کلام شکل حور و موهبات فی انکبا هر ایں تسلیمات

خوارف  
 ایهال و ان  
 سکنه الله

م

در آن ملامت با چه و کمال  
 و کمال و کمال و کمال



حور اهوره که رخسار صفای لعلش از رخسار  
 حلال عیبت و لعلش حلال استغفار مستقیمت و جمال  
 اظلال و جمال اغراض و جمعش در جلوه کاه مریض  
 خبر کبر است اجابت مقبض و الشیخ حکیم  
 غیا به حاجت فی الوصف النظم و الشیخ حکیم  
 عن حلال بر صرح و محروم و فی حلال و حلال  
 و در تیاض و مریض و در حلال و حلال و حلال  
 و از مریض است که طایفه آن دل شغوف را بداند  
 صفای و در حریف مقید که در اندر و در حریف مقید  
 ملایک و در حریف مقید که در اندر و در حریف مقید  
 قصیده سوزناخن و اصطیاء و رخسار جان النبیاء  
 پرده و نشیمن استغفار و شکیبایی و حلال  
 و در حریف مقید که در اندر و در حریف مقید

ص  
 س  
 اریاض  
 حلال  
 قصید

انجام

لایحه لایحه غافل قلم انصاف بیان مریض و سبقت انصاف  
 سطوف و است لایحه قلم است در قطع مفاوز ازان سخت  
 قویست تا امتداد و پیدای انرا برین و در قطع مفاوز  
 سوز و کجاستین باجر و در طاس حد قمری تابا شید که  
 نعت و حال جمال که غایب کمال جان نیست بر تخت و حیات  
 مری کوه و کوه و مری کوه و مری کوه و مری کوه  
 و در حریف مقید که در اندر و در حریف مقید  
 و در حریف مقید که در اندر و در حریف مقید  
 از اسباید نال پرور و در حریف مقید  
 حریف مقید که در اندر و در حریف مقید  
 کف و در حریف مقید که در اندر و در حریف مقید  
 بیان آن قاهر و در حریف مقید  
 انجام است عشق حریف مقید که در اندر و در حریف مقید

در طاس  
 بیت  
 از آنکه  
 حریف

انجام

بسم الله الرحمن الرحيم

آن صاحب کمال بعد القین شهود  
 صیب اما تامل میکند آن کس که پندار غیبه اند  
 و با تامل نیاز و تامل کج از طرف ان واقف غیب از  
 کس استفتا و احضار از کوشش با وی و صاف و دقیق و ساد و اصل  
 و قوافل آثار لغوی از سر منزل ل ن از ادب ن نرا اصل مساف  
 انس و جان نازل کمان السار ایل الشری الضی طبل  
 لن تر از سر از طور عسکرا ایلان این همه زیاده است باقی  
 از استغناء اوست و مکتوب اعجاز اسلوب که نظم انار  
 یوسف و ویدو یعقوب بعضی الحقیقه سند احاطت زواید  
 و شاد و عادی مداده کف کف صید و شمن خود را ای  
 نشونو ای صید و شمن خود را شنوده که نیابین اجرای  
 کلام در عرض الک غرا ضایع مقتضی بود با وجود انک  
 حال دل تصدیق خاطر ان دولت کامل در نظر عقل محض نمود

صلوات

الفی

بیت

تمنیه بیت

افعال

عند که نامی شسته کجاست صفت عشق و اندک آب و مدینه و انک رسالت  
 زیاده برین سیلاب غ از مدینه اب قلم روان است و کیم کیمت بر اع  
 در مضار این کجاست و اظهار التماس تناقض حوله آن دولت هر  
 صفات که در نظر انظار برکات زان در ابطر سکون زینت حرکات  
 احسانت در اضرار تلووب مجانب بهجور فالین النور و التماس  
 طالعین بسوز جگر بحر کربان دل مسموم تر در است از لکسم و الی  
 مقبول و معرور با الشیخ الشیخ بیع النشور  
 ماله من صفاء برق فاشرفت وجوه من ضاهایع البدر بالکلی  
 و کد علی الاغراف لغز کلمه بسیم بعد التوهم بالحمی  
 بر لایق بیلم جبار قواصل اذ اما تعارضه ابعیت البوت  
 و چون از سر دبارگاه عفت و صفت اشتکاة بشاره انارة فمالتان  
 منها ایتلف بکوش جان و اصلت بخساره الفت روحانی را در اجتهاد  
 تر کین رسو اهل رسایل که با خیال نهی الم اوایل و کتو در تحقیمات  
 و تکلفات چا حلت جبهه بار اسالیب تکلف نه از نور جمال و یحی  
 تیرین

بسم الله الرحمن الرحيم

عائیه الی صبح عالم

ع البعد

بزان

نواقص

اجتهاد

نمودن

نادر جمال بر کفر



حققة  
الكتاب  
الحق



بجاوشان در سوختن آن صدف ایجا و سبب تعلق بود بین معیار و مقت  
 حیات و حقیقت خود را بقدر سلطان و اوج آن مالک ملک و خان برین معیار  
 تحت روان تاب و دلالی عشق و محبت از خط و دهن سخن و سوار تن تلف  
 شریف حیات اجابت ایات که در صدف معیاره زاهرش برین تاقی که از خاطر است  
 و حکم است و اخلاص صفای با ابرش منور و صبر باطن در سار و در ظاهر بر صبر و  
 حماد نام که بر مال شمع و شمع خضی طایر است بصلح و در صلح معیار و  
 در معای که اندازند که گفت و فروع حسنی است یقین چون بود از فروع خوش  
 بعد از مرضی شکاف بر خاطر فرید و کفایت که سوز و دایای و لاه و زایل طالع کلام  
 است معروض معیار و که نور دیده حیات از صبر و جبار و التفات که آن سلطان سر معرفت  
 ذات و صفات شایسته قول طریقه و لطفی نشو و رعایت تقبیل درست است آن  
 صاحب لولای تکلیف و نبات بنده طالع آن که قبول تو بیافت جسم بدور از انکس  
 که بی تو گوشت او از ارمیت یلوط طالع آن که علی بنی صغیر اصدار فوق الالنج  
 در الال صفای نفس دل عطیان در عین شفاء و اخلاص جان حیران فکر مجایب احوال  
 و فکر راجع کمال انصاف و ظاهر که آنست در خلوة تن که در غافل شود از  
 فکر







نش

آن سیمان نیکو نشین و حلقه نشین و زلال صفای نقیصت جنبانش از چشم  
 سارخانی بر چرخ زبان دوان گشته و آن حسیح بر زبان بوی آن آب شاکه در زبان  
 جو دوان ببال و حوالت جو که بیکل نور ریشو ابل حور که حفظه و مقدر از صاحب  
 آن کاروب ادواب دور که و اندر خوانی ضلالت تبویل ماعول اعبادت سیول که صفوت  
 حیرت خیزد و خضوع و تقصص اقتضای حسن پوشیدن و گشتن فکل و محال  
 جهره حسن اعتقادش آن نه مین فکریان ملک باشد از سر منزل بحر و ایتمال مایل  
 فکل ابلایه و از مال بیکر و اندر بخون رایت و بجا که طوق فرود قهر ساس و دست  
 شایع و شجره و عاصاتی کردن سده المشر که اساس بیدان سلطه و فلاقتش  
 مانند که عالم استقر و ابلایه باشد و کفایت و طغیان و قطب ثباتش حساب  
 خود و جهات شایع رخساره و در صفای تجمیع از نور نقاب اجبت منیر  
 صبا و قلم و کتب شعاع ابر حقه و اقتدار است که شهاب سوتی و طرا و ال  
 بدای منظوم کلام و دوازده منشور استعارت و ایهام صیغ تواند که در مشاط  
 ناظم و ابر شیر و دیای آن که از هر ده مجذبه بیان التیله نقاب احتمالت و  
 اهل طنایه بر دست بر ایگهان و منیر اعیان نشاند شکل عشق زور  
 حوصله و دانشی است حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد

یابری

یابرین محمد دارا پس مان و در طاهر اقتضای سیده و نیت و کیفیت کله  
 دل طلقه و دل باورال خاطر خوشی شایع و اندر است  
 نیز لطف و غیر ایما و بلی صمد از ادب تر جهان خیزد دل زانکه دل خیزد  
 کفایت عرضی بسر تفصیل که در جوهر عرضی شرف تفصیل انا مل ابر بایل  
 که انهار کار اناضت و ااضل اند و اشکالی اظافه طلال محال نشین غر شهر  
 اعباد و اناضل موعده که التیله حال انا از عینی الاکمال موعده باشد و از نقاب  
 حوائج زمان موعده از محضی فیاض موعده و موعده خط بهور ستمها باد  
 شایع نشین چشمی تکیه که عیال است الی شایع ترین الی تو قبا و صلی تو  
 این صیغ و الدوا که کسو اضرایه و ان شایع است استناد کمال صفا منوع  
 کار خایه با است و ادانل نوال ملبوس و دس ابلایه و ادانل است  
 منیر از انکه اطفال امال گویای کن که از دست و ایه و هر دو ملوک موضوع  
 موعده خاطر محزون بود و لغتایه بیغایه الی و بیغیت صمت شمشیر  
 صفی صیغ صیغین از خط و است قرین فدا ایتل که منی الی این  
 سطر است و در هر چه شد و بقولش صفی خطاب هذا اعطان  
 بیکر هر که در موعده و موعده و موعده و موعده

بیت

ای

سید





مستقرن خفت و جهره مخدزه افلاک اگر یک رخسار پادشاه بود  
 برای چنین خطوط خضر نگارید مولد شمع و طبع خلافتش از نور  
 نسیم عدل درافت در استرا از طوالت مناسبت بر ذوق القاب غور سیر  
 مآثرش سپهر مهر از انباده و مجید و ملا و لا  
 تا خوا عالم بر بالی و نظایر سکنا صور اینجهانی  
 در بوط نقیده حضرت باریت و صیغه چهارم این جزو یکی گران است  
 با الاراده جبار قوام بنای فکر جلیل و مقام اساس فکر بحیل با تمام  
 شاقش در انصاف صواب صمد الیق قدر فائق همه صبر و صفا  
 و جبر و سیاده لغت درش العلیا من قوم العلم هم الساده النعم  
 الا لوف و القدر که یک معانی فوز میرست تقدیر افاضه جلال  
 در آینه تقدیر الذی صمد شرف ذرات لکوالب المناقب طلقا  
 منیل صفاته الخلیفه لوقا اقل الفضایل بشر ما لزال با یقین حاصل  
 با سیر و محقق علم عمارت عیون قیته الخضر او رفقا قائم و دائم  
 با در محبت خیرتی البنا که با سنجش حسن خصال آن فضایل منال  
 غلیل زلال و صلاست و صوفی فو اوس در حلقه موداد از در حکما  
 تشر

حکایت الیوم فی ان عمل الیوم

منوط

نوف

ملا و علمایه  
 اخضراد

خلافتش

خلافتش در درجه حال نادیده هر آنکس که نام تو شنید دل باختر تو  
 کرد و مهر تو کند و در درج توحید که پرورده دریا محیط و لا و طوط  
 کوشش سحر از ان ملا اعلی است و در طمان اجماعت و صابر جلاله  
 در صبا جلیل و مهدی میراد و چون بآن در دراز ملک ایام و در جهان سلطان  
 حسن تعلات هر دو از دین ازل در معرفت کیفیت حق و طرا منسوب  
 لغزل بنابرین علم قلم بیان که سیاه اوقات این فائق است و حقه ناطقه  
 زبان که بدستوران در کاروان در دین بیان ناطق بالفرقة جبر و کون  
 سبیل ندرید غیر از سکوت و محبت و لیکن نیانفت لاف بر زبان ابرار از  
 صوب شرع القیام صوف و صیغت دعا بر سر التماس طوف و در سیر  
 کرامت ملاقات جسمانی که عنوان صیغه کمال را و فهرست کتاب و انیت  
 و قدر و تدبیر و دانش و الالامجاد  
 پیش بر تقدیم صفات یقانی و تدریس آثار  
 بیعالمی و ناسن جهانی محبت مجوده بر دفع نور قدیم شنیده و لا و طوط  
 مینود و محسنه نال ان قال صحتی حال ناطق باقر و ظهوره نقال

این کتب الی و در اسرار کمال و کتب کرامت

ما مضی ایتلاف الال لال مطابق در پس این طبع صفت داشته اند  
 آنکه است و ازل گفت بگویم هیچ یکی نیست که نسبت به اینه ایتلاف  
 منصفین در سطر کل ایتلاف است که نسبت الحسب از هر دو قرینه النسب  
 در حق الحقیقه از ازا انکار که در حق منشا و در حقیقت اظهار می باید از نسیم  
 عالم روحانیت از ازا ان سبب برود و چون آن با ضیق و مشوید  
 و از دور تحقیق که سواد اختیار حقیر از دورش مؤس این سبب است  
 هم تو بگویم بنویسم تو باش ما هم لایسم با چندین تر آن چون تاثیر  
 جهانی از تاثیر دست عالم روحانیت و جمال این عالم را که غیر از این  
 جماعتی به تجربه و تقریر با هر دست در شجرت از ره ازل و عقل  
 نکرست سوس خطی از او که در دست توقع ضیانت که نظر به جمال حواله  
 از آن که نسبت از ارتباط لم نیز نسبت کلشن جمیع دل اصحاب را بقطر  
 الفاظ سحاب کتاب بر سر نیز دارند و مؤید دل را نسیم خطای غیر  
 نسیم بهتر نماید بدین عمل و حیات ایتلاف در مصافی و مضار

عن

یت

تا در وقت و لباس و لباس مناسبات و ازا و بر قامت سر استقامت  
 اما و در وقت مورد و نمایان اما نسیم بر سواط اقبال ایتلاف  
 رسماً و احصای نسیم از نسیم نکرده از نسیم بر سر و در وقت  
 سبب به ایتلاف نسبت از نسیم از نسیم از نسیم از نسیم از نسیم  
 علامت ناشی نفس شریف منصف لطیف جناب صدر دیوان در راه  
 در آستان صدر راه و جامع ستر ایتلاف در کان قربت رافع مبالغه و تیت  
 وضع ضوابط نظم امور مشهور و معانی و مذکور آن ظهور لا زال و مایه الاکابر  
 الا نسیم در راه متفقته فی الاثر اف النسیم الا ما حیدر فلفقه و تفریف  
 به ایاض الا در صافی سبب ارتباط قلوب کل و موجب بلوغ مطلوب انما با و تفاسیر  
 تحیات و انیه که از نسیم صفای آن تقصیر از ازا و ریاض و لا و افضی باشد و از  
 قول و ایاض آن قوطط و چنان لای و بر وفق ترونی و توانی نهاد و لیا و نتوان  
 رسالت اریان و حق طرا بر خط قوا این رعایه مقتضی للقاسم حکمت  
 انشهاد و اختتام می بر وقت غبار علل از ساحت بال بخار و ب حقال هفت

عن

الاستیال  
مختلفه  
متفقته

حکایت الی بعضی ناظران





لما احوال دينه و دولته بندگان حضرت بايات فتح ايات صلوات الله عليه  
 و احوال دينه و دولته بندگان حضرت بايات فتح ايات صلوات الله عليه  
 و احوال دينه و دولته بندگان حضرت بايات فتح ايات صلوات الله عليه









در تمام این کتاب که در بیان حقایق و معانی است  
 و در بیان احوال و سیرت است  
 و در بیان احوال و سیرت است  
 و در بیان احوال و سیرت است

در تمام این کتاب که در بیان حقایق و معانی است  
 و در بیان احوال و سیرت است  
 و در بیان احوال و سیرت است  
 و در بیان احوال و سیرت است

در تمام این کتاب که در بیان حقایق و معانی است  
 و در بیان احوال و سیرت است  
 و در بیان احوال و سیرت است  
 و در بیان احوال و سیرت است

در تمام این کتاب که در بیان حقایق و معانی است  
 و در بیان احوال و سیرت است  
 و در بیان احوال و سیرت است  
 و در بیان احوال و سیرت است

در تمام این کتاب که در بیان حقایق و معانی است  
 و در بیان احوال و سیرت است  
 و در بیان احوال و سیرت است  
 و در بیان احوال و سیرت است

اول خلعت افترا که خلاف حاکمیت کذب خلاف اخلاق و غیره صدق  
برایم که از سگان عبور می اندوزد و خود به صفت فرموده که شایسته  
و در حق است عقل بلند که ازین سوایم نیام را از راز حق صاحب راه  
حاده اینده خلط را که جلی جلی بر سر است بر نفس من  
صراط یسوع مثل زکریا بدیده زنده اند کفر حدیث و سخن خود ای  
عقل بر این چهار را که انوشیروان حدیث و سخن خود را ننموده و عقل نوزد را می مغفای  
ان جهان که فاسق و انبیا و نبیین و اهل التفات نموده و از دل و زبان و قلم  
چنین تلقین می کردند که تقوی اعلی افعالی تا و مینویسند و قبول ننموده  
چنین شد علم را که مجلسی می آید و چون حرف می گویند و می گویند  
تلبه می بخور و ز حال بیگانه است تفاوت خلط را که جلی جلی  
و بار جو که نقد بر سر افترا که انوشیروان نقد بر سر است  
نظیر نقین دیده اند و با حرف اخلاق و پیوسته حدیث این حق را بر  
ماید و صحبت و سفره تجربه بر سر است و با حرف اخلاق و پیوسته حدیث  
بس با کینه بر حرف که کار می کند و راه را نشان می دهد  
یک بار دیگر  
سپاس گویند ای  
درست  
عزت

نظم  
سروفت از فضل که در بر ملکوت پیوسته از صفای فاضل که در اندام  
یا در بر شانی که یکبار که چنین رسم نفا و مفاخرش که در اندام  
و چشمه فوایدی بالیقینش در عالمی میری غنم که ظفر الجحشای مقلد و حال اندام  
و در هر حال ملک و انانیت که در خط جمال و ضایل و حیدر انوار و صلیب شایستگی  
و از صفای این کاسیل حاصل در ابلسان حال و زبان حال بسندیده اند  
و هر خط و خطای هر طور و لای این اسخه الوفا کشیده  
حق قبل نم گویم و کمال فیه و کمال لا بد نم ان لا بد نم فاحشست قیدا  
فایده اذا احفقت نم و بدو فیه حدیثینان صفی علو رتبت واجب  
و لا رحت که در هر خطی که از حساب یا در صفای باطن و صفای ظاهر هر چند  
و در هر بار که از جوبه یا و انفس و عذرات که از فواید مزایل سمات  
این که در و در اول که در و در میان عالمیان که در نشان آثار که در  
آدمه در دست استکار خاثره و خاتعارف منها ایتلف باشد  
برایم عذر پیشه است و در تر زین کین اهل عبادت و فیه پیرانته  
سکون در سناخته از ان در دست پس سناخته صحر و



زمانہ

اینکه به پیشین در آن کتاب  
ظرفی که کتاب در آن است  
اینکه به پیشین در آن کتاب

زیریں

طبع

طبع مراکز در جهان شکر شده خود زیان دانی گوید شکر و کباب  
مرقه بعد از این در میان امتحان میان و میخانه که سلوب ایستاده  
ضرب اختر این قلیل البصا و قریب البصا چون محرمه موسی  
بقلم رضا آسیا از قلوب چادر و منسوب جنت و شایع تحسین بر جای  
استان این جباری داشته است وصال الحان داود از جمال  
طیبا احمد حسود ای آفرین بگوئی این املیا رسانیده و  
نشدند که فانیان بیانی چهره تزلزل خست شده بلغا الی انقب  
براسته از مطالع فصاحت و بلاغت طالع گردانیده و نظر معجزات حضرت  
محمدی علیه السلام از انقب و بلاغت بهر معیت شکر انرا  
چیران ساضه ذلال سلاست و لطافت از سابق و سابق عبارت  
اولی داشته مکان حیثیت یافتگی و لکن تصدیق الذی بین پیر  
از اصلت مولای اجدلی مصداق و ان قلبه مولای  
احمد بن تغالای زیاده برین در صواب اوصاف صواب انتفا  
نور

حکومت کی حدیث بہان کہہ سکتے ہیں اور اس کے نتیجے میں ان کو  
پیشانی کھدائی ہو رہی ہے۔



بالنفس

18

6

حسن البوابی

نصف ل  
سفر

at 06

الحمد لله  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله

11

الى كينسدر في البحر

اشت

94

ویدیه سو و نوب کمر در هوا و در حال نشستن

پدر من است پس ای افغان





بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيد المرسلين واهل بيته  
الطاهرين

ابوذر ورضا وهره واولاد وبنیاد و...  
این احسن باران ترسب و ترغیب بود جز این طریق آیین...  
آن گاه که باو میرد و کشتن...  
ایشان که داند و نه و عقیب آن...  
و با فرساحت و بافتها و عکسها و لطیف...  
و معجزاتی که تقارن که با این...  
و معجزاتی که با این...  
و بقوت تائید و توفیق...  
و ششمین منقطع و غیره...  
شد و شفا یللا و طلال...  
کفره و حیره و حیات...  
بان ایسالم الدین الیغنی...  
متر و معون...  
چون که...  
بر این...  
بر این...

ایمین  
در کتاب

منقطع  
در کتاب  
و معجزاتی که  
نیزه که...

چون که...  
محل است...

تقریر کشت و قلع و نکل ارتقاء...  
الفرار و بیا و کان چاک...  
اضداد و معادلان...  
آمال و کفر و محال...  
مقابل رات...  
البشایر واجب...  
خارج و معضی...  
که از این...  
مستخر و در...  
و با این...  
ایا دولت...  
است و کار...  
و چنانکه...  
و آن حال...

مستحقات

نورانی...

مستحبات

مستحبات





است

ابن عيسى  
سنة 30

حلی  
 ضما  
 الامان  
 استوار الامان  
 جد  
 سنه  
 ۱۵۸۵  
 ۱۵۸۵

الشعر

آنکه در شب بیدار است و در حال خواب است و در وقت بیداری  
به خانه می آید و بیدار می ماند و در وقت خواب  
بیدار می ماند و در وقت بیداری به خانه می آید  
و در وقت خواب بیدار می ماند و در وقت بیداری  
به خانه می آید و در وقت خواب بیدار می ماند

این کتاب در فهرست  
 او صاحب کتبیه  
 یزدان خان صاحب کتبیه











ناظر مختصات سراپه و تقییر الذی بعد المکرات مع ذراته و جویا لایتر عاد  
 یظهر شرف التوازن <sup>بهر</sup> فضا لا تفر بالآل نتیج خلط حریة التناج الاضا  
 شئت منجزه غیر باکوره <sup>بستان</sup> الا نظار موطر منشرح باو محمد و ملا و لا و  
 محبتی که خشن و ماه خلوص وفاقش مصون از مد و من یطریق سماقی نفاقر  
 و در اطر طاده و درونیا کس نور استیصال ذات ان یقار و اتفاق لطایف  
 و دعوت استیجیه السمات که برغان النیس من اخلاص ان یذروه فکلی اجابة  
 طایره نرو بخامین صفاد و لا بیرا من کعبه قرب و قبول و ایزار انشراح  
 و باقنا اذشت و دوا سایه عدل و درین طایره فعال را نرقه و استقال  
 انست که در وصال بیان سوتی یال بی وصال کسر و ستیج و قلم را از قیوة  
 و مجال که در وصال اول الی کسر و حال قیام نهند لاج و دل حزن را با و اول  
 و سکون مشمول بطوار بسط و تضایض و انرا بدست انظر ادر اضرطبار  
 مطول انشت کردن شیء و یقار در شکوفه التفات متعلی و بساحت بال  
 از طالع جو طلال بلغات نور وصال متعلی این صیغه محبت و وطول از طالع  
 حجاب و بلبلایس عباسی سواد و موسوم و در سوسم کشت منی بر انکه لکرج

کتاب

[illegible]









ان حضور آید قبول نماید و چون بفرمان رسید  
 حضرت بصفی استماع بجهت اظهار آن خارج محیط را بکمال  
 جان مراقبتی صیقل حاصل تلاقی با جبهه مبارک و در آن  
 سوال نهال قتل یغیاه احوال باور گرفت بنی بر آنست  
 از فیضان غما انوار الهی حضرت بوقیبت را در آن فرمود بود  
 در موج در ارت غنی و آید از محبت الهی که اندک اندک از نور  
 موهبت الماحول و توفیق عامه الهیه بهره قبول کل سوال که منقبت  
 نعمت بی پایان است خود اندک ازین فرزند و فی قصود بایست که متراحم صورت  
 استقامت حال را بشمارد حضرت بال بر جلاله حاکم ارسال که اندک  
 همیشه معالی منقبتش بکار خصال و محاسن فعال مرتشع بودیم  
 هم ولی نعمت و رفیع باج محمد و الوداد  
 تا جمال صبر احوال در رات مقال منظر نظایر است و ظهور خورشید اقبال  
 از طلیع فیض ارادت حضرت تصور عوار صوم غنیمت و جلال در آنست  
 حضرت مخدوم جهان بینی عالمی سلاطین بکمال بریم مهد غنیمت و صلاح  
 بقیس بر نصفت و نفع سلاطین از نفع نور و تاب خلائق امتزاج

محمد

حاکمیت الالهیه فی بیوت الملک

عبد

عبد رب مرتبه القیام تارک محبت نیست و در کمال سلطه و محبت باطل  
 اشتغال امور و در سهرافه و در آن جمهور بر آن سبب که بر اینست تا نیست است  
 بعد عمل تو خواهر و در آنست ز کور در آن پیده بر آن تو از نور و تاب  
 در خواهر و در آنست که در کافور لاله طل ظلیل علی صفاتی الناس کلهم  
 بیا و بقاد و لیا علی سر الملک و العدل و ایما منظر نظایر سبب آنست  
 قطان خطه خبر با بنده افلاهی سیر که شاف و سبب در جویبار  
 و آن بشر شایسته حضرت شرف و در غر از غنای جرج در ویش از و از آنست  
 نیکنان از نظایف تحیات لایقه که از برای آثار اصلاحی بکس و غنای سبب آنست  
 افلاک مظهر که در نظایف سلالت شایقه که سواد لاف در ویش از غنای سبب آنست  
 از آن عین که بیان ملا و اعلی جزر آید در جیاب و سبب است بر جیاب  
 مبلغ و بعدر میراد و نایب دل در و در سبب از سبب و معلوم و سبب است  
 خضع و خضع تا سطح فک تا مع و نوح که ظلال انساب آن ملک از سبب است  
 فرزند ملک نقش ققارن اندک و نایب محدود و سبب و الوداد الیه آنست  
 حد و دولت را خد و دولت مسدود و باینش الموعود و بالمقام الموعود  
 این صحیفه را بعد از سواد و جبهه قلم ترکان در راه مبارک و رمضان برجیفر

کامر قیام

نظایف  
جمع نظیف  
ای یک

الشرع  
الشرع  
الشرع

مکرمه





حسن که است فان مع العشر سیر از رات زمان منظور که وقت مرده و جاننده  
در زمان فراغ خاطر از توفیق در کلمات حواس باطن و ظاهر این سوخته را نشانی طلب  
پیشتر بهر حال دست تعب ابد با خیر یاد کند تا باشد که نکلا بلال از ساحه  
الان بنور عین حق حضرت متعال را یابد و در جان ایم در نهد عالم کثرت بهر حقیقت  
حیات ابد کا و اصل عموما و بنور طیر از غایت شک در یابد و دست هست انی  
قالب محض رات سر ابد و نه غیب بسکال و صمیم

عقاب محمد زارت سر برادره غیب سلطان و صیقل  
از انا غایت سیاح برادر و تربیت کرم بحر خوار در روز شام و کال متعالی ابعاد  
بر بر بر تاجان سلطانین از در دانه در وجود آن شاهزاده اعظم کلب جوی اسکن که در کت  
جمال صفات اجداد شکوه و شجره سلطنت و داد و مدح از انا سلطان مشرق خورشید  
امید جهانیا فی فی المهد نطق من سعادت جیده اثر النجایه ساطع البران  
ان الملک الی اذا رايت کوه ایقنت در این فی اللعان از الی حدود راضه مشروعت  
سلطان السیوف و سلطان الرماح و حرمه موجود اعدای یاد دهنده الرماح و حرمه التاج و کاک  
دولت باد و بای قش برادر سلطانین صاحب صولت خا و اخلاصه از کبر و طو حال  
و خط و حرا که کتب محبت ان خاندان از اسامه جانفش لایع است و صفا زیانش در  
صفا اوصاف آن دو و مانا نند تیغ مهر در معاد که سیر قاطع بنالی دعوت سال  
در جات که نظر دیده با صغیر بشر فات برج و ابرج اخلاصه آن تواند رسید و طایفه

نہایت عجب و اودھاج

[illegible]

شربت جانس الحبيب في المحمدية  
على صور كاتبا بش شاع به لطف بادنا غلاب بادنهال حو يا و مساه  
فصلي سحاب بدر افريق قدس شاداي بعد در انبر خيمه كاك و شاطركل حو يا  
بكره حراينه او خيا اين بلاد حور دقايع غفره المواد طاهرست و از اين صفت  
دست مبارزان هو پسك سبب عباد خاطرست و از الزلزله اختلاصه  
جودت ذهن حسنه انتقال خفي خيال معين كمال و بار حو و اين حال دست سنان  
در چون سيني يوسف خط و ملا سترست و درج و كشرت خفي غرط سنان  
مستقر خصوصه رساله كاز و نور كز كوشش تا اخطان در موش اندر مسلم و كافران  
مراد و حراره ياس و حرمان مغش و ملبوش الرض اسباب فتور شاطون اوراق اشكال  
و احوال و بكار و پيشمارست اما جان در شوق جبا با سطين فيض فضل بهر و  
استوار دست كز بهر عظم بشرى لعل الهى كشت بعد از كل احوال صورت

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن  
موسى عليه السلام  
الذي جعل القرآن  
موسى عليه السلام  
الذي جعل القرآن  
موسى عليه السلام

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱





*[Faint handwritten notes]*

نہاؤ

١٢

البراقه

فی الحقیقه صحت استحقاق و استیصال در این حد که سید زکریا  
منوم و ایضا که سید و بال بر منور که گفته اند و اینها را در این  
موضوع در خط استیصال و سید زکریا که در این کتاب است  
بنابر اصول و شواهدی که در این کتاب است و در این کتاب  
بنابر کلام و توجیه یک حکم از این کتاب است و در این کتاب  
که در دست و معانی سید زکریا که در این کتاب است و در این کتاب  
صباح دولت و در این کتاب است و در این کتاب  
و معانی سید زکریا که در این کتاب است و در این کتاب  
صورت التماس که در این کتاب است و در این کتاب  
مرحمت لغوی و این کتاب است و در این کتاب  
بر لال فیاضی لطف و این کتاب است و در این کتاب  
تجیح زبان سان که در این کتاب است و در این کتاب  
بر وضع جود و تقادیر و در این کتاب است و در این کتاب  
بقدر اسم جلیش و در این کتاب است و در این کتاب

اوله

جلیش مختص  
تا توانی معانی محو شایان نور و باطن شاه نشین  
دل باطل حروف و حکم که در این کتاب است و در این کتاب  
بشت خم و در این کتاب است و در این کتاب  
الان لا اقبل الا باین کتاب است و در این کتاب  
جعلکم عیال و در این کتاب است و در این کتاب  
طاعت و از تقای و در این کتاب است و در این کتاب  
تحمده فی الحکم که در این کتاب است و در این کتاب  
الارض و در این کتاب است و در این کتاب  
السما و در این کتاب است و در این کتاب  
منبر استقامت و در این کتاب است و در این کتاب  
و در این کتاب است و در این کتاب  
لال سلک عبادت و در این کتاب است و در این کتاب  
خروج و در این کتاب است و در این کتاب  
سید زکریا که در این کتاب است و در این کتاب  
بتوضیح مشکلات و در این کتاب است و در این کتاب

اص

جلیش







216

انصاف





زمان را نماند که کل العجایب را بصحت الاشیاء فوق الذرایب بیاید و چون  
 آنکه در وقتی که کلب غریب این سوز از مطلع فرمان جهان مطلع طالع بود از این  
 حال قائلان بخیر شدیدی بآید و شاید بگویند بلکه جهان مظهر مبدء است که  
 حاکم آن انسان شایع در عالم قیام بر این دانسته است و آخر الامر  
 مبدیای جبر و نفع بر نواز از قدرت الهی ظهور و استیلا می نماید و این  
 حرفان و کلام تراود و اخراج چشم مردم در دعا و جادو و کلمات الهی  
 و قافیه و صنعت متناوب لغو صدق و کذب و معاد و ملک و حق و سبب  
 و ایفای وعده که از جلال و خصال اکابر و از لوازم حکما و انما خیر است  
 فوز بخت هر موجب وصول بزرگ و محب غیبت و بدلت الاشیاء  
 حتی الحاشیه ی غریب العین من حیث تطلو حال آنکه محتسب و آن  
 نقض جیل الفوت بر نقض حکم و الاکون و الاکانتی نقضت غیر لها من بقیه قوه  
 مستلزم استقامت و انقوت و نقض استقلای لوازم و در دست  
 از عهد و عهد که بیدار آید مرد از هر کجایان برین فردن آید مرد و از دایره  
 مرد عاقل و ان فطرت ایشان مال از حدت و ذایل خصایص است  
 محقق گشت که سبب انقطاع از سلوک مسلک آسمانی است که  
 بعضی از فساد و جهل مرد و از ذوال که در نقطه صبر آن خدایت از او

تبدیل  
 شعر  
 چشم

نعمای

انسان

انسان و چشم صرافان خلال و صفات وجود آن اهل خدایان اصغر از چشم  
 را حق از چشم خیر است کلمات بجهت که لایق خلقت بلیل بطویر  
 بسیار ایشان است و مجلس النور بجهت شایسته شریف اصحاب را کنده  
 بسیار از این شایع خاطر اصحاب بکثرت طبع و ادب و در داند  
 و این رسید خود را از باز از کار در اجماع و در مردمان و جوی ایشان را  
 و نیز آن اعتبار در این بند و قوتی بجهت پیشی الی من العدی لیدر که  
 ای من تقصیر عن بعض و یقصد من لوعشقه و بعضی تداوا  
 مان عینی عن الخوض و عدم استعداد استحقاق اینان علت اشتغال  
 نفس حقد و نفاق است و در خانه تار حقد و نفاق نقض سواد باطن  
 و ظاهر علی الاطلاق لاجرم بر وفق معانی الاشیاء بتبیین با جهل و اصوات  
 و در شایع این محب از آن ظلم عیایب و مبالغه و خود مبالغه اندر  
 و در خیانت که در مجرای باطن شان مخفی است بر قطار الفاظ  
 و در موضع در دست و در جرم و در دست و در موی بالیقون و لفقات و دعا و احوال  
 و الاغاب و ان مقام مشکی فی الاعمال مقام البصر بنجم الکلاب و نالی  
 این سنگ عیب معارف از نیا و من و من بسوی بسوی خود و اندر اندر

نفس

بتین









طیغ صحرای حرم خود  
 عالم قدش بجهت نیست برتی با  
 اندر دلی سطح ابروین عالم را محاسن  
 برین معذور داشت آنچه در حیطه بعدت جبریده استعاره  
 در این دلداد عنوان کتب آن غرام نو باد به از شاه خضاران  
 سوزی

رشت

لسان ناقب تقدیر یکویضی شنید تمام این یار و فقر و غیبت اهل جاو  
 و قدر بسبب فزونی و صبر بر شرافت و سعادت نهی و امر آن  
 و ال ملکت اتقا و حکم و اعجاز انشا بلسان قاتل و الی الله  
 و انچه ایست که یزید بن منبجست چشت قضا و قدر که آمد  
 سید است مکر و حفرت قتال از ترس و استیصال بقدر رسانید  
 الیوم بخت الامال ما بعدت و اول الیوم ما قضا الیوم  
 و بعد الملک ما قضا و اول الیوم ما قضا الیوم  
 حاصلست دوست جان بگردن رجا حایل که جوار برادر امان  
 کو تا کن که در غنچه جود دل و خزان خاطر اصغر و اکبر بگردن است  
 بنیان دست که بار و دعای تیر تیر رخ انار در سبک حصول قسط  
 شود و استات امور جهان که چون بخت بلیان چه در چه و خلوت  
 بر ظلمت مانند ابرو که تابان جمیع و لیم که در است بانی  
 قوی از قوت جاهت یارب که همانرا چه تو کایست و نای  
 فاسد برینا قسط امور و سد و تنها العقل ای شد و  
 بر بعد و قریب و غنی و بسبب هر یک که آنجا از غفلت  
 کوکب ناقب و تحریر کایب و تدبیر صایب ظاهر و مکر و  
 نظام

دری

نظام الملک و صاحب بدین ناقب و مکر کایب در هر صحرای مبارک  
 و مضارب و در هر طرف و جواب با هر مکر و انداختن از آن  
 اقباب آسمان محارب بطن راج و ضرب سیف قایب و خفت  
 در کتب قواعد رات صابر و پیش و بهرام میدان افلاک  
 شمعان یوم النور الجمعان مضارب و خال از آن ماجر و حایران  
 و لو نهضت کبار و الکون طر اسما کلفت ما غنمنا ما القدر سوارت  
 مای الامور اقصی و اقصی من سیو من مکر و یاب بر بیان قلم  
 و عموم و اید و شمول که ناسخ انافست ویم و انافست ویم و انافست  
 زخمت شش تو زودمانه و باللب خشک جو در مقام عطا ملک و زبان  
 تر بود الا ان النعمانی سجد و علی وجه الشکر اذ ملک و انکار و  
 محقق است که خط و در بطعالم تحریک سیف و قلم منوط است نظام  
 توام انام بر ذوق ملک و خرق حرام مربوط و الحمد لله تعالی که رسان حرام  
 وضا انتقام انجاب خطیب مدارج شایع نظام و شرارت زبان  
 قلم براعت علمش کاشف استاد الیس اسرار

در هر صحرای مبارک

و قاتل



ان التما في الدنيا باجمعها بفرد السيف ابرس بالكلل  
 بهر حس شوق و نظر عقل مشوق که ان مالک سدا و  
 طبع مستقیم تیر خیمه اهل فتادست و سیداب خاطر فیاض  
 آثار فقه و فساد و عدو جو خاگر حدتت بر سنگدست  
 خویش فرو میرش باب سیاه امار عقب جزا از غیب  
 پیرای که در کشتن کتاب سیاه بلین اجاب بر صور کاه  
 اوضاع مترنم است در غنیمت زبانش که در کشتن کتاب سیاه  
 اهل بیان تبسم خانه ملوک کشت که جهات خلالت بصفانت  
 اضطلال صامت بغوایت بودم و هم خیال که در خیال بال ایشان  
 ایشان ساخر است قصد کرده بود که خفت افعال شیطان  
 که از مقتضیات ذات ان گرفتار ان سلاسل لوازیمیرانیت  
 بر دامن بال ان محسوس قتلان افلاک عارض سازند و بوسه این  
 مکر و خدایه ببال قدر و در تقاضا این باب افتاد شعاع المقتل کرد  
 زنده اند که بنیان آسمان بشهاب نهد و غنیمت ان متزلزل  
 نیست و اساس قدر که بر اندو دست قدرت است و کار

انساو  
 حانه ایما دست یار و اما و اهل نفس تضاد تیر شلال نمک و  
 تفرقه ای کان بدست حضرت حق تیر بلند کل رسد از  
 باد و مکر و غدر او در اندیشه و اگر الشیخ جمال مر قبال اهل مال بنگام مقال  
 فرقه بد خیال قدر مختص کرده و لیکن فی الیقظه زایل در شوق نیست و  
 سه که چشم و لافرا ستاره نخواهد و حال آنکه زبان در هر اتفاق  
 میماند عصر بر ان میمان جبار سوکی با از ارجب و غدر نشی و  
 منشی این شریک فتن بیجا کیه فی الافضال و الکرم  
 و من یابری فی الاواب و الحکم حامد جانش بی شایسته  
 مثل او شود که ز کفش آید طای باز یا آید سرکا و من قریب  
 نتایج ان اقوال کاذب در دامن حال ان جامان ضرر و بطلان  
 و صایب واقع خواهد شد و خیانت ثبات بر خلعت حیات  
 ان کرده ابر من سات موضوع در نظر صفاد کبار شایع خواهد  
 کشت و شربت زهر الو و انسا و دوا خرا که در کام سران قوم  
 مکار ترتیب یافته بود و نصب ان فسد و غدر خواهد بود

عاز

والصبي

سنی بیچ نصر لیل جو ہمہ کیف تبارک لیل والہجہ ساط  
 از بار سر کنند یکساں درخش بر سبک کہ با تو جوی سر گان کند قصہ  
 ہر کہ و گویند بر کند از انکہ تو جان مانی و کسی قصہ جان کند و یقین  
 ست کہ تمایز میان سیف قاضی و محرقی لایب کب  
 حسن واقع است و حال و نقصان علم و جہل و ظلم و عدل بیدار  
 عقل لایح اما کردہ عنود بر قضای صفت ذرات منکر مشر  
 اند کہ بجز بخت خال از شقا<sup>ست</sup> انتاب چشم خفا  
 نداد و طاقت از دراک او  
 اولا حق نور امن غیر ذی بصیر و یقینت کہ اشتراک اسمی و  
 اشتیاق در بعض امور رسمی نہ موجب مساوت و مقاربت  
 لولہ بطور الماس و مشابہت لولہ صوری ناس و الماس نہ تقصیر  
 مجازات لولہ المتفاضل بالخصائص لا ستوی لولہ الزمر و بالتر  
 جاجہ الصافی زمر و دیکہ سبز و خردیل و نک اند  
 دل ازین بر نکین می نهند از ان بچوال کہ دال نیز جو ذالست

17

در کتابت لیک بس صد و نو و شش کم و الا ذوال  
رجون ویده جوته این ن بسادت نور توفیق جمال خبره  
را به تحقیق ندیده است و شاید بشام ذات ان لر ذوال فایده  
طیبه استیصال در مایش صفات نبویه لاجرم بملاحظه برکت  
منابع و علو مراتب کسب حد نشین محافل استحقاق  
وزارت اندر و بشهادت تشریف خورشید اسمان قابلیت امرت  
از شمس در کانون دل مشغول میدانم و به تصور صور مختلفه  
قصه و غزیر و لوا را خاطر خویش مشغول می کشد و لیکن لاخاف  
یوم السعید من حد الامس کمال این شش عن درض الغبار  
و کما رایت الناس دون حمله یتقیفت  
ان اللدیر للناس ناقه هم وزیر و لیکن جو تو وزیر کجاست  
که ارجو تو بجهان در کمال دست رس است مباد منقطع از  
خلق این نفس تر است که زندگیا جهانی بدین بگذشت  
مخون طهور شمس از گرانه اسمان و شمع افس در کناره

برکات و برکت

در کتاب یک به صد و نود و شش کم و الا ردال  
و چون حیدره حیات این بساعت نور توفیق جمال حیدره  
را به تحقیق ندیده است و شام و شام ذات ان کرد و ال فایده  
طبیعه استیصال در مایش صفات جویدر لاجرم بملاحظه رسکو  
مناسب و علو مراتب که انک حد نشین محافل استحقاق  
وزارت اند و به شهادت تهریز خورشید آسمان قابلیت امارت  
از شمس در کانون دل مشعل میدارند و به صور مختلفه  
قصه و غزیر و دیوار خاطر خویش مشغول می باشند و لیکن لایفاد  
یوم السعد من حیدر الاصل حال این شمس عن عروض الغبار  
و کما رایت الناس دون حمله تبتغفت  
ان الدر للناس ناقه هم و نیز و لیکن جو تو وزیر کجاست  
که ارجو تو بجهان در حال دست رس است مباد و قطع از  
خلق این نفس تر است که زنده کجا جهانی بدین یک نفس است  
و چون ظهور شمس از کرانه آسمان و شمس و انص در کنار



زمان ساطع و تابانست که چرخ اهل بساط فرخنده آن دولت  
 مثال مزهرست و جیده عمارت برای روشن و ضمیر چون گلشن آکن  
 سرور زمین و زمین سرور روشن بنیت چشم  
 جهان عجم شب نشیمن وین حکم روشنست بر اهل اعتبار  
 خلقت که از نیکو احوال نماند لمن جلال کما یرید بلکه نیست  
 عرصه را مکان با سربوزارت خورشید انار تشنه مغفرت  
 و عالم کون و مکان با اینها باین موی عظمی است که بر کانیست  
 و فی الدست شخص در تحت الایمان الشی تعالیها نورانی جمالی و آن  
 تسبیح الدست اللطیف بعالم تقصیر است لاسم الله  
 القواطش و نثر اهل عقل بر بهشت که آن مستیست  
 لطیف مقال و عقل کمال خصال و نیک کند و کمال از این  
 خاطر و جهر بال زایل میگردانند و نور ضمیر تا قرب و کمال پیش از این  
 ظلم ربیعت بالکلیه خامل و اعلا علم و جبر ربیعت بر نیر و  
 با نوری صیقلش بند و فلک اعلی و اصل

جهان  
 احوال

بافر

بر دند بجز کمان کفایت دل روشنش کوی شرف از هر میدان  
 وزارت بس و دستار جلف خورشید کوهستان  
 از رخ رخشان صدارت طلعت طلوع الفجر و الدریغ  
 فحلیت بل جلیت بلکه جلال الفیاء و از صفای شمایان  
 اصف فضایل مقرر و از آیات مصحف خلال آن  
 عدم المثال مثل که افند و سرش نی سدا و مانند شمع  
 مصحف بصفت فی جبهه من سدا و محرق بتار و ات  
 لب حندن خضم تو که جو شمع زنده ز سرسی  
 قرآنش قدر هر بر آرد از و دیار شاید از زبانش بر نهد  
 جموع شمع با تو هر رنگ بال درون نیست شمع دار  
 و چون زمان نیست هر کار به منتضی و ربک یخلق بایشان  
 و مختار بید ارادت حضرت که و کاست و اعتناق  
 اندر ای مقصود بسا بعد احتیال و افکار محض تو هم زمین  
 پندار لاجرم چشم نیت مردم بدنها و از ربیت اول و

در  
 در  
 در

مایوس خواهد بود و افاق استقلال که از شرق استیصال طالب باشد  
 از غرض حق کسوف زوال غرض حق  
 العزیز بها ولیس یرضی لک اتحاد بالقسم  
 خاد در رشت فوق بسی تیغ ز دول عالم بحسن خلق کل تارده  
 بود کفیت ای کل نیاز کل بشین بر سر حسن کوه حسن  
 طلعت تو جهان رنگ و بود کفیت زیادت برین اظهار تنور و بر  
 دل بعلو و جلال جاده انجم فضایل و ابر از شقاوت و مغیبت  
 زمره اسافل مستلزم مظهر وحدان و تقصیر توهم ملال طیاره  
 نیابین بر عباد دولت اجابت انما احتسب خود مودت استقلال  
 برام قضایر اما بر موضوع باد و لولای محبت و کماله شکر بر کوه این طوبی و الحسنه الما  
 رجع

ما شهباز نفس قدسی یال قوت مانده و نمالید اوراکات حسنی و راک  
 مرغان هوای فکر حدسی است و حیث و طار و کمان ریاض عوارض عالم انسی  
 شاهین خواهر قضا و ناظر حجاب اصغر صفات ملکی ملکات و انصاف  
 محذره تقدیر بقوت بنان باهره غیر  
 نیال بالطن ما کل الیقین

غنچه بخت ای که در لطم طاهر می آید  
 عالم انفس در نورانی

الشاهد ان علی العین والاثر مطلق کواکب فلك شاقب مجمع استیصال اوج  
 سلم و انضای سیف قاضی الذی سافر ذکر بیدار کلام البشر و فضایل خدایت  
 و سریر لمر الحیث شمول فیض شامیه و عقده عالم الماطر حتی بغیر علی احمد ان البحر  
 الکفاف الی یقود بال تقدیر و محوای مقدمت تقدیر تمیز صابر  
 طیسور را و غیره و محب صانی الوداد و انی الاعتقاد که ملاح و دانش  
 غنیه جان را و در حیات بنسب ارجای میگردانند و ساق و صهیای و لای بانی  
 ان شریکهای در جادای زندگی و بقا ساری میدارد و طراف و دولت  
 اجابت ایات که تقدیر حق اخص از تصور است ان انفکاک نیاید  
 و تقدیر است اقتضا از دست اوراک حکای فیلسوفی که در این  
 اطلال و وقوف پذیرد از سرش دل که تختگاه مملکت اب و کثرت  
 بفرز ابلان و در مال میدارد و هر چه شرح کیفیت سورت زلق و بطلان است  
 شده استیاق فی شایه تکلف و نفاق و موسوم بخت تکلیف مالا  
 لیاقت بنوعی تمیز کلام بحسب امالی باید و تمیز کثرت عبارت  
 بر تنه و شایه معانی دهر چند که غواض خاطر معلول از عین معقول  
 و معقول در رزق حلال مستخرج میسازد و در شکل عبارت و شجاعت

اخلا



درج میگرداند زیرا که در این میان اشتیاق دارد لایقست و در جنبه حلال اقامت  
برسوا بقیه انامل اقامت شد و دست و نیت بلوغ شهود کلام به نیت  
میدان بیان مقصود و لیکن مراد قلب بانی و کلام را در وصول به هر چه  
بسط کیف و کمال آن بحر لایق است اما اورد که در کتاب نیز که است  
و عای مستجاب و توفیق است و کند امتداد زمان بقای شرفات قصر جلال  
التقایا موشوق که در نزد وصال هستی که واسطه مقلود که در میان تقدس  
است از بحرین و در و شب به سواد صوفی و طلب مستوحش گشت  
و در خطب شفاعت به شرف نظم آمده در جبهه دیده و مدح و کدود  
مراد از تشاکای مانع عالم چیست میت مرد و از دست تو کلان جید  
خاطر عزیز ناتوان در او افریند و مظاهر عصفال قلم بیدار و در زبان  
را به شرف نامی الطیر جان ساخت بینی از آنکه اگر واسطه در حد صفاست  
ملاقات صورت آن معدنی شرافت نیست که از این از این کلام آن  
نکات است بلکه صفات مشاهیر همان مانند در و صیان معطی است و  
از انوار استماع محاسن پیشش با هر چه حیرت و ناظره در سر برت  
منور نشود فرقت صورت سبب منع وصال از آنکه در و عالم معنی

رو جهان حایل نیست باز الی اسم من من طیب ذکر که  
در این عالمی از در و غیب العارض لاقتین صحت حاکمیت حق  
قلب و لا عجب قرب سماع الی قلب من لافض فضایی  
در یک جهان و لیکن مظهر جود بالناجی خیال از جلال و سلطان مهران  
در کمال خضال مشاکل وقت ضعیف و حاکم نهاده از تجلی و نیست  
در وصال یار نبو و یا خیالش هم خوشم ظاهر و در پیش را شکی به از  
و بهات نیست صحیفه شریف که تیسیم و تیسیم به غیر است و خلاصه  
در نیاز کمال صفاست بود فرط کوشش و کوشش و در زیر کوشش و در کوشش  
بلان آمد و کالب ثواب الطاف که در یاد به متعلقان این محب  
صادق لا یتلاف از غفلت رفت و انصاف طالع فرمود و بودند  
از انوار اشتیاق که در دریا حق اشتیاق به سیم که علی الاطلاق لایق  
نموده شریف طیب بر خواد بهای محبت و دود و متزایم حق حسن اعتقاد  
سجده از آن ملک نما و سر بر گشت و وصول زمین لا آثر و  
غیر الامانار فی الزمان خولیم حلال الدین محمود طالع بقا و در انقاد  
که عمامه استحقاق ارسال به جامه شکیل و معصایل موضع داشت  
در ریت اضلاعی و ولای آن سپهر استوار و بر کواهل بال فرخ سبب ارتقاء  
محبت بیکانگی و در سبب از با و مواد و کجایی امر ماعول و مترقب





مورخ

بر وفق معنای حکم اذکر و انقش التي انقش علیک در طبق اقدس تعلیم  
 و تعلیم این شکرتم لازم نیست که بر کافه درام نه انقش توانی بر کافه شرف  
 نتایج قدر بین قضا و قدر را درین زمین مانند او از رفیع بین عالم  
 و واجب است که فرایید در اسکر و محمد در شریعت جهان منظم دارند  
 و درج و مانر این فیض اشیاء و دیدار و رسوخ و انقش که درین هوا  
 جرم یام منتز و زمان محمد طالع عاقلیت عام و معرفت تمام کن با و شاه  
 جسد بر خود نیاید غیاثان شجر اهل عام بدل سلطان  
 فضل کسری فضل ماکن حاله توانم است این ساکن شرایط  
 و ارکان شخص این روایت مصاف او همان خلقت آیت

تقسیم

سجد المذنب وراقت خضر و در هر طراز سپهر لعل منقش باستقبال  
 خطبات جلال خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس یا حق یتقاض  
 این کیون شریک نه فی مجلس انس و بابا و سلطه کف المبطوطه بل  
 ریخته اسباب بان صله ادهم و الصلح جوامع و الشهد سیاط  
 للارائت الاقدام فی الماقرن الاوانی ساجده لشکره و جوارق  
 امره و سیوف الاشواق کمدی اقبیه اهل الخصایم و العزم  
 طحول خضره و صفات کلمات اقلیم که کل بر مقتضای فحواس الم ترالی حصول  
 ربکت کیف مژ اطل محرو و کاشکست یارب بنه خلق جهانش  
 نور کزده اندر بنه خویشی در آن بنه دل بستید نور و من ابقه من  
 سلطان اقالیم الشریک مالتاس کلیم بان واحد تلو الشنا علیک  
 الدنیام کسرتین بنده کان مخلص الجنان که لوح سانش در خافون  
 و مان سرور نور بنه و عالی آن سلیمان شانت و انسان عقیقش  
 عیار خیال آن فریدی نشان را از حد یقین صفت قطرات سرشک و جوارب  
 اهراب پاک کنان خلق مجنون در جزیره امان و امانه در هر تر  
 بر صفی و جهان مار بس از بندگی این طلوع خلق تا انتهای غروب  
 شفق چید جهان از فرخنده به خیال نیار موضوع و در دوست و صفا  
 به زیر روح خورشوع سوی آسمان استقامت و قبول در غرض که سایه های خضر  
 میمون خال جانین بالاس بر صفات سلطان اقالیم سقیم مثل حوایر افکار



الطاهر

چیمہ  
فستق

الطاهر









محافل صدق و صفا مستعد بود از سر منزل خمر سبیل در هر حال  
 تقریر بر کاه آن سلیمان سر بر ابله و از حال بیخادر و بر جنبه کربیم  
 اناس از بهت چنان در حلقه روان در زانست و لال رضاب  
 از جنبه اسافل اسلما و استانی در مجاری آن کردن و اسلما و افتاب  
 طمع و کفر با حجاب قوه ذلیقه بران تا بان آما بهیج نوع از شفا  
 زبان مغیبتان که در نشاء و علف سبب از البت استقامت چون در  
 اشتغال لاله حیران باشد صورت ایشان نمی پذیرد  
 در عین عشق کان زوالت طفل عقل آمد بخت شش فتنه در حسن و قیود  
 و در کوه خنده و جوی لاجو کلبی دون کاه از در خزان کعبت در عبادت بودی  
 و قبول در عیبت است و کاه بر نسیم رحای التفاسط و با حیات و بقا جمال  
 سعادت وصال که ظاهر و غیر فعال و نهایت با قول با است و در جام جهان نای  
 در بهر مرتبه با طرا و اعتماد و کعبت کاتبه و خطوی از روی خوشتر  
 بر کوه اخگر کار کسی که در وصال تفرش و اینست در زمان طلوع  
 که کرباب فیض حضرت نشان از افق سعادت نشان در صفا سیم از حال غم و دل  
 بر ارم بخت است سبب خوشی نوازی قلم سیم بر تنقض آن فی الحیرت و ستانی  
 عند در بستان بیان نیست که سلسله بر آتش چنان بر رخ رکع فعال  
 ن تا به صورت جبارت که در آینه ربوبیت منظور است بلطف و حکام  
 نام معجز و در اندر زان دست اعتصام بکل کتاف که در سفر برده  
 برده هیچ بیکسان بر طایفه خورشید شریک و در اعظم است که در در قش

با ضلالتی جان خوانان یاد شده بر مع الاضلاع و مع الاضلاع که از احوال  
 دل و کس فایز حسن و نقاشی در صورت اطفال که در است و شجره و ضلالتی  
 که در شش و شش از آن طافان سر کرده و غایب خدای مستور که  
 ما حاصل محو ای معنی آن از کتاب کمال حسن و فاضل است و در آیه  
 در حیات مستغرب که زلال عبارت او اس و در انداز صد و ششانی

گمان

ن

ریاست این نوع شریعت بود در غیر ملک نام و مکتوب در غرض طاعت و ادب  
 و الله و حجت آن معون لطف و می باشد که از این بین البعین دیده در هر یک  
 بجهن جهان نوعی تربیت و احسان می نمود که اگر بر زبان انگشت  
 بر زبان کشید و درین چنین که بعضی از کلمات مطهره و زیاده  
 صادق و سخن در سخن صریح و صریح می بود و در غیر قاضی بین عاصم  
 و طایب شای آن خاندان قیام و عهد و مکتوب شای که صورت حصول  
 متقن و اول این فکر که در هر یکی آن حکام توانی مطابق است در پس  
 سراسر و یاس متقن که در  
 بر نام نمی چندی غیری که  
 و مانند استنبادهای و حاضری است و شب و روز می بود  
 و این و طاهر که بلیل جانفش در سخن صلی بر کل آن خاندان  
 مترجم است و طوطی طاهر است در نگارستان شیش فایده آن و در آن  
 با و صاف شایع متکلم بعد از آن با و اگر سر و تن می کند و  
 همچو از شوق تویر و فکری او را و اگر جز از عورت مال که گستر  
 بر تقدیر است اما بر تراف مکار اهل خلق آن سلطان بر سر استحقاق بسیار  
 معتد است زیرا که تالک اصل و نسب و طایق و فضل و حسب آن  
 او در مخاض فائز و اصناف متون و فائز و لولای اخبار متواتر می باشد  
 آن بی عیب و لای عیب می ریب اند و در فضل الله بر تیره من  
 یث و در طرز امید داشت که در جای این عمل و جلال صادق

مشهور  
 بی

ایر

بر درایت اندیش نیست و چون خالق و تزیین احوال عبد الله قدس  
 از در و سکنه یا بعد در شیشه یا افعالش تمام است و معون و غایت نیابت  
 بجهن جهان نوعی تربیت و احسان می نمود که اگر بر زبان انگشت  
 بر زبان کشید و درین چنین که بعضی از کلمات مطهره و زیاده  
 صادق و سخن در سخن صریح و صریح می بود و در غیر قاضی بین عاصم  
 و طایب شای آن خاندان قیام و عهد و مکتوب شای که صورت حصول  
 متقن و اول این فکر که در هر یکی آن حکام توانی مطابق است در پس  
 سراسر و یاس متقن که در  
 بر نام نمی چندی غیری که  
 و مانند استنبادهای و حاضری است و شب و روز می بود  
 و این و طاهر که بلیل جانفش در سخن صلی بر کل آن خاندان  
 مترجم است و طوطی طاهر است در نگارستان شیش فایده آن و در آن  
 با و صاف شایع متکلم بعد از آن با و اگر سر و تن می کند و  
 همچو از شوق تویر و فکری او را و اگر جز از عورت مال که گستر  
 بر تقدیر است اما بر تراف مکار اهل خلق آن سلطان بر سر استحقاق بسیار  
 معتد است زیرا که تالک اصل و نسب و طایق و فضل و حسب آن  
 او در مخاض فائز و اصناف متون و فائز و لولای اخبار متواتر می باشد  
 آن بی عیب و لای عیب می ریب اند و در فضل الله بر تیره من  
 یث و در طرز امید داشت که در جای این عمل و جلال صادق

و احوال



میانیش رنگ شور العینی بعد از ادا تقطیع و تجلی و تضایق و هیولانی است بر یکی شمع جاد است در احوال و عبادت نه از جهت پیش ازین  
انجیلی با جمیع دعوات که انعامات خطوط صفاتش طوری جویبار و خطوطه تقال بر قامت احوال در وقت مولود سحاب الطافش بر باطنی  
قبول و اجابت باشد و امات و میات آن ذلک و طایفه از ای تصور امال و کمال ازین متقاطر و در سحاب و دلدوز بلا بر سینه دراز کینه اعدا متولذ  
صول و اجابت محازات و ادو و آمد و رید و جبار بر خط قفسر

صول

رحمت و عطای واجب الوجود و معرفت و معرفت و فناء و  
بر کاه و باب علی قفسه ای بود و معطوف که خط بر حمت آن در عین  
و سایه و سایه جبر و زنی عینی شمعش بر شارق جود طایقی بسطوط  
در مضبوط

بسوط

مکن آنی او بعد از رضی و عای مستجاب و تنای بستان  
سایه طویلی هم حسن آب برساند که غرض از نوشتن و نه از نوشتن  
آن بود که شایه که نهال حالش بر لال رحمت و از فضل آن  
اکا سر و تنشال بر رنده که و دانه و نور و حرمت و رحمت اهل و رب  
و بسیار و غرض و درین وقت از آن سینه ظاهر و نام در دیر که آن  
مقبول و محلی شود که نه تا هر احوال و قوا سعاد و محسوس  
و نه در نوع و لیس حروف طلب و دولت موسوم و پارسال و باب صلا

مست

کار و جنبه یل افکار او صورت که شامی در آینه گفت و رفو و اگر کرد  
بود و بنیان اهل را نه و بعد از آن جانشان که بیدار و قول و حرف  
شاید و باشد و ساحت عینی شمعش از قفسه و شمع و طریقه و معون

روشنان سیارات سیم از صیرم کتاب ظاهر از لعم کافه ساف  
زیادت

زیادت

قطران افلاک ششم بر سر مذوی بودی باشش خف بامند او  
 دلت میت که دل ملایع بخت بران و خفوت اختراع و زاد  
 بلاغت و آوازه اسبی در طی و قطع بیان آن در وصل امتناع که  
 ست ثواب بجز خودی از جبهه قدرت و حال صوری مستجاب  
 و ما الحیوة رجبی حضرت آن خلاصه بشر از دست ساقی توفیق  
 جبار بصر مذوب این جیف اعظم تو را در او آخر رمضان اعظم از  
 سواد بند برگاه آن ساداده منتسب افکار و انداخت محبت  
 یافت منی از انکار آن دونی بر مشا بر حجاج در بیت العبد من صانع  
 بزر و بزرگان حاضران مغفولست و در درجی نیست او عید لایق  
 اختراع نظم در سکه قبول بعد از این خطا که در مطلع توالب اسرار است  
 حق نمائند که دست خواست این حایل در کس را در حق میسر شود کدام  
 و لیس تاج حسنات که راسته باشد و در نظر گمان آنقا  
 نطق اسحق و طاعت بر میان صانع بسته و حصول این نطق و توفیق  
 صحبت اکابر و اخلاص است ماحول و قبول اولی در حلافت و قبول ملک  
 حکومت و ولایت آنست که در کتاب فضایل و مولی با جفا حق  
 و محبت باشد و در احتساب صحبت از دلال با تمام مستحب  
 من عاشق الاشراف عاشق مشرقا معاشر الاراذل غیر مستحب  
 او با تری الجلد الحق تعیلا بالشوفا صا صا صا صا صا صا  
 و صحن انصاف می سنن سایل و صوفی باشد و بالکتاب فضایل

مرد

مروف در آید از ارشاد ای جمیل از شاخ ارمغان و ضعیف و جلیل ظاهر  
 خواهد بود در محاب فیض حضرت تعالی بر سخت حال آنی در دوزخ شمال  
 تقاطر تو مستند نظر شو حال و قابل فیض که منقطع نشود  
 میفرماید که از فیاض زیادت برین قدم تلم بر لب طاب انبساط نهاد پس  
 ازین مریض اخلاص نیست و بسط اخلاص صحت تصدیع نژاد  
 بتیست نثار الرکبات الخلد و دست جیسا اللیل و اللیل تا قدرت  
 از ارباب از منظر و قصر جوین اشجار و در شاخ کاه شب بخیر من  
 تحتنا بقتضی معزای فانظر الی آثار رحمت الله کیف می الارض بعد از تمام  
 منظور نظر اولوالابصار از دست محبت هر راه که در آن سرایده  
 نواز دست است و در کلمه خرم و در جلد خاطر بر سر خط حسی و منصف بر  
 اسنن حایل بال و معانی حال آن شاهزاد و خورشید افشارت و تفاوت  
 و اسطر قلا و سلاطین للذین صلو الحسن و زیادت صود مصحف شجاعت  
 و مهین شیم فضیلت و برایت یف قاضب اعادای قبله تلویح حاکم و باوی  
 است اختلافه کابر اعلی کابر موصول الاستاد بالاستاد الذی یخیر  
 بانی بین نوع الانسان من و ضول مصاف او صاخر و تزلزل اندام الاخوانی  
 مطلق بیان الطاهر الی یوم التشاور با و اخلاص قدری بانا که از صفای بر سر  
 صدق و اخلاصی ناعن برین صبح صادق بر تن خورشید چاکست و هر معنی

مرد







رضای حضرت واجب موجب فوز بحسب مراتب و مطالب است  
 که این حضرت ابوباشی با و کف ای کف ممکن مخالفت او هرگز خواهد بود  
 زیاده برین مولای اقطاعی بال در جاسفان متعال ندیکت و غبار ملال از  
 حواقر اقلی تنگام در صحن مضار طالع آنگینت نمودار از غرضون افعال  
 و اقوال و طبعی طبعی بکار خصال آن سلطنت متعال شمار جمال استقلال محسوس  
 با جفاقت بخلافت و اقبالش از سلطان کسوف استقلال محسوس  
 تا لذت تسلسل حیثیت انبیا در مذاق دل اهل ایمان و طویل حیات  
 شیرینست و دایم چنین جهان داده محمد و جانشینان در آن عدل  
 محکم یقینی را در ضرب جاسف و شوق در آن طغیان شوق بر صحن  
 جبهه حیات شان نقاط درونی منشور و در آن یوم الدین از کسب ساقی عمر  
 یانی شربت شفا بخش تلالی آفتاب فلک سمات ملک ملک شمسباز  
 و دای نضای را از ناطق جمال حقیقت در مرای مجاز موضوع منتهیات  
 کل محامد بنوع دلال بکل فواید تیار زخار فواید و قایق قیافه ریاض  
 معارف و قایق صدر نشین محفل دالرمم کلمه العقول قاطع  
 سالار کاروان کافرا الا حق بهادار اهلها الذی صابر مضمون السنه  
 الا فاضل مشغول باز از تیار و غزاین تلویب العرفاء معلوم بکار و زاده  
 دالیت مشرب غلیلانی با ویران و در عزوق غلیلان او ویران مان بود  
 بعد از ایادای دعوات اخلاصی آیت که صفای منظر از بیان آن

کونی

فانله

نسخ

نسخ لکن خان باشد در صورت قاطع و حورش قاطع و صوم و عظام  
 صلوح جنان بر کمال که غایت در ایت او را کف منسوج از غیوط  
 شمعای کسب است و فیه کز کشتی ناطر جمال حدیث است صفات  
 خمس هو اید با و که چون بیان استلای بر و چون برین صمد و  
 بیانت رشتت تاثیر آن مانع ظهور خورشید خانی و در کشته مدارک  
 قضاوت بفرود از او ضروری لاجرم به سبیل اقتضای ارباب اصطبار  
 را منقاد خود کرده است کف چشم انتظار در راه که کواکب حار  
 ستار شمس است و کجای حجاج از جهت ورود و غیره از او در حق غبار  
 برود کار بر جلاله تا باشد که در و در سعادت اشراف و موجب از و یاد  
 موارد عمر باقی که در در حق حضرت متعال از جلال آن صاحب جمال  
 در ایستاد است و با برین کاه از ضربت کتب در بر غبار حریفان و خضبت  
 است و کاه بر نیش و یازوی کسب آن داف منقبت از قهر جاده نبیاست  
 بر لوح و رحمت تربیت احوالت اذ او کز کف شمعای صبی غلو الما و کز تک  
 با حیت انفا صبی بالحنی و دعوت شوقا علم اصیب علیک و ک دعوت  
 نبیرین مخاطفات اگر چه در بولادی حرمان ایست اما تفر دل را بدید عامر ام  
 آنجا بقیای میدارد شب تاریک در راه دایم ایمن در پیش  
 آتش طوق کجا و در راه کجاست زیاده برین از شیشه و دل

هویدا

کجاست



مستها صیدای لومست و اوم در جای کمال نیست و در صفات  
 بجو از قلم نیست غشالی که در تصدیق و کمال نیست بود  
 و در فرزند کمال فرایندش فرط و کوشش جان و  
 یتیم تحمیل است و باد  
 اما بر این سلاطین کایب ظاهر جهان برای مقادیر استیلا  
 انقلاب زمانست و صدق وجود بحر بکبر و وجود صورت  
 ملائک وجود را لا امکان است و در آن با عوفاً عالی نشین  
 فرید و سر و حیدر و متعال جل شانه و عز بر آن که فرزند  
 غیر نیک است وجود محمود و خطاب محجود و نظاره سطح بالمش  
 نقش و نظاره شایسته و ذرات ملک صفات آن سلطان  
 تحت اقبال جهان خود کید آسمان عالم احسان محمد ملک  
 نصیب است آن زکریا شکلم سید بسو دای و باد  
 از قسطها را هم در مال کوه و لان با و شاه حیدر را شکر عا  
 شخصه تا بگوشت فضایل ناموس فضایل  
 ذرات تو از بزرگی آن عالیت کانرا آمد سید عالم در رب  
 است و اهل سید سلاطین کامل نسب سنده در آن احادیث  
 کمال حب هر سپهر کار اخلاق سلطان سلاطین کرد  
 استحقاق شهنشیر که برای شایر کرب است پیر از جواهر  
 انیم سپهر الطباق مالک ملوک الدین انعمت علیهم این و حال  
 اجابت

بسم

احادیث

سلاطین

اجابت اجماع ائمه و ائمه من الناس نبوی علیهم السلام و از اسرار  
 انی جامع ملک الناس اما قره العین سید اولیا و سلیل  
 سلطان خطاف عیسایان یعیش و یک قنار محمد  
 فوالک علیک المستکب النما و باسک علم الفرب الحب  
 و در ک غی الشمس الغفالی و بشرک برق البرق ایتنا  
 الدی ما تقویس الهمائل فی العزت الاعمال تكون فی غالب نراته و  
 با شکر الصم من العزیزات و ایاة لازالت ایام سلطنت علی  
 جبهته الملق الزمان فیه و سلفه خفاف و ما یک علی تجمان الملوك  
 در و جبهه اوله بر سر سلطنت ملک اعتلاش بارکان ثبات و قیا  
 و ایم و ارا و و در عرفان عالی قیمت بر تاج تحت عالی رتبتش قیام  
 بالذین لا یفون لوفه لا یرند و محلی قدیم کسوت حیات و بقا  
 سطر بطرد اضاها و اقتضا ص آن خاندانست و حبیب و اش  
 عز و د با زرا و شاه و مدی آن دو و ان سبقتی لکم فی نصر القلب  
 و الحش و سرایر حب یو ایا تبلی التبرایر  
 چون عنتره لک عقیق رسد و تحت وجود خبر هوای الوفا عت بن و در بار  
 صوف در حیات اجابت آیات که دماغ جهان کربان ملک که صد سینان  
 همانند ملک اند از فوایح و در و ای نسیم آن صحر که و در و در و دولت اجابت

سبقتی



بنیات که صفات خود و کواکب ثواب و جنات و جوهر کواکب  
 از نور مشرق و مغرب و شمس و قمر و کواکب و اجرام  
 شمس و قمر و کواکب و اجرام و کواکب و اجرام و کواکب و اجرام  
 ابداع و تدوین و تدوین و تدوین و تدوین و تدوین و تدوین  
 که نفوس و ارواح و اجسام و کواکب و اجرام و کواکب و اجرام  
 دل مستجاب بعبودیت علیه رسد و کواکب و اجرام و کواکب و اجرام  
 انما است اندران پست است که فهم بال و قوت و کواکب و اجرام  
 قیاس و احسان و مبادی و کواکب و اجرام و کواکب و اجرام  
 پسر و دیار و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 عشر معشر و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 نه سخن مانند و نه خبر و نه بیابان و نه ممالک و ممالک و ممالک  
 لاجرم از هر حال و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 افزون و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 پیش سلطان خیالت از آتش و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 از هر استخوان غایت ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 مغنی عن الملک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 رقت که ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 حجت اجل و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 اجل

نور

بر دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین  
 و کواکب و اجرام و کواکب و اجرام و کواکب و اجرام و کواکب و اجرام  
 این نام و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 رمضان که ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 بهر که ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 نهان بود از نظر آفتاب و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 بسته و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 است آن با ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 نیست دل و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 آن ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 بارگاه آن ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 بر کربان جان و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 سورت و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 مطلق و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 الذي قبله و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک  
 حجت و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک و ممالک



در این زمین که محقق عمر بنون درین نظم منزه اشعل الی است شیا محسن  
 و در صفی و صیغه صورت حال مغنای افعال اصداء الیه و در ذریه و صیغه معزول  
 صیغین و با وجود فتور و منفرد از اج در روز خول و صفت و کثرت اولاد و ازواج  
 این مندر ترقیق این دیار کاشش در سطح انوار و صحت و اوج قبول  
 اعزاز از انقی سکار و سلاطین امار لایح و چون دست و پا بر سینه افکار  
 واقع و در صورت حال خود و در این جلیه خرد بسیار شایع و باور خاطر  
 فائز از نقش تصویر و دست و پا که آن معاد و قزاق پر داشت و  
 مقتضای اولی میرک الکلی که میرک از فرزندان عبداللہ با بکار و کرامت اقران  
 ترجمان آستان مندر و کمال صفت مندر و صحت و خرد و کرامت اقران  
 لودل سوی مصد و کرامت و بیضا اولی که در جملہ کسند طریقه و کمال  
 لیک بر لب آب جیاتش خضر اساک و غرض کمال و در صورت حال است  
 که در وجود نظر و تالش در صورت و انفعال آن جملہ اولی تربیت یافته و در  
 ملک ظهور و الوداد و مظهر کرد و تاثیر نظر التفات از ضایعان و غرض  
 صفات و در ذات ذره ساتش روشن و معلوم بکمالی نظر و تالش  
 خاک زبیدی تفاوتی مکنه که در وجود او سکس و شک نیست  
 که سلاطین ملک لباس را در جای خاندان و قدیم اساس و انشای مخلص  
 اخلاص استیناس اتمام تمام و اعتنای مالا کلام بوده است خصوصاً  
 بادشاهی که شرف و باری و بعد از و قرصیت الطافش تا تدبیر و

نورف

صادر اقطار و انکس کیتین سیرت و حواله کمال اخلاقش از  
 بان آفاق قضا و قدر دست ملک اجبار و اللعالی محاسن گفت بلیق  
 کمال من لسن المهر فوجیک من بش و کنگ من عطا و خلعت من سسل و  
 را یک من سسل چون کمال رشوق و جاتا با کوشش و کوشش و کوشش و کوشش  
 بر میان بال دست خشوع و ابتهاج معنود و سسل و کوشش و کوشش و کوشش  
 حیات و صفت انکس و اخلاص و کمال نسبت با هر یک مکرر مطلق که کمال و کمال  
 زیادت برین قطرات سحاب سشارش از شیران قلم و در محاسن سطور و درین صفت  
 و کمال جای تار کنگ و لطف و کمال که آن سلیمان قضا و قدر و کمال و کمال  
 و درین صفت و در مصلح و منع مکرر تلقی و ترقی و استقامت و کمال و کمال  
 و کمال که در بار و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال  
 و کمال الطاف و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال  
 الی و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال  
 صلی و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال  
 بنیت این مثال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال  
 و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال  
 که درین الاماکی و الاقران و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال  
 اصحاب و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال  
 ارتقاء و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال  
 بلند آستان نیکی و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال







قسم

دین

و یقین است که قلم را قایم نهادن و استقامت و رسول را نایب خطاب وصول  
ساختن و کتاب را ساد و صاب و رکاب و استقامت از سستی ثبات  
موانع زمان در دست داشتن و از تعصبات عوامی و در هر دو تکون و در هر دو وقت  
از قدوس شریف جناب مجمع کرامه الهی یاد رسیع ازال مال محاسن الفضائل  
الهی و صفاتی الذی لطف الله به صفاتی اعلی الله به قدر او کتب سلاطه  
و از سر برادر دیگر الزام حسرت و بکایت از صاف و خست همه شایع اکبر و  
عزاکب مجاهد فی الارض و مطلع صفات الانوار و الحق و شجره و ذاتش بشیر و حسن صفات  
مقدوس است و جمال کمال رسالت در صفت اسم غلامش می شود و مقلد و پیون و  
در صحت خوبه و ضار و در قدس الاقران و زبده الاما نایف الزمان خواجه محسن الهی محمد  
شیر دلی و سلاطه الفضائل و غلامه اسبابه الاذکیه مولانا و سید احمد راز  
در شام و اکبر تابا شد که بعضی از اخلاف من اصلا من این بنده بهودیت صفا  
مطلبین است و آسمان نشان مروضی در فرج و از این نایب صفوت و  
تجست است و این بنده اصلا بهودیت و از نیک خاطر از ان  
سکندر سدا و طلوع نمایم خلق چون نوزد برانم احوال از غرض  
در هر مرتبه بر سر می جانان ایس و نفس امارت از هرگاه ارب میزد و است  
که علی و علی و دیگر مکتوبه کلین محسن ایک و مکتوب لیون جمعی او و در سطر ظاهر شتی  
فرمانید و سلاطه تربیت را بلای جلالی و این متوال و مشی

2

44

الحبيب  
النجم

القبيل

ایسے

٢٤

کونٹا مراد



سج  
لما

كالمواضع من عروم جباله ارض بعد المسافات ويجعل باقية متنازلة الا  
محمودة لمعانقة الداحقة للاسباب وساعة البعاد وطوقية على الخوا  
واحاديث المعادقة الصحيحة مع المسافت للحرية ترويه في دار  
الحيث الوداد ولما اجتمعت مواد المودت والتحت من افق الزواجر  
الحيت اتقنى مغر الوداد ارسال الرسل والكتب في اقتراح السبل لبر  
انقلاب والجواب فلهذا ارسال زين اللامات في الاستنباط الماطعة اقتدا  
ليكون بيان الاتحاد واستناد اساس المصاوتة والمخالفة شامخا  
فاما ما حول من ترا والاقا وتكاثر مواد حسن الاقتاد ان يكون الوداد المودت  
الجليلة فتناهي الكتب الجميلة مفتوحة ليعبر صدد الاجاب على ما به حال  
الخطاب ينسب حرة وتعالى وجه الحجة ليعاد الخطر وساعة النقطة  
يكون اللانيل للولاء مفرطة لتسأل الفرات والسطر اللهم ما صلت اشعة  
شموس صديقت رافعة لظلال الظلم عن كافة الانا اجعل ضياء غيرة تباين  
باتوا الامم والكتب بالبرهان  
الوجه الذي جعل ارسال الرسل واقتراح السبل على اثار المعجزة بلنا  
بيننا سلطانا صنادير يكون طريق التباين بين فخر الملوك الاسلام اهل  
سنداد احسن سنداد صوامس يكون في مسالك حسن اقتاد وسريع در  
صانع الخلاص وادان سلطان عكس مكانت بكنة جايح شرايط  
او كان اوتيت سلطنت في منات فخر اهل كسنت ششيرة لبيان قراره

المراد

المعجزة

محي

البار

دارباب نقل وفرض اية حال اقبال جعلناك خالصة في الارض  
شهره فيمنور من تحت بهرام بلكت كالحمار فمدين صلاتك بين  
احالت در درج قدر بهر مرجق قضا ناسخ حيت سلاطين باض  
رواق بر ليج تبليغ انسخ من آية وتسهيلات بخير منها لازالت  
الحق والكتاب من مسلسل سيرة القاض محفزة للاجاء  
والجواب وشارد محسنة لصال سمع في مكارر للكتبت ومضامير  
الحجاب محسنة ونسار الملوك وفيما لكون الكتب في ملكة  
بعبر العقل من ادراك حدة وطول عمره وادامه لا ينفق لاصدق  
بعدد مخلص ملتصق كشمع في اعلان وانشاء على نور نوراني كان  
اصحاح في خواطر خيلان ارباعهت في سحر اداسي در هو اى جاي  
اجتماع طائير يا صفة تشنن وثلث در باغ بستره دلم بلا باد  
جو مرجع وحشي طائير سره اكر در طلبش طائير ست  
بر كنج او ميدي بايان كم نقد تيز از ارعاف اسكان از من تباين

معیار اخلاص آن کلمه شهادت در زبان دارد و در ادب است  
 منور آن کتاب که بی چون کتاب بدست شود و بطور  
 و زلال معنی و خطاب آن از عالم مواد رنگ سیاه باشد  
 است که یاد و بر لبان برون فال های صباح و صبح ماحول الفحاح  
 طالع و روح مبلع و در سبیل میراد و در لید و اوقات که  
 ملائک در میان ملک برین صورت آن سوله در بریا صید و  
 صور العین بر سر که دانند و منتهی اخلاص ملزوم آن که زبان عاقل  
 و در دفتر اجابت و قبول مرقم سازند  
 و در ادعای قبل ان اقتضای بر پیش روی روح اللعین باین  
 سوتی و دلوح بر کثافت الفاظ و کواهل و حرف حکوم و رفوع  
 دارد که کثرت سوره استیاق و غور و حرارت و فراق و ندمان  
 در جرم و نصابت که قوت زبان باد و بیادند و سبب قلم سودا  
 سیما قطره از بار متلاطم و فرزه از غبار مترکم از خطی تفریر

حرف

داشت

داشت و دو ی که در داشت تواند کرد  
 یعنی الزمان و لا یجید بعزم الحیط بین بالاینند  
 بعد از تمهید تواند داشت و در میان نمودت بر غرض  
 خرد و بی غرض است و استعسا که خوارق نیات و خراط اعداد  
 خارج جوارح میون و بیادار است و افق و دور و اباد  
 سر مهر سپهر و اوقات از دل که بر تیر اداوت و درگاه امیر یونی  
 در متجلی گشته باشد و بی شبیه و تقاضای اللادع و جنود  
 مجتهد و فماتعارف منها ایتان از مرد و کشف و نوال و کرم  
 بخواند بود و دوست تو خرم حقایق خفاق از دامن ماه و نفاق آن  
 نمایان و خصوصاً که بیاسر و موافقت اللادع و نظر از قرابت اللادع  
 متروک باشد و سفینه سینیه از نغایس لولای اتحاد و سکون  
 لاجر و انقباض عالم تاب و جبین موافقت بحجاب و محاب بعد  
 مسافت محن تواند گشت و مصباح این و داد که از لجن و

خا

ادع

حجاب



کینه و موضع مشکوفه فرات بر قاضی تادی ایام مواصف  
 مرا به بعد تمام بملک کوه کوه به جو و قریب در اندر اخلا از  
 بعد مکان زان میان من در بعد مکان میان نیست اما  
 و اد کمال انسان فراخ دان کان مابین الجسود و فرسخ  
 وقت صدر الامام و الاقران فرما اما بعد فی الزمان خولم بطف الله  
 ترخان صانه الله من طوق الحیدر و در مدله ای سکه انصرفت علی رقی  
 جنتی الحان کن فی القیقت خلعت رالتس کلای بطراز استغفار  
 دامه و اتش زین بعامر حسن اخلاق لکلف کراکب خجست  
 از انق ارسال خولم مشار الیه طالع کشت نسیم و در اندر لب  
 شایع و موجب از دیا و خلوص عیثت مستلزم نسیم و نسیم نهال  
 صن طرست آمد و تارک لسان لوقه در تالیع کلک تا محلی و رتات و لها  
 مخدعان زینت بجوهر لاکشته قدیم فواجم حوالی الیه مضاف به جمیل  
 و احرام و خرب محاطف و کرام بزدن آمد بر مصحح خدای شایسته زین

الغلا

الغلا و بن الایام المتعفف حسن الاصلاح والا یتیم فواجم  
 شره الی زینت الاستیاء و الا طالع انصرفت بالاعتقاد و لوزان الذکا  
 حوالا نرسیم احمد حاجی زرافشاد و به تالیع من حبه و در اخلاص بحاب  
 ارسال و سبک و کمال متصادفت کسب و در مصون اصول و دایره بر یاع  
 ارتیاج و نورانها و متبرک و در طریق نیکی از زینت و خاشاکه نیکی  
 یک شود و در اندر کمال حسن مواصف محسوس و در کار حسن اخلاص کینه زینت  
 برین سمه قلم تیز کام در میدان الطاب کلا تا خفت و درانی کجست و انصاف  
 در مصافی بسط اوصاف و وضع فاخت امور قیام انکال شعر از  
 حمدای و عای دولت ان سلطان اتالیع بسم محله و در صحیف شای  
 ان انتباه حسن یا نسیم کسان سعاد و قطان کمر و غیره منکره

تا قطره ابرو ای بنی نوحان از فیضای سحاب ملکوت و اصداف اشباح  
 باد است و بعد از زینت و دست بحد و در مصحح از اصداف ابدان

الدری محمد





البعز ارك و يا حمار مغروق امانی عونا درونی  
 قلو لا دهوی اقسنی زنی الزوزنی اوقتی اوصی اما چون  
 خبر سلامت و استقامت آمارت حضرت خورشید نارت نشان  
 آن خبر بد و اوقات بود نلال فرصت استلال آنحضرت بلك ملك  
 خصال آثار سواد ملال از منجی لوی مال بالیس نزد و در اگر چه  
 زمامت آن سلطان ملك مقام از منم سار میون همچون خلد میجانی  
 بود اما از خبر سلامت و ثبات آن شاهزاده ملك ساست بهر  
 دیگر مطلع نزد کامرانی می نمود و اگر چه کوشش می کرد خبر استعال  
 آن باد شاه کسری خصال سخر بود لکن سامع بیسری کل داد  
 را از نسیم خبر شمار سلامت واقعه در آن خورشید شهاب  
 مشرق گشت و چون علامه شجر شریعت و سلام در زیر بارین  
 جان بهر و خاطر محروم از شجر طیبه بشمار دوازده خار بود  
 شاد و در آسین و قرار داد آمد تو قیامت استوار تر بر زمین

خاطر

خاطر فایده سحاب فرقه قطره زمانه و نظر تربیت و اشتاق از  
 فرزند عجب است در هیچ غلام نه و دور از جلدینش آن ارید از پند  
 از احکام قدیم محضر انوار نه زیادت برین شیخ اصناف در او در زمین  
 سواد و یاد و تنها و در او ایرات تعالی بال شکر و سپید خیال باطنی  
 عهد معالی نماید همیشه تامل در هر از قریب بعد از غیر  
 بر در شیر شود و گاه بر و گاه املال بر آسان شرفی بود و هر دو طالع  
 بر سر و در نعل امن از سوزی نزال

بر خاطر عاقل که ناظر چه بر این ضایع است مخفی نیست که استقام  
 بیانی از حضرت عجب تشنه بیان سلطنت و انتقام  
 در و لکن شد و گاه در و خلل در نفاق خلعت موجب  
 استلال حال سلطنت و دولت و ترس و در و مفید سبب





طریقتان یابودن واجب است که در لال انجبال ایام آن حضرت  
سیرت شریف باشد و سال جدا و ازو متبع و گفتار و ادبش  
بطریق کریمه و تاج وقت که در مکتب آفاق و ملاحظه  
استحقاقش مانند جسم نمر بنیانی بود تا بعد از آن  
و جمیع راه و صحت سینه بر هر طریقه جمیع انبیاء مستعمل  
نمودند که اول آنست که با حضرت برادر متقی باشند  
و حق استماع افتاد و که بزرگ خورشید دولت بهر اجالت  
جلالی السلطنت و الدولت و الدنیا و الدین تاج و خلعت  
الله ملکه خلم سلطنت و رفعت خود را بطراز معرفت  
آن حضرت بین میگردانند و در حق ایشان که بای  
والد اند طاقی مواجعت و در صاف وقت سوار میگردانند  
بنابرین واجبست که آنحضرت را بدید برانی لغت  
اخوت و مخالفت مستغنی حضرت دنیا و آخرت

بها

جانبین و تنالی المیزان متعادل خدمت سعادت توفیق که من  
استولی بر طایفه فخر و خجسته باید که در القاب اخلاق  
حمیده و ضامن تلقی نماید که یونانی و ارباب استحقاق  
سلطنت در ترقی باشد و از مکتب و در حال حال  
سوار و دید و اوضاع ماضی بر هر صفت مقل گردد و در ویداد  
دل امتثالش حاصل است و استقلال زمان مستقبل  
صانع و صفت بعضی اکابر گفته اند  
جلال قدر ترا پای بر معین هست که در صفات کمال است  
ترا کرد و رای بر پایه اگر کسی تا اساس بر نه  
خوار پایه و دیگر نهاده باشی پای و ثالث آنکه نهال  
خاست بی مال دل که پرورد و جویند و دولت و اقبال است  
بیاد و برادر پس بسوی کثرت بخار و شرب  
خمر و عذاب حمار مایل ندارد

بنزدان مرده چنگت و سر زانو کبر با ده خون در سخن  
 جام واد و تیغ و تبر و تیغچه استغفار بر دوا رب تسلط  
 احوال بکمال است در حجب قوت بعضی از ابروی بال  
 اذ اغتدا ملک باله و استغلا فاحکم علی ملک بالویل و الزب  
 اما ترک التمس فی المیزان باطله لانه هیچ خجالت بود  
 و اطرب را به اگر محاسن اناخل در محاسن و لیران  
 کامل و شاد و دست و نوزیران عاقل و سخن فرستادن رسولان بال  
 خاطر بلین سخن در مطالعه کتب توابع ملک با طبع و پدید آمدن  
 ملازمان متخی با خلاق مرغیم در میان اوقات ببطول ملک و مال سطور  
 و داشتن و دست عالی کج کردن مردان روز قتال سرور و کوه اندن  
 اجل اسباب دولت و افضل ادوات قبول است و  
 صولت و اندر طلب کمال و ادب و احتمال صنوف مشق و تقی  
 عینی سعادت انکارند و با طرب و غفلت و لعب عینی بیاد است

در سخن

در سخن شناسند ترکتا الاطراف القنا کل شوره  
 نعلین لندالاسن لعاب اغر مکانی الدنیا سراج سیاح  
 و حیر طلیس فی الزمان کتاب و حیرت که در کار و کار و کار  
 و در بسیار به که سلاطین کیلانه محضرت و شفقت  
 و کسایب نفوذ و جمعیت از مکار آنت و عدل از مانی العیون مکار  
 مستانم فتنه و فتنه بسیار و زیادت برین ناخاخر آید  
 فراموشی لازم که کرامت را در سلاطین و نامت که شمس ازین  
 طایفه روان کاتب اسیر بال استغفار بادی در مطالب در فضایی اعلام  
 و کینیت قبول مطالب پر یارید داشت که توفیق قبول نیت  
 باشد و جید جز و بسیار شمس با طرب و خجالت  
 ما را که خیال حال تو در بحر شب تا میل از سرمه هر  
 یحییست و با غم عشق و لب فراق یارب لب فراق ترا  
 که بود سو اگر چه بهر نام نلم از سر فضا و در محایب  
 بود یحییست

سغیر سلط



مشهد در قزوین و جمعه کلا بخیر اجل و علی ایضا خاجی از دامن صفا بی گناه از اسرار

حروف و صفوی سطور بر سرست و ما و مانا را از نو حروف و ایا  
در کتب تا ادای صلوحه خسوف و سوزن و سوزن در سنجیده است  
تقدیم رسانده اند اما در ادای آن بر اوست تقدیم زبان معصیت  
و در کسوت قضای آن بقدر انانیت تمامت یکه کتب و حال از  
مطالعه حلیه او در سال مرصع الکمال است و خورشید امید حصول  
این راه از افق صافیه ایام عمرانی در غایت شتاب و عجب  
چهره خورشید از بدنه بختر در حال صورتی که در چهار هزار و سیصد  
اجتماع جسمانی در سنگ اعتدال و زمانی بفرمانیت سبحانی بجمع  
تا باشد که مشر از دو چوب چیت یکنک اجد و طریح صافیه  
از دامن صهبای تلاق از دست ساقی عمرانی مراد و شود  
روای اندوه ملال از زندنشن و شش و کتف و مال سلب  
کود و بعد از این خطوط عاقل که محلی را لیس خمایر است  
هر دیر باد که از ملاقات حباب جامع محاسن الاخلاق و

56

ط

مطلع شمس و الاستیمال و الاستحقاق سیل الدینا سحقی  
طال بناده که کثیر از تنهاده انواع فرحت جزیل و اضافی  
جلیل حاصل آمد و بنابر تذکره که بخار و غلط بود که احوال مردم  
متغایر بود و بالکلیه از یاد داشت امید که مورد تعلق ترتیب انخاب  
در ترقی باشد و منقریب مزود قولد انخاب متاخر از شریکان  
حاصل شد که غلط فاشتر بخندان تعلق باهمی و ظاهر بود که سران  
محمد و باشر داد که بیان آن بکلمه بیان سمیت امکان دانسته  
باشد امید که حال پسر سدید و سایر و از جمله منقریب ظهور  
آورد و راستی و طول عمر و ارتقاء و ملو قدر انخاب غریب و

احسنی کلہ کہ قرطہ کو اس زبان و دورہ تارک زبان بایں حمد  
و سب اس حضرت سلطان مست که الطاف اعلیٰ کنز اودقی

در دفتر دیوان خلعت که بر پای او است اگر چه آنکه در این باب  
قدست بر اینها ندارد و عقیب آن مملو به مجاز از درجه تقدیر و تزیینات  
بیزان از ضبط تقدیر به غایت کار خازنایا و امام زمانه خلعت اولاد  
اوست که بجز کتبی که در آن است که سالار کاروان الفریض بقوت لایم  
الحسنی و در آن که کسوت استنبای ایشان بپوشانید است الا الموت  
فی القبر سزاوارست در بر این صفا که نمایان باشد به سیم رخ اند  
منهم و در ضوای منور و در بعد از تقدیم اثبات حدود و ابعاد  
و از آنکه در این و در بر این است و در این و در این و در این  
سزاوارست و در این است که در این و در این و در این  
و در این است که در این و در این و در این و در این  
که از این و در این و در این و در این و در این و در این  
ملک بود بر غیر این که بقوت با صحن منیر و در این و در این  
سزاوارست و در این و در این و در این و در این و در این و در این

عزیز

محبوب مردم جناب امالت آب بابت شایه شکوفه نهال افراشته  
با کوره ای که میست خان لطف غیر خا نثار رنگ کردن به از صحن این و در  
بالکلیه سزاوارست زیرا که فحوائی آن متضمن به سلاطین آن و است  
کامل صفات بود و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
نور و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
جناب ظاهر نسبت ظاهر و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
اولیای سلف و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
خیول و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
معاد است به رعایت و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
معاد است به رعایت و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این  
از این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این

نی  
خیول



عالی قدرتش بشماره ای که این نفس الامر مخصوص صحنه و معروف مصاف  
اتحاد بین معروف و معروف گانه بنیان بر روی حلقه اهل الکونین

[illegible]

أجابه

احیاء نشان کرنا تا کتب فایده اصلاحی آن گشت چنانکه نمودن طایفه را مطر  
دلا و نور و خست اخلاقی و شری را تسخیر نمود و بر مال  
حاکم است یعنون مال اقطاع و از سال دولتی میدارد و اگر قدری از قدرت آن  
بقوت نفیس آن تقریر صورت بدو قوت تحریر و نشان و نشان  
کردن در ظاهر و باطن ظاهر از یکدیگر مستور کرد و باینکه از سلسله تاثیر سوزن مال  
از سطح بیسط خاک تا محیط قیام اقطاعات محترق آید و دست مداخل  
ملکات از حجب جامه رعایت دور باد و وسیله دل بهر روز از پر  
نور جمالی برسان چه نور بدیندر این طایفه ظاهر درین بند سرعت احوال  
ناظر جمیع غایب و غیبات سر است واضح و ظاهر باشد که درین وقت  
حضرت ربانیات اعلیٰ ظاهر شد که این آخر الدنیا حجاب جلیل الذات  
جمیل صفات بر سر پیادست و تفریح سعادت آید منظور الدنیا سکون  
لازال فی التلذذ موجود و او با بنده الوداد و الصداق و محروم دایره است  
فرستادن جمال نسیم و حال که این احباب متفضل است که در

أجابه

اسعد و دلگرم سیدش را بدین مقام رسانید و در آن مقام نشین بر  
 مناسبت محاوره و ملامت و محامد آنجناب را ذکر بآید و بر آنست  
 چنانچه شش طراز حمد و شکر ظاهر و مدحت در مدح و عود رسید است  
 که چنانچه احباب این زلال سیاح کتب در شمع کمال سکین  
 نقاب محضه فرموده اند و بکار انکار ممانعت را بر منصف و صبر  
 در سر بر استعارت نموده سر و قمر آن عشق که در زیر پرست  
 پیوسته می نماید و فانی گشته اند و ایام بود که یکبارگی در صف  
 در رسد و نادره فراموش کرده اند با وجود آنکه بر عظیم و مسافر  
 روشن بر با هر که که از این شیار آن داف من غر در باین کمال  
 و محاسن از نهال حوض در باین محبت ظاهر است و لای که در صحت  
 مشکاف از ارا و ان زبان بر مطابق آفران با وی و محاسن شایسته و غیر  
 ان محج مجاهد را بر صدف این تعال عالم در شایسته و شایسته  
 و در کثرت محاسن جلالی و شهادت نعل الف عدل من میر

بنام

بنام برین ترقیب و ترصد چنانست که متوالی و متواتر در شایسته و شایسته  
 بجو از هر دو کتب مشفق که در آنست و سرستان دل را بقدم خیر است  
 دولت که آنست که در شایسته و شایسته و شایسته و شایسته  
 بر کمالی که در شایسته و شایسته و شایسته و شایسته  
 را به صفت در شایسته و شایسته و شایسته و شایسته  
 معانی در شایسته و شایسته و شایسته و شایسته  
 جلوه که از شایسته و شایسته و شایسته و شایسته

تا که در کتب شایسته و شایسته و شایسته و شایسته  
 است و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته  
 شایسته و شایسته و شایسته و شایسته  
 شایسته و شایسته و شایسته و شایسته  
 شایسته و شایسته و شایسته و شایسته





هیای ای هست در شش بر فراق اعدای ما شیء با شعور  
 انکار خاطر و قاف کش هر دو را ضد و صداد و متلاشی  
 الهی که الذی از عین و نور حنیف و کون للعالمین فی ابدیه  
 بالترقیق یجعل له من الذی سلطانا یضاهی و حیرت لعلان حسام  
 فی از الیه اکثر و خلا و شمس افراسین ایمن سلطان هر  
 استند اسبهر استغلا خلف انام سلاطین سلف کتب  
 ملک طلاله و نثرن ای اصوح نیز سست تر اقله و رفیع  
 ای کوه و وجود ترا عقل کل صدق مصیبت محاسب بکار باطن  
 محبت سیم گرام کوانم شخت ای خورشید روح و اوج اقتدار  
 در دریا کی کلک دایم در یخسار  
 اساسا مقام تردد و معرفت و انما لذت کوثرنا الهی  
 اضطرب الاضرب من وجود حق ظهورت فی الالذال و یکنن

البحر

البحر من رباط جوده عینی من الاوج بار سلسل ربکم  
 تیسرت ایامی علی اعظم الملک من نوره الباطنی من  
 قشربا و غلوه و مدته و حبه با صفا و اوج و حیرت کما یسیر اهل  
 البسکه الهنا و مده یار قضا و اقامه و صافیه صحیح الوفا و  
 آب انما خلق فیم و در عزت من نور کمالش ان آب نظام کستند  
 شریک و مودت آجابت آیت که صورت کلمات قبول است  
 آن از شمس رسان و در حیات بحر ایمن من نور  
 الا و از نایب لطایف تلیات صفوت تین که حنی اصاله  
 و انحاء و سلسال قال عودت جواد من نور و رضات من تحتها  
 الامار اندر شمع طاروس رصع بال لب و در سپهرهای  
 جیمون قال نوار مبلع در سلا و الله جبین شرح بیان شوق  
 و در لوح بنیر و ادهم باندی عقل معنوع بود در رباط ضبط  
 آن سرور و غم و چه تله قاف بر شش خار و تصویر احاسین



[illegible]

زور نام  
 تا بر ذوق کار خوار از دل و لبتی قدر نرود و هم از دل مستقر سر سلطان  
 عالم گیر در در طاعت ایم سید و پیر و پیرت و نفس سوره مستقر  
 ذلک تقدیر الفریض العظیم و کیون من ان تبارک و تعالی و غفر  
 من نزل و در مشرق که به ابراهیم در باغ و حسن نفسا یل این کاه  
 با جلیل سان ننگ و کاه با صانع شتی بر تنضی المذخر و از نور العلم و حیات  
 بر آتیا و از قدر آتش فانی حکم و صاوس بر ایم نام و تقف  
 معروف ننگ خامس و زما بید حادث جواد و میر علم و  
 جلیان قس ننگ مینا نام و در بر جنت و شمس و شمس و در و در  
 به دست تدبیر و قلم محمد و در و سلب و لایقه اشعرا کلب انور  
 در دیوان از شش کاتب مینا شیرین و در فرق و در سر  
 ای سر راه بعلی منازار و قلم بر اصل که الفریض و از منازار

و صل صفوف غیر و جبهه آتش از آفتاب سوز و در جنت بر  
 حضرت واجب الوجود و فیض الفریض علی تنضی الخیر و سیر  
 که جمیع است ننگ مستقر است بر اوجن با کاه جلال و عظمت  
 آن با دشتا و غیر ملک است اسکن در کنت و شش و در شکر و صراحت  
 فرمودن دولت و حج کزانت الطاطون و از شش فیاض و مطلق  
 که کاب حکومت و حکومت بطلان و حسن ناسخ عا طفت و سحر و طاعت  
 از دین فانی و شکانت معصوم و طاعت مامون  
 جزیره و مینا و شش با فون کنت مترون کانی که از حد و در و شش و شش  
 آیت سجد و مصوف سیر و از کاه و هر یک کانی ای معنای کان ملک و دین  
 در فرمودن و رای الحکان مستحق ایاست ملک و شکان و در و جهات  
 عالم مینا و شش و از شش و در کاه و شیان کواش و شش و شش  
 ای و زراعت ملک و در شش و در شش و در شش و در شش و در شش  
 یا من جعل الله خطیبه خطیبه الالاسته یلیضا بر مدارج الخیار



باسم بزرگوار و نامیزدانیست فی الدار الغریب الاغوار و کرامت باقیات  
 شکر است که ما نوزت روح الارض باقیات سلیمه الفاضله شکر است  
 جوهر در درجه فی ازل و ان الشارق و الشامت اجعل خاطر باقیات  
 الهام که محسوس القول العشره و در جوده ارباب فی نفس الممالک  
 و جوده یونس و خاکستر است یاره بکدر استار و از تو است و بیاید و بختی  
 اگر سخن دایر بر سایه روان و با الف و لام  
 که در ششم هر دو یونانند که کسوف و طالع است  
 در حجه و تابعیت بنو و در محیط و در کشتی او و در جوار و  
 است با و اولی عباد که شمع جان شمس در لکن فوا و از نور خلوص  
 اخفا و شعله یونان حضرت ان سکندریه و در شکر شاد و یونان تب  
 سید سادات بر شمع دان دل از ان شمس و ان نادر  
 تا ویران رخت را بوجوهات حایل فریب و محاسن و محبت  
 که نور صفت صفت آن که صبا و کفله که در صبا و کفله در سن و کفله

نعمت

و عجایب بزرگ و عبودیت کربان حسن عقیده شمس و در سن و کفله  
 کعبه الشمس بود از ابتدا ظهور قدیم کمره از ان اشیا و ساقه شکر تار  
 و در طوطی اسن و طوطی حماد و جان میدار و در خالو بر ایام و جفا اظهار  
 و در میر است که نایت اول و ان نایت که طلال صلال آن که یقین و شکر  
 و انفق الم تر ان رکب مد اسفل و شفاق و نفاق و مکره است که بسو ط  
 و مکره و یاس و نایت سواد اسن و مطلب که جان کفر و ان آشیانی  
 آن سلیمان و ان فرغانه قدر تشا و ان امتیاز و در ایام و جان در کفله  
 معادل است که در دانی مثل او و بود چنین که در سن و کفله  
 و در قنیت و در نیاز و در طر و خضوع و عجب نادر از الطاف حق که از و کنند  
 و در است تو به خاک کن در هر موضوع بعد از عرض ظهور عبودیت خدا  
 با نام ملک و کعبه و در عرض میدار که چون جناب و الا ما بعد صبا  
 الی حسن و الی و ضرایع جمال الدین حسین صفا الله تعالی عن حوادث  
 انما ان با مشرق خالص النور بنده نور از طر و ان که است نیز از خرد





شعبه را از زیر پند و عقوبت  
و اسم استحقاق خلافت آنرا  
عالم الاطلاق با هرست و سیف قاضی  
جمع بر ذریه تا در همین است که کند اطاعت آن  
الویر آردی نثار جان کن کرد و فرقه صاحب و در کشتن انقیاد  
را از خان بفرست مجز و جوان خواهر سرور و سینه در جلوه بحر  
القی حار است و غلغلل نسل از بر ذریه بیانی توان  
با رطبه متورس که مشرب تمام ممالک شرف تا در هیچ بر زمین  
در عبادت در رها میسر زمان جهان طایع و طایع برین  
واجب الاتباع گوید در جهان ملک در آن بود اجماع  
یکسر صحت سخن همان زمره بکم جان فزانی  
و یادوت برین تراب ساحت مکان آن کعبه حایت را بر  
اسم و اما قلم و اموا انامل بکشت و منقش بر و در فلک

ماه رخسان حسن اعتقاد و اگر ساکنان جمله فراد اندر ملک شریف  
خام تنقش شرف است هوادر الهامت و انباء آن بادشاه  
ملک طایع ملک طایع ملک ارتقاء بر کافه غلبه بن سلطان  
سبح طایق مین فرض و بر میدارن کیران بر شرف تمام اقالیم با بطول  
و العری  
فعل کل در ملک و ملک و ملک و ملک  
کتاب قریح و کتب ترجمه  
این حال حال آیتاه الکرامت و فضل الخطاب طره و جنبه بلاغت  
آیت کبری و وجه ان من البیان لیس اگر از جانب فضل  
فضایل و از جلای کلام بر سر کمال قدرت نیز نازل اجل صفا  
مشرق شوابت نقاب در سطر و عقدا کابر از الیه سماوی  
مواهب الراجب مصیقه علی ریاضی و غایب من کل جانب و غایب  
مولی الکاتب از ایلیم نیز رایت القایب و نیز فکر الثواب

چهره

صفحات













علم حق پرست ای پیر چهره دوست این  
 یار نیست که ظاهرین ثواب باطنی را نکارد ضایع پیر امن ثواب  
 نمایان سلطان ملائیکه را تب ویرسد افضلیت فرج من  
 در مدح ظاهر و باطن در ایشانت ثواب لایق الانتساب آن  
 شهنشاه اوزار که ملک شریف می یافت در کوشش و کوشش بطن را  
 بگویم در این متناسب آن جبهه خود را بر سر او است شرف میگردان  
 الا انما حق الله تبارک و تعالی و ان فی الدین بالاعراب  
 علی بنیاضها یکت و کلام الحق استعدا اذن البرایان اگال  
 شمس و غیبه شعله من ناز علم و فراشته من سحاب شیر تابان  
 سخن زلم را از محبت شرف و جود و عطف و کرم و عود  
 ما نیست و هویت محض سبحانی بریت عقلت قدرت و عقلت آن  
 هر سپهر جلالت و ابرو و اوج و طافت قره العین سلطان

نخطب

اینجا





